هو الرحمن امنا به وعلیه توکلنا

الحمد لله والمنة که کتاب فیض نصاب بعنایت آنکه مسمی به



… المسائل نوشته

در مطبع … علی طبع شد

هو الرحمن امنا به و علیه توکلنا

الحمد لله والمنة که کتاب فیض نصاب هدایت مآب مسمی



... المسائل نوشته

در مطبع ... طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تحیرت العقول فی معرفة ذاته وعجزت الألسنة عن

والصلوة علی من علمنا طرق الهدایة والرشاد وقطع عرق البدعة والشرک و

الالحاد وعلی آله واصحابه الذین اوضحوا مراسم الملة والدین وشیدوا معالم العلم و

الیقین **اما بعد** میگوید بندهٔ ضعیف راجی الی رحمة الله القوی محمد عبد الله

حافظ آبادی که روزی مردمانی چند خاص منسوب‌ذه کتاب **تصحیح المسائل** که شیخ

فضل رسول صاحب در رد مائة [illegible] من المسائل که منسوب بجناب [illegible]

فاضل بی بدل ماهر نکات کتاب [illegible] ث سید المرسلین [illegible]

[illegible] بوی مولانا **محمد اسحاق** [illegible] نوشته اند در دست گرفته بمجلس جناب

[illegible] فاضل بی نظیر بحر ذاخر علوم نقلیه کامل فنون عقلیه شرف المحققین صدر المدققین تاج

الفقهاء والمحدثین مولانا واستادنا محمد **بشیر الدین** بن محمد کریم الدین العثمانی نسبا

والقنوجی وطنا ادامه الله علی رؤس الطالبین وافاض الله فیضه علی العالمین آمدند و کتاب

مذکور را پیش نمودند در اول نظر مقامی برآمد که مؤلف در مائة المسائل حواله عالمگیری

در مسئله کراهت صلوة در مقبره فرموده بود و معترض در اینجا بطور کلام کرده که

این عبارت در عالمگیری نیست جناب مولانا مافوقت عبارت مذکوره از عالمگیری

مجلس را بعنایه ستایید بربینندگان از استعجاب در ورطه تحیر افتادند و از جناب استاذنا
این تحریر جواب کردند آنرا انجا که مولانای موصوف را از شدت علائق و کثرت عوائق و شغل
مباحث علمیه تدریس کتب درسیه فرصتی نبود و نیز درین زمان از قدرت مالک کون و مکان شیوع
جهل و اندراس علم بمرتبه رسیده که اکثر الناس جهل را علم و علم را جهل و حمق را کمال عقل را
وبال و ضلال را هدایت و بدعت را سنت و رسم جهالت را معرفت و وهم و خیال را شریعت
و محدثات شرعی را دین و جبن مرکب را الیقین و پیر پرستی را ولایت و خدا پرستی را بدعت و
رفض را سنیت و سنیت ـ معتزلیت فهمیده اند و با این ابلهی خود را در زمره علمای دانند و ا...
از کتاب و سنت مستی نمیدارند و در حدیث صحیح و سقیم و ضعیف و قوی امتیاز نمی نمایند و مصداق
لا یفرقون بین السمین و الهزال و لا یمیزون بین الیمین و الشمال در رطب و یابس فرقی نمیسازند
و بجز قصه های مخترعه و داستانهای واهیه فقهی نمیدانند و از انهماک خواب و خیال بر بطلان
متواترات قائل میشوند و از غایت خبط با نکار مشاهدات دلیر اند محدثیت و فقاهت دم زده
به رد و قدح کلام اهل تحقیق پرداختند پس علم درین وقت نمانده مگر جدال بلا اثر و خلاف بلا ثمر
و درین نظر اکثری نمانده مگر بدعت و هوا و خوابهای بی سر و پا لهذا عذری پیش نهادند حاضرین
بموجب آنکه المرء حریص فیما منع دریناب اصراری کردند که اجابت التماس ایشان لابد افتاد
پس جناب موصوف از عجلت بسیار بطرز اختصار نیموات صاحب تصحیح المسائل را از محک شریعت
با متحان در آورده جواب نویسانیدند و آنرا مسمی به **تفهیم المسائل** ساختند و در اکثر
کتاب تقدیم عبارت ما ئة و اربعین ترسیم عبارت تصحیح المسائل منغالطه و ترقیم عبارت جواب
از هدایه معمول شد و در آخر صرف عبارت تصحیح المسائل به ابه لفظ قوله گرفته جوابش از لفظ
اقول نگارش رفت فهذا شروع فی المقصود بتوفیق الله الودود **سوال** مسجد بنا کردن
در گورستان برای نماز و مکانی دیگر برای نشستن و ماندن و راحت یافتن مردمان از گرما
... گناه **جواب** مسجد بنا کردن در مقابر و بر قبور حرام و ...

ملعون ست حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر کسانیکه بر قبور ها مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند

چنانچه در مشکوٰة شریف بروایت ابوداؤد و ترمذی و نسائی حدیث مذکورست * لعن رسول

الله صلعم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج * مغالطه سائل که از بنا

کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بود مجیب در جواب می نویسید که مسجد بنا

کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت پس لفظ بر قبور که در سوال ازان تعرض نبود

زیاده کرده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد و ذلیل حرمت

و لعنت مختص به بنا کردن مسجد بر قبور قرار داده چه میگوید که حضرت پیغمبر صلعم بر کسانیکه بر قبور ها

مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوٰة شریف الخ ازین بیان و حدیث صرف ملعون

بودن بنا کنندگان مسجد بر قبور ثابت میشود و دران کلام نیست مقصود سائل بنا کردن

مسجد در گورستان بود که مجیب بشمول بر قبور آنرا هم حرام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل اصلا

ثابت نیست هدایه جواب کلام معترض بدو طریق ممکن ست طریق اول باسقاط داد

از مابین لفظ در مقابر و بر قبور ست که در اصل نسخه موجود نیست و طریق ثانی باثبات واو اول

خود ظاهر ست و ثانی بدو وجه درست می شود اول آنکه واو را حالیه گویند یا بمعنی مع و ثانیا

آنکه واو را عاطفه قرار دهند فالاول کالاول والثانی فلان قوله بر قبور بمعنی حول القبور ست

چنانچه گویند امروز بر دریا رفته بودم یعنی کنار دریا رفته بودم و علی که در حدیث ست

بطریق عموم مجاز شامل معنی حول ست چنانچه عنقریب تفصیلش می آید فافهم ولا تتکلم *

عبارت مائته

وقال الملا علی قاری فی شرحه علی المشکوٰة * انما حرم اتخاذ المساجد

علیها لان فی الصلوٰة فیها استنانا بسنة الیهود ویدل علیه قوله صلعم لعن الله الیهود والنصاری

الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد * ترجمه حدیث لعنت فرمود رسول خدا صلعم

زنان زیارت کننده قبرها را و کسانی را که مساجد بنا کنند بر قبرها و چراغان روشن کنند

بر قبرها و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبرها بسبب اینکه درین

مسجد ها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود یان ست که معمول یهود بود که بر قبور انبیا و صلحای خود

مساجد میساختند و نماز در ان بگذارند **مغالطه** لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در

عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجیب و تصرفی غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن در امور

دنیویه احتراز می کنند که در دینیات ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب آن شوند عبارت

شرح ملا علی قاری بر مشکوة این ست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة

فیها استنانا بسنة الیهود انتهی و قید علیها یفید ان اتخاذ المسجد بجنبها لا باس به و یدل علیه قوله

صلعم لعن الله الیهود و النصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صلحائهم مساجد گفت ابن المالک

حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن در ان رفتن ست

بطریق یهود تمام شد کلام ابن المالک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فائده

اینمعنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و برین امر یعنی منع نبودن ساختن مسجد

در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم لعنت کرد خدا یهود و نصاری

را که قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی ببینید که چه حال ست ملا علی قاری

فقره انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود مقوله ابن مالک

نقل نموده بلفظ انتهی نوشته و بعد ازان خود میگوید و قید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها

لا باس به و بعد ازان خود میگوید و یدل علیه قوله الخ پس مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار

داده بلفظ انتهی و فقره و قید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس به را که اصل جواب اهل

بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده و فقره یدل علیه را با کلام ابن مالک خلط کرده است

اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده ازان که بر عبارت ساخته خودش هم اطلاق

ترجمه ست نمی آید چنانچه در ادنی تامل ظاهر میگردد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

هدایه توجیه کلام مجیب در حل اعتراض معترض غریب بدو طریق صحیح امکانی دارد طریقی احسن

ست و طریقی حسن احسن آنست که عبارت و یدل علیها الخ بسهو کاتب مکتوب شده در اصل

نسخه موجود نیست و یا عبارت مجیب ست عبارت شرح نیست چنانچه سیاق ترجمه شاهد بر همین معنی
ست پس در ترک عبارت و قید علیها الی اشعار بعدم امتحان استنباط ملا ست و علیها در حدیث
و قول ابن الملک بطرز عموم مجاز شامل معنی حولها ست و استعمال علی بمعنی حول کثیر الوقوع ست
کما فی تفسیر الجلالین فقالوا ای الکفار ابنوا علیهم ای حولهم بنیاناً یسترهم ربهم اعلم بهم
قال الذین غلبوا علی امرهم امر الفتیة وهم المومنون لنتخذن علیهم ای حولهم انتهی و کذا فی الصغیر
وغیره من التفاسیر و از انجاست که فاضل فیروزآبادی در سفر السعادة نوشته و نهی فرموده که بر
سر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد بطریق حسن یا ثبات
عبارت مسطور ست اما حذف عبارت و قید علیها الخ یا برای اشعار مذکور ست یا بجهت غلطی نسخه مرقات
و مقوله ابن مالک را باعث توغش در کتاب ملا منقوله ملا قرار داد و این طریق شائع و ذائع در میان
جمهور ست که گفته میشود فی البحر الرائق هکذا فی العالمگیریة هکذا حال آنکه در این کتب از دیگر
کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصة مثلا کذا حال آنکه صاحبش از دیگران
نقل می کند و سر درین باب آنست که علمای عربیه تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل میشود
از آن جمله معنی حکم و خطاب و شهادت و تفسیر و اشارت و روایت آمده فلا مضایقة فی اسناد قول
ابن الملک الی الملا علی القاری ثانیاً این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظه شرح مصابیح ابن ملک
ست از ینجاست که معترض هرجا لفظ ابن ملک را ابن مالک می نویسد زیرا که در نسخه مرقات
که نزد مجیب موجود بود بیقین معلوم میشود که لفظ قال ابن الملک نباشد و صحت این نسخه بر بینندهٔ
شرح مصابیح مخفی نخواهد ماند فقیر شرح مصابیح ابن مالک را دید این عبارت را در آن نیافت
و شرح این حدیث را حواله بشرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد
کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتم چنانچه عبارت شرح مصابیح انهار ده در مقام تحریر
می کنم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه باحسن وجه مندفع گردد قوله والمتخذین
علیها المساجد هذا مثل قوله لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد انتهی

قوله لعن الله اليهود والنصارى الخ وعلة دعائه عليه السلام على اليهود والنصارى باللعنة انهم
يصلون في المواضع التي فيها انبياءهم عليهم السلام مدفونون، اما للسجود لهم فهذا كفر لان السجود
لا يجوز الا لله واما لاعتقادهم ان الصلوة ثمه افضل لكونها خدمة وتعظيما لانبياءهم وهذا شرك
لانه لا يجوز ان يقصد بالصلوة الا تعظيم الله تعالى وطاعته وعلة نهيه عليه السلام امته عن الصلوة
في المقابر الاحتراز عن مشابهة اليهود والنصارى انتهى وآنچه معترض از بعض كتب جواز بناء مساجد
بجوار صالح نقل نموده اولاً آن اقوال علماي شافعيه اند كه همه از ابن حجر وقاضي بيضاوي نقل
ميكنند وايشان از علماي شافعيه اند ثانياً ازان بناي مساجد در مقبره ثابت نمي شود بلكه ازان
صرف همين قدر ثابت مي شود كه اگر در جوار قبر صالح مسجدي بنا كنند درست ست پس اين جواز
دران محل خواهد بود كه يك قبر باشد نه در مقبره وازان مجيب هم منع نفرموده بلكه مجيب صرف بناء مساجد
در مقابر وبر قبور حرام گفته وخارج از حد مقبره را جائز نوشته وآنكه اشعاري كرده كه مراد از اتخاذ مسجد
قبور سجده كردن قبور را ست نه بنا كردن مساجد بر قبور چنانكه مجيب فهميده منشاءش عدم تعمق نظر
ست در عبارت مرقات كه ملا علي قاري در شرح والمتخذين عليها المساجد آورده حيث اورده استدلالا
علي الحرمة بان في الصلوة فيها استناناً بسنة اليهود پس لفظ فيها را ديده مراد حديث بايد فهميد
ثالثاً آنست كه خود معترض از مجمع البحار نقل نموده ومنه ما كره من اتخاذ المسجد على القبور اراد به
تسوية القبور مسجداً ليصلي فيه وقيل ان يبني عنده مسجد يصلي فيه الى القبور مگر از غايت تعصب
بر مجيب جرح مي نمايد ومطلب كتاب پي نمي برد نعوذ بالله من ذلك ودر خير جاري شرح
صحيح البخاري مي نويسد قوله وما يكره من الصلوة عطف على هل ينبش فانه استفهام تقريري
فيعود الى معنى الخبر فهذا العطف من قبيل عطف العلة على المعلول لان كراهة اتخاذ المساجد لاجل
لزوم اداء الصلوة في القبور او اليها وهو مكروه ويحتمل ان يكون من عطف الاعم على الاخص انتهى
وآنكه ملا علي قاري اول نوشته سبب لعنهم الخ ودر آخر گفته كذا قاله بعض الشراح من ائمتنا معلوم
بايد كرد كه از بعض الشراح مراد ابن ملك ست واصل مطلب عبارت ابن ملك كه سابقاً منقول

شده دریافت باید کرد پس انکشاف امر واقعی بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده اولاً قاضی
از علمای شافعیه است ثانیاً ملا علی قاری خود قول او را رد کرده است مگر معترض آن عبارت را
گذاشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر
میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مراد است از حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست حیث قال حدثنی
زهیر بن حرب ثنا یحیی بن سعید ثنا هشام اخبرنی ابی عن عائشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا
کنیسة رأتاها بالحبشة فیها تصاویر لرسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان اولئک اذا کان
فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله
یوم القیامة کاشکی معترض مشکوة را هم می دید این حدیث را می یافت در تفسیر حدیث
لعن الله الیهود الحدیث می دریافت چه درین در باب التصاویر نوشته عن عائشة قالت
لما اشتکی النبی صلعم ذکر بعض نسائه کنیسة یقال لها ماریة وکانت ام سلمة وام حبیبة اتتا ارض
الحبشة فذکرتا من حسنها وتصاویر فیها فرفع راسه فقال اولئک اذا مات فیهم الرجل الصالح
بنوا علی قبره مسجدا ثم صوروا فیه تلک الصور اولئک شرار خلق الله متفق علیه و در باب
المساجد و مواضع الصلوٰة مشکوة مرقوم است عن عائشة ان رسول الله صلعم قال فی
مرضه الذی لم یقم منه لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد متفق علیه
و چون ورود این هر دو حدیث در حالت مرض بروایت عائشه رضی الله عنها ثابت پس یکی
را تفسیر دیگری انداختن از بس مناسب است و یؤیده ما صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری بعد باب الصلوٰة فی البیعة لقوله یحتمل ان یکون ذلک فی الوقت الذی ذکرتا
فیه ام سلمة وام حبیبة امر الکنیسة التی رأتاها بارض الحبشة فکانه صلعم علم انه مرتحل من ذلک
المرض فخاف ان یعظم قبره کما فعل من مضی فلعن الله الیهود والنصاری اشارة الی ذم

من یفعل فعلهم انتهی و آنکه بعدم موافقت عبارت عینی بدعا ایما نموده از جهت عدم تفرقه
است در معنی عن ذلک و عن مثل ذلک چه در عینی مرقوم ست تمنع المسلمین عن مثل
ذلک پس مراد از مثل بنا کردن مساجد ست نزد قبور برای سجود و عبادت کردن و شاید در
ایراد آن ایما بانست که بعضی شراح درین حدیث باین نهج هم توجیه کرده اند لیکن چون این
مقطوع نیست لهذا اقتصار بران نمی کنیم و فتوی بر احتیاط می دهیم در رحمانی می نویسد یکره ان یبنی
علی القبور مسجد لیصلی فیه انتهی و در خلاصة الفقه می نویسد مکروه ست بنا کردن مسجد بر قبر انتهی و
در شرعة الاسلام و جزء الروایه همچنین ست **عبارت مائة** مکان بر قبور مثل قبر و غیرها
ساختن حرام و ممنوع ست بموجب حدیث و روایات کتب فقه عن جابر رض قال نهی رسول
الله صلعم ان یجصص القبر و ان یبنی علیه و ان یقعد علیه رواه مسلم کذا فی المشکوٰة و مراد از بنا در حدیث
عام ست که عمارت بنا نموده شود یا خیمه استاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوٰة شیخ عبد الحق و شرح
مشکوٰة ملا علی قاری معلوم می شود **مغالطه** ظاهرا مجیب شرح ملا علی قاری را ندیده یا دیده
و دانسته اغماض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب تورپشتی یحتمل الوجهین احدهما البناء
علی القبر بالحجارة و ما یجری مجریها والاخری ان یضرب علیها خباء و نحوه کلاهما منهی عنه
لعدم الفائدة فیه میگوید قلت فیستفاد منه انه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد للقرأة تحتها
فلاتکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین للقرأة عند القبر والمختار عدم
الکراهة بعده نوشته قال بعض الشراح عن علمائنا لا اضاعة المال وقد اباح السلف البناء
علی قبر المشائخ والعلماء المشهورین لیزور هم الناس و یستریحوا بالجلوس فیه اصل مطلب این کلام
مسئله برانست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشائخ و علما نظر نموده و شیخ عبد الحق در
ترجمه مشکوٰة می نویسد در شرح و ان یبنی علیه و نهی کرد از انکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند
که مراد بنا کردن ست به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن ست
که نیز مکروه ست و منهی عنه پس از شرح ملا علی قاری خیمه استاده نمودن برای فائده و

بنا بر قبور مشائخ و علمای مشهورین جائز و از ترجمه شیخ عبد الحق بنا و خیمه نی تعرض بتقیید که
ملا علی قاری بیان نموده مکروه یافته میشود پس حکم مجیب بحرمت مخالف هر دوست . هذا ایهم
رفع اوهام متوهم بوجوه متصور ست اولاً قول مجیب چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة
ملا علی قاری معلوم میشود انتهی اسناد تعمیم است نه استدلال تحریم و چون قول مذکور استدلال تحریم نباشد
قول معترض که حکم مجیب بحرمت مخالف هر دوست چه فائده بخشد زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست
کما اشار الیه المجیب بقوله پس اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد بود زیرا که مخالف احادیث
و کتب فقه معتبره است انتهی فلا اغماض عن الشرح ثانیاً آنکه جائیکه ماده نهی و کراهة در باب بنا آمد
از ان حرمت مراد دارند و استعمال ماده کراهت بمعنی حرمت کثیر الوقوع ست چنانچه قهستانی لفظ کره
را در قول کره تقبیل الرجل به حرم تفسیر کرده و نهی بنا در هر دو کتاب موجود و روایت اباحت
صورت خاصه چون اضعف و اشد و خلاف حدیث بود لهذا آن نزدیک بمنزلة المعدوم اعتداد بان
نرفت ثالثاً اطلاق حرمت بر کراهت تحریمیه درست ست چنانچه در در مختار می نویسد و افاد
فی البحر صحة اطلاق الحرمة علی المکروه تحریما انتهی رابعاً آنچه مجیب فرماید که مکان بر قبور و غیرها ساختن
حرام و ممنوع ست انتهی در تنزل از حرام بسوی ممنوع اشعار بآنست که درین چیز حرمت و کراهت
هر دو موجود اما حرمت از جهت زینت ست و کراهت از جهت احکام بعد دفن از همین جاست که چون
بعضی نظر بر اول کردند حکم حرمت دادند و بعضی دیگر چون نظر بر ثانی کردند حکم کراهت نمودند و آنکه
بر هر دو نظر کردند تصریح بهر دو ساختند پس در عبارت متن مواهب الرحمن غرض از قوله للزینة
تعلیل حرمت ست نه تقیید بنا کما زعمه المعترض و قول اباحت مخالف حدیث ست چه حدیث مطلق
در نهی بنا و از اصول اصولیین ست که مادامیکه دلیل تقیید ظاهر نشود حکم مطلق بر اطلاق باید داشت
کما فی التنقیح متن التوضیح حکم المطلق انما یجری علی اطلاقه انتهی خامساً عبارت توربشتی دال بر
نهی بنا مطلق ست و غرض از استفاده قدح در تعلیل ست نه استنباط مسئله اگر استنباط مقصود
می بود از تعلیل ثانی که توربشتی آورده مخدوش می شد و ملا علی قاری آنرا هم بعد قوله

والمختار عدم الکراهة باین طور نقل نموده که قال التورپشتی ولانه من صنع الجاهلیة ای کانوا
یظلون علی المیت الی السنة قال وعن ابن عمر انه رأی فسطاطا علی قبر اخیه عبد الرحمن فقال انزعه
یا غلام فانما یظله عمله وچون معترض این عبارت را مضر مدعای خود دید لهذا از میان حذف نموده
گفت بعده نوشته قال بعض الشراح الخ اینست حال معترض که چنان اتباع هوا غالب دارد که انچه از
کتابی مفید خود می یابد بتامل می نویسد وانچه مضر مطلب در همان کتاب می بیند ازان اعراض میکند
پس غرض انحضرت نیست مگر تلبیس سنت برسم جاهلیت والحاق شریعت به ترویج بدعت عیاذا بالله
عن ذلک ملا علی قاری بعد از نقل عبارت تورپشتی از ازهار آورده که النهی فی البناء للکراهة ان کان
فی ملکه وللحرمة ان کان فی مقبرة مسبلة ویجب الهدم وان کان مسجدا انتهی وعبارت قد اباح السلف
الخ قول بعض شراح ست که تشریح آنهم عنقریب می آید نه قول ملا علی قاری چنانچه لفظ انتهی
که در مرقات بعد عبارت مذکوره مرقوم ست شاهد برهمین معنی ست پس جواز چگونه از شرح ملا علی قاری
ثابت خواهد شد بلکه صریح در شرح مذکور بدعت ضلاله بودن بنا بر قبور مرقوم ست چنانچه در
شرح بدعت ضلاله نوشته وهی ما انکره ائمة المسلمین کالبناء علی القبور وتجصیصها وانچه از
جواب ثانی وثالث بخاطر رسد به تامل در عبارت ازهار دفعش باید چون درین هنگام از رفع اوهام
متوهم انفراغی دست داد پس تحقیق وتنقیح این مسئله بوجه احسن مستحسن افتاد اقول وبه نستعین
ابو عیسی ترمذی در جامع خود از جابر رضی الله عنه روایت می کند که قال نهی رسول الله صلعم
ان تجصص القبور وان یکتب علیها وان یبنی علیها وان توطأ یعنی گفت حضرت جابر رضی الله عنه که
منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازانکه گچ کرده شوند قبرها وازانکه نوشته شود برانها وازانکه
بنا کرده شود برانها وازانکه پامال کرده شوند وابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در صحیح خود از حبان ابی الهیاج بن حصین اسدی که از کبار تابعین ست می آرد قال قال لی
علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته
ولا قبرا مشرفا الا سویته یعنی گفت ابو الهیاج اسدی که فرمود مرا علی رضی الله عنه بدان آگاه

باش که میفرستم ترا برانچه فرستاده مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنکه مگذار هیچ بتی وصورتی را
مگر آنکه ناپدید کنی اورا ومگذار هیچ گوری بلند وسر برآمده مگر آنکه برابر کنی اورا و مراد از گور بلند اینجا
بنا ست کما صرح به ابن الهمام فی فتح القدیر بقوله واما ما فی مسلم عن ابی الهیاج الاسدی قال
قال لی علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا مشرفا
الا سویته فهو علی ما کانوا یفعلونه من تعلیة القبور بالبناء الحسن العالی انتهی وحافظ الاسلام محمد
بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب الجریدة علی القبر می آرد ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله وعلی بن عبد الله اندلسی در شرح نسائی می آرد
اختلفوا فی البناء فذهب الامام احمد وابو حنیفة فی روایة والرافعی وداود الظاهری انه حرام
مطلقا سواء کان فی مقبرة مسبلة او فی ملک البانی وقال مالک والشافعی والثوری
والاوزاعی وابو حنیفة فی روایة اخری انه حرام ان کان فی مقبرة مسبلة ومکروه ان کان فی
ملک البانی انتهی امام ابو زکریا محی الدین یحیی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی
الله عنه میفرماید اما البناء علیه فان کان فی ملک البانی فمکروه وان کان فی مقبرة مسبلة فحرام نص
علیه الشافعی والاصحاب قال الشافعی فی الام ورأیت الائمة بمکة یامرون بهدم ما بنی و
یؤید الهدم قوله صلعم ولا قبرا مشرفا الا سویته انتهی طیبی در شرح مشکوة می نویسد قوله
وان بنی علیها یحتمل وجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجراها والآخر
ان یضرب علیه خباء ونحوه وکلاهما منهی عنه لانعدام الفائدة ولانه من صنع اهل الجاهلیة
انتهی وابن حجر مکی در تحفه نوشته ولو بنی فی مقبرة مسبلة هدم وجزم بالحرمة کما فی المجموع لما
فیه من التضییق مع ان البناء یتابد بعد انمحاق المیت فیحرم الناس تلک البقعة وقد افتی
جمع بهدم کل ما بقرافة مصر من الابنیة حتی قبة امامنا الشافعی التی بناها بعض الملوک وینبغی
لکل احد هدم ذلک ما لم یخش منه مفسدة فتعین الرفع علی الامام اخذا من کلام ابن رفعة
فی الصلح انتهی ودر برهان شرح مواهب الرحمان می نویسد ولا یربع کما قال الشافعی

ومالک لما فی صحیح مسلم عن ابی الہیاج الاسدی قال قال لی علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی
علیہ رسول اللہ صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمستہ ولا قبرا مشرفا الا سویتہ وعن ابی علی
الہمدانی قال کنا مع فضالۃ بن عبید فتوفی صاحب لنا فامر فضالۃ بقبرہ فسوی ثم قال
سمعت رسول اللہ صلعم یامر بتسویتہا زاد ابو داؤد برودس بارض الروم ثم قال ہی
جزیرۃ فی البحر قلنا ہو محمول علی ما کانوا یفعلونہ من تعلیۃ القبور بالبناء العالی لما رواہ
محمد بن الحسن فی الآثار اخبرنا ابو حنیفۃ قال حدثنا شیخ لنا یرفعہ الی النبی صلعم انہ نہی
عن تربیع القبور وتجصیصہا ویحرم البناء علیہ للزینۃ لما رویناہ ویکرہ للاحکام بعد الدفن
لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتہی ودر جوہرہ نیرہ شرح قدوری می نویسد ویکرہ
تطیین القبور وتجصیصہا والبناء علیہا والکتابۃ علیہا لقولہ عم لا تجصصوا القبور ولا تبنوا علیہا
ولا تقعدوا علیہا ولا تکتبوا علیہا انتہی ودر زیلعی شرح کنز می نویسد یکرہ ان یبنی علی القبر انتہی
ودر بحر الرائق شرح کنز الدقائق می نویسد ولا یرفع علیہ بناء قالوا اراد بہ السقط الذی یجعل
فی دیارنا علی القبر انتہی ونیز در بحر الرائق است وفی فتح القدیر یکرہ الدفن فی الاماکن التی
تسمی فساقی انتہی وہی من وجوہ الاول عدم اللحد الثانی دفن الحی میتین فی قبر واحد
بغیر ضرورۃ الثالث اختلاط الرجال بالنساء من غیر حاجز کما ہو الواقع فی کثیر منہا الرابع
تجصیصہا والبناء علیہا انتہی ودر منح الغفار می نویسد ولا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع
علیہ بناء لحدیث جابر نہی رسول اللہ ان یجصص القبر وان یقعد وان یبنی علیہ وان یکتب
علیہ وان یوطأ والتجصیص طلاء البناء بالجص بالکسر وبالفتح کذا فی المغرب وفی الخلاصۃ و
لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیہ بناء انتہی ودر شرح مجمع البحرین مرقوم است و
کرہ ایضا ان یبنی علیہ انتہی ودر صغیری شرح منیۃ المصلی می نویسد وعن ابی حنیفۃ رح
انہ یکرہ ان یبنی علیہ من بناء او بیت او قبۃ او نحو ذلک انتہی ودر مستملی شرح منیۃ المصلی
می نویسد وعن ابی حنیفۃ رح یکرہ ان یبنی علیہ بناء من بیت او قبۃ او نحو ذلک انتہی ودر جامع

الرموز شرح مختصر وقایه می نویسد کره ان یکتب علیه اسم صاحبه وان یبنی علیه بناء وینقش
ویصنع ویرفع ویجصص وفی المضمرات عن النبی صلعم انه قال صفقت الریاح وقطر الامطار علی قبر
المؤمن کفارة لذنوبه انتهی ودر طوالع حاشیه درمختار بذیل ولا یرفع علیه بناء مرقوم ست ویحرم البناء
علیه للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن وعلله فی الامداد لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتهی
ودر طحطاوی حاشیه درمختار می نویسد فی الشرنبلالیة عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة ویکره للاحکام
بعد الدفن انتهی ودر عقد اللآلی که مصنف او ابو القاسم یونس از اجل تلامذه فقیه ابو اللیث سمرقندیا
ست یحرم تعلیة القبور والبناء علیها لانه قد روی عن علی کرم قال کان رسول الله صلعم فی
جنازة فقال ایکم ینطلق الی المدینة فلا یدع بها وثنا الا کسره ولا قبرا الا سواه ولا صورة الا لطخها
فقال رجل انا یا رسول الله فعاد فقال یا رسول الله لا قبرا الا سویته ولا صورة الا لطختها ثم
قال رسول الله صلعم من عاد الی صنعة شیء من هذا فقد کفر بما انزل علی محمد انتهی ودر فتاوی
قاضیخان می نویسد لا یجصص القبر لما روی عن النبی صلعم انه نهی عن التجصیص والتقصیص
وعن البناء فوق القبر قالوا اراد بالبناء السفط الذی یجعل علی القبور فی دیارنا لما روی
عن ابی حنیفة انه قال لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیه بناء وسفط انتهی ودر فتاوی عالمگیری
درباب زیارة القبور می نویسد ولو اتخذ کاشانا یدفن فیها موتی کثیرة یکره ایضا لان
البناء علی المقابر یکره انتهی ودر فتاوی رحمانیه می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة
لیظل القبر وانما یظل المیت عمله انتهی ودر فتاوی سراجیه می نویسد یکره البناء علی القبور
انتهی ودر ابراهیم شاهی می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة انتهی ودر مختار الفتاوی
می نویسد لا یبنی علی راس القبر ولو فعل یکره انتهی ودر فتاوی عجیب می نویسد یکره البناء علی القبور
انتهی ودر مفید المستفید می نویسد کره ابو حنیفة رح البناء علی القبر انتهی ودر مفید المؤمنین نوشته
البناء علی القبور حرام ومن قال باباحته فابلج ما انهی عنه السنة انتهی ودر امداد الفتاح شرح
نور الایضاح می نویسد یحرم البناء علیها للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن انتهی ودر محیط می نویسد

کره ابو حنیفة البناء علی القبر انتهی و در حجة العلماء می نویسد لا یجوز البناء مثل القبة وغیرها علی القبور
سواء کانت للاولیاء والصلحاء والعلماء ام لغیرهم انتهی و در شرعة الاسلام می نویسد یکره ان
یبنی علیه مسجد لیصلی فیه وان یضرب علیه فسطاط او قبة بقاء بها لیظل القبر فانما یظله عمله انتهی
و ابن القیم در اغاثه می نویسد من جمع بین سنة رسول الله صلعم فی القبور وما امر به وما نهی عنه
وما کان علیه الصحابة والتابعون وبین ما کان علیه اکثر الناس الیوم رأی احدهما مضادا للآخر
مناقضا له بحیث لا یجتمعان ابدا فانه علیه السلام نهی عن الصلوة عندها وهم یخالفون ویصلون عندها
ونهی عن اتخاذ المساجد علیها وهم یبنون علیها مساجد ویسمونها مشاهد ونهی عن ایقاد السرج
علیها وهم یخالفونه ویوقدون علیها القنادیل والشموع بل یقفون لذلک اوقافا ونهی عن
تجصیصها والبناء علیها وهم یخالفونه ویجصصونها ویعقدون علیها القباب انتهی و قاضی ابراهیم
حنفی ناگوری در کتاب مجالس الابرار می نویسد وکذا القباب التی بنیت علی القبور یجب هدمها لانها
اسست علی معصیة الرسول ومخالفته وکل بناء اسس علی معصیة الرسول ومخالفته فهو بالهدم
اولی من مسجد الضرار ولانه عم نهی البناء علی القبور ولعن المتخذین علیها المساجد فیجب المبادرة و
المسارعة الی هدم ما نهی عنه رسول الله صلعم ولعن فاعله انتهی و در خلاصة الفقه می نویسد
مکروه است خیمه زدن بر قبر یا قبه بر آن تا سایه کند قبر را انتهی و در برهنه می نویسد مکروه است بنای
چیزی بر گور و در زمنی می نویسد بر گور قبه و عمارت نشاید لقوله عم صفق الریاح وقطر الامطار علی
قبر المؤمن کفارة لذنوبه انتهی و در درر ایم الکیس می نویسد مکروه است بنا کردن بر قبر خانه و یا قبه و یا نهند
آن و خیمه بر سایه نیز مکروه است انتهی قاضی ثناء الله پانی پتی در مالا بد منه می فرماید آنچه بر قبور اولیا
عمارتهای رفیع بنا میکنند و چراغان روشن میکنند و ازین قبیل هر چه میکنند حرام است یا مکروه انتهی
الغرض اگر امثال این روایات از صحاح و کتب معتبره فقه استقصا نموده شود فرصتی باید
و دفتری گردد اما آنچه در باب امتناع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه
مجتهدین و فقهاء محدثین متقدمین و متاخرین مذکور شد خلاصه اش آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم

خلاصه تحقیق مسئله البناء علی القبور

از بنا بر قبر منع فرموده و حضرت علی کرم الله وجهه ابی الهیاج تابعی را برای هدم بنای قبور فرستاده
و عبد الله بن عمر به نزع فسطاط حکم نموده و امام احمد و امام ابو حنیفه در یک روایت و امام رافعی و
داؤد ظاهری قائل شده که بنا بر قبر که در مقبرهٔ مسبله باشد یا در ملک بانی مطلقاً حرام است
و امام مالک و امام شافعی و سفیان ثوری و عبد الرحمن اوزاعی از مجتهدین بالمذهب و نیز
امام ابو حنیفه در روایتی دیگر در مقبره مسبله بحرمت متفق ایشان شده در ارض ملک بانی حکم کراهت
داده اند و امام شافعی در کتاب اُم فرموده دیدم ائمه مکه را که بهدم ابنیه سابقه حکم می نمودند و
امام محی الدین یحیی نووی و علی بن عبد الله اندلسی و حسین بن عبد الله طیبی و ابن حجر مکی
از شراح محدثین و امام ابن همام و قاضیخان و فخر الدین زیلعی و مصنف برهان و صاحب
جوهره نیره و صاحب بحر الرائق و صاحب منح الغفار و شارح مجمع البحرین و صاحب صغیری و
سید ابراهیم حلبی شارح منیه و مصنف جامع الرموز و فقیه ابو القاسم و اصحاب فتاوی عالمگیری
و صاحب فتاوی رحمانیه و مصنف سراجیه و مولف ابراهیم شاهی و صاحب فتاوی عجیب و صاحب
مفید المستفید و صاحب مفید المؤمنین و صاحب امداد الفتاح و صاحب محیط و صاحب
حجة العلما و صاحب شرعة الاسلام و ابن قیم صاحب اغاثه و صاحب مجالس و صاحب خلاصة الفقه
و صاحب برهنه و صاحب زمنی و مصنف درهم الکیس و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید احمد
طحطاوی و شیخ عابد سندی محشیان درمختار از اکابر فقهای حنفیه متقدمین و متاخرین همه از
بنای قبور منع کرده اند بلکه اکثری ایشان بحرمت آن تصریح فرموده اند پس اگر در کدامی
کتاب خلاف تصریح ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و جمهور فقها و محدثین روایت تجویز بنا
بر قبور یافته شود شاذ و نادر و قول مرجوح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل آنست که در
راجح و مرجوح و مقبول و مجروح تمیز کردن منصب نقادان فن است نه کار عامیان و دنیا بقالان
و فرقه هوائیه را تحقیق و تنقیح نصیبی نداده اند بلکه مسلک این طائفه آنکه آنچه از قول مرجوح و
مجروح مخالف کتاب و سنت متضاد قیاس مجتهدین و اجماع امت موافق هوا و طبع نفسانی

خود بانبه ہمانرا معقول علیہ قرار دہند مشرب ایشان تمسک بہ بدعت ست ومذہب ایشان درشان

وحکایت **عبارت مائة** وفی جامع الاصول بروایة النسائی نہی النبی صلعم ان یبنی

علی القبر او یزاد علیہ او یجصص انتہی **مغالطہ** انچہ در شرح حدیث اول گذشت بعینہ در

معنی اینحدیث ہم ست **ہدایہ** این کمال تغلیط ست کہ بیننده در بادی الرای بداند کہ شاید

اینحضرت شرح حدیث چنان کرده اند کہ ازان بنابر قبر درست معلوم میشود پس عبارت

شیخ کہ معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است دریجا نقل کردن ضرورست تا ناظر در اول

نظر ازین وہم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمہ شیخ در شرح وان یبنی علیہ نہی کرد ازانکہ

بنا کرده شود بر گور وبعضی گفتہ اند کہ مراد بنا کردن ست بہ سنگ ومانند آن وبعضی گفتہ اند

کہ مراد بہ بنا خیمہ زدن ومانند آن ست کہ نیز مکروه ست ومنہی عنہ انتہی **عبارت مائة** وفی

متن مواہب الرحمن فی مذہب النعمان ویحرم البناء علی القبر ویکره للاحکام لعد الدفن

انتہی **مغالطہ** حرمت درین روایت معلل بزینت ست پس اگر بناء برای زینت نباشد

بلکہ برای فائده مثل نشستن برای قرآن خواندن واستراحت وغیره حرام نخواہد بود چنانچہ

در مرقات گذشت **ہدایہ** این کلام از عجائب اینمقام ست کہ معترض خود میگوید کہ حرمت

درین روایت معلل بزینت ست وتفریعی کہ بران کرده دال برآنست کہ بنا مقید بزینت حرام ست

نہ آنکہ حرمت معلل ست بآن چہ درصورت تعلیل معنی عبارت متن مواہب چنین می شود کہ بنا

بر قبر حرام ست ازانکہ دران زینت قبر متصور ست پس درینصورت تفریع راست نمی آید ودرست

نمی نشیند زیرا کہ بنائیکہ برای نشستن برای قرائت قرآن واستراحت وغیرہما تعمیر کرده

خواہد شد از وجود این علت خالی نخواہد بود واین امر بر نیت بانی موقوف نیست کما لا یخفی

علی المنصف الغیر المتعسف وامتناع بنا مطلقاً از حدیث ومتون وشروح کتب فقہ

در ما تقدم بخوبی ثابت کرده شد من شاء فلینظر ثمہ **عبارت مائة**

وفی العالمگیریة ویکره ان یبنی علی القبر انتہی ہکذا فی تحفة الملوک والعینی شرح الکنز وفی

البحر الرائق و یکره ان یزاد علی التراب الذی اخرج من القبر لان الزیادة علیه بمنزلة البناء

انتهی ازین احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد که بنا کردن بر قبور منهی عنه ست پس

اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره ست

مغالطه نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط

در نقل بخوبی آشکار اگردید عل استنباط حدیث و حکم بالتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب

نام نهادهٔ مجیب موجود بود دیدیم مطابق بر آمد پس از نقل دیگر کتب هم اعتبار مرتفع شد و در

حاضره که بتلاش مسئله کردیم یافتیم که در دُرّ المختار می نویسد ولا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به

وهو المختار کذا فی کراهیة السراجیة و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی

علیه ولا یجصص مع قول ابی حنیفة بجواز ذلک فالاول مشدد والثانی مخفف و در کشف الغطاء

از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنا را بر قبر مشائخ و علماء مشهورین

تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و اگر برای زینت کنند مکروه ست

الی آخر هذه المغالطة **هدایه** حال فهم معانی احادیث معترض و مجیب دو اظهر من الشمس

ست و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه نوشتن معترض از پایهٔ راستی

مبرا ست چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهادهٔ مجیب موجود بود دیدیم مطابق بر نه آمد حال آنکه

در همه کتاب نام نهادهٔ مجیب این مسئله مطابق نوشتن مجیب موجود مگر معترض از غایت

تعصب تجاهل میکند و انکار می نماید و مرض انکار مشاهدات علاج پذیر نیست چونکه فرموده

اند که الحق یعلو ولا یعلی لهذا در هر مقام بجای بر نه آمد بر آمد مکتوب شده آری دروغ گو را حافظه

نباشد و معترض برای تغلیط عامه عبارت درمختار بحذف صدر نقل نموده بمعنیش نرسیده

لهذا اول تمام کلام را باید شنید و بعد از ان معنی آن باید فهمید پس اگر بر مسئله مبحوث عنها

منطبق شود آوردنش مضایقه ندارد عبارت درمختار از صدر اینست ولا یجصص ولا یطین و

لا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به وهو المختار کذا فی کراهیة السراجیة انتهی باید دانست که مرجع ضمیر مجرور به

در لاباس به یطیین ست نه بنا زیراکه صاحب کتاب سند این قول را حواله به کراهة عمرا نموده بدیدن سراجیه معلوم شد که مرجع آن یطیین ست زیراکه دران بنا را جائز نه نوشته بلکه صرف بعدم کراهة تطیین تصریح کرده چنانچه در طوالع حاشیه در مختار بعد قوله کذا فی کراهة السراجیه نوشته و عبارتها و ذکر فی تجرید ابی الفضل ان تطیین القبور مکروه والمختار انه لایکره انتهی و صاحب سراجیه در باب الدفن بنا را مکروه گفته و موید این معنی ست انچه در همان باب در مختار ست یکره الزیادة علی ما خرج منه لانه بمنزلة البناء انتهی و در طوالع در شرح قوله بمنزلة البناء مرقوم ست والبناء مکروه فکذلک هذا انتهی منشا توهم متوهم نیست مگر ورود قول اباحت تطیین بعد قوله لایرفع علیه بناء و موجب آن بظاهر التزام اتباع حدیث و اقتدای سلف صالحین ست در عدم فصل مابین این چیزها و چنین خطرات مخطور شدن و از شبهات بکلی رفتن دلیل عدم تفطن و نا آشنائی این فن ست و آنچه معترض عبارت میزان نقل نموده مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبره معتمده فقه که دران بصراحت موجود که امام ابو حنیفه قائل کراهة بنا بر قبر و عدم جواز آن شده چنانچه در ما سبق از شرح نسائی اندلسی و برهان و قاضیخان و محیط و مستملی و صغیری شروح منیه تصریح این امر کرده شد هرچند توفیق باینطور ممکن ست که در عبارت میزان مشار الیه بلفظ ذلک تجصیص را قرار دهند مگر طرز و انداز کتاب آنرا مساعدت نمیکند و علی سبیل التنزل می گویم که اگر قول ابو حنیفه هم بجواز باشد تاهم غیر معمول علیه بودنش از عبارت میزان پیداست بلکه انچه خود صاحب میزان بعد بنا در توجیه نوشته مشعر بمرجوح بودن ست و ضرور نیست که هر قول ابی حنیفه ارجح و معمول علیه باشد بلکه بسیاری را از اقوال ابی حنیفه نیز غیر مختار اند چنانچه در میزان بعد همین مسئله نوشته و من ذلک قول الائمة الثلثة باستحباب القرءة للقرآن عند القبر مع قول ابی حنیفة بکراهتها و عدم مختار بودن این قول ابی حنیفه نزد معترض هم مسلم ست فالاستدلال به یبس الاخرط القتاد و آنچه معترض از بعض کتب نقل کرده که دران نوشته بعض سلف بنا را بر قبه مشائخ و علمای مشهورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول کسیکه ایچنین نوشته صاحب مفاتیح ست حیث قال فیه
قوله ان یجصص القبر وان یبنی علیه وان یقعد علیه تجصیص القبور والبناء علیها بجعل بیت
علی القبر وضرب خیمة علیه منهی عنه لانه اضاعة المال من غیر فائدة للمیت فیه ولانه فعل
الجاهلیة وقد اباح السلف ان یبنی علی قبور المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس
ولیستریحوا بالجلوس فی البناء الذی یکون علی قبورهم مثل الرباطات والمساجد انتهی
و دیگران که نامشان سوده همه ازان میگیرند پس دران مسئله که از حدیث رسول و اقوال
صحابه وتصریحات ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و اکثر فقها و علمای مصنفین اصحاب متون
و شروح و فتاوی ثابت باشد درخلاف آن به نوشتن یک کس بدون تعیین اسم
و بغیر تصریح مختار و معمول علیه بودن آن چگونه اعتبار کرده شود معلوم نیست که از سلف
کدام کس مراد گرفته و آنکس درکدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار هست
یا نه و چگونه آنکس باین مرتبه رسیده که قول وی در مقابله حدیث رسول و اقوال صحابه و ائمه
مجتهدین و فقهای معتمدین و علمای متاخرین و متقدمین معتبر گردد پس بچنین روایت
غریب و قول مجهول حجت آوردن و آنرا معمول علیه قرار دادن جز حضرت معترض و
اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق قصه خوانی چیزی دیگرست و فقاهت چیزی دیگر و در
همین مفاتیح در بیان بدعت ضلالت قوم ست و بدعة السوء ما اکره ائمة المسلمین کالبناء
علی القبور وتجصیصها فان النبی صلعم نهی عن ذلک انتهی پس ازینجا بخوبی واضح شد که
روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح هم نیست و استدلال بقبهای قبور
بعض صحابه نمودن و آنرا محمول بر تجویز علمای آن عصر فهمیدن تخیل صریح ست و وهم قبیح در
امور شرعیه دخل تخیلات و اوهام نیست ندانی که آنحضرت صلعم حضرت علیؓ را برای تسویه قبور
مشرفه فرستاده و علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بدین کار مامور کرده و ابن عمر به نزع
فسطاط امر فرموده و شافعی درام گفته که ائمه مکه را دیدم که بهدم ابنیه سابقه حکم میدادند

وابن حجر مکی نوشته که جماعتی فتوی داده بهدم ابنیه قرافه مصر حتی که قبه امام شافعی رضی الله عنه را که بعض سلاطین بنا کرده بودند **سوال** نماز گذاردن بطرف راس قبر یا پائین قبر کناه کدام گناه **جواب** نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه ست بموجب احادیث و روایات کتب فقه اما الاحادیث فهذه و رأی عمر رض انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یامره بالاعادة کذا فی البخاری و فی المشکوة **عن** ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله صلعم لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیها و **عن** ابن عمر رض قال نهی رسول الله صلعم ان یصلی فی سبع مواطن فی المزبلة و المجزرة و المقبرة و قارعة الطریق و فی الحمام و فی معاطن الابل و فوق ظهر بیت الله رواه الترمذی و ابن ماجة و **عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام رواه ابو داؤد و الترمذی والدارمی و **فی** جامع الاصول قال علی رض ان حبی رسول الله صلعم نهانی ان اصلی فی المقبرة اخرجه ابو داؤد انتهی **مغالطه** احتجاج باحادیث بی ارجاع بکتب فن و درایت حال متن و سند و تاویل و استنباط ائمه مجتهدین و شراح محدثین بی تامل درینکه این حدیث افاده مدعا میکند یا نه از عقل و نقل و درایت بس بعید ست حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیها را از مسئله مبحوث عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت حدیث ابی سعید گفت و هذا حدیث فیه اضطراب و نیز در آن باب نوشته و فی الباب عن علی و عبد الله بن عمرو و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و حذیفة و انس و ابی امامة و ابی ذر قالوا ان النبی صلعم قال جعلت لی الارض کلها مسجدا و طهورا یعنی استثناء مقبره و حمام نیست و بعد حدیث عبد الله بن عمر نوشته حدیث ابن عمر اسناده لیس بذلک القوی و قد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه **جواب** دعوی عدم مناسبت و تضعیف روایت بی تعمق نظر در الفاظ و معانی و بغیر اطلاع از کلام شراح باوصف عدم تبحر حدیث و ناواقفیت از فنون ادب از فهم و فراست بلکه از عرف و عادت بغایت بعید ست و از شان علما بنهایت غریب مناسبت حدیث ابی مرثد با مسئله مبحوث

عنها بمرتبه ایست که شاید بر طلاب این سفاهت هم مخفی نباشد چنانچه در ادنی تامل و قلت تدبر
دو وجه پیدا می آید اول آنکه هر چند سائل از پائین و راس سوال می نماید اما مجیب از مقبره مطلق
برابرست که راس قبر باشد یا پائین و پهلوی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که نماز گذاردن
در مقبره ممنوع و مکروه ست الخ پس ظاهرست که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوٰة در مقبره
دخلی تام ست لما لا یخفی علی ذوی الافهام حیث صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری شرح
صحیح البخاری و ما یکره من الصلوٰة فی المقابر یتناول ما اذا وقعت الصلوٰة علی القبر او الی القبر
او بین القبرین و فی ذلک حدیث رواه مسلم عن طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا لا تجلسوا علی
القبور و لا تصلوا الیها او علیها انتهی و نیز در فیض الباری شرح صحیح البخاری مرقوم ست قوله
هذا یتناول ما اذا صلی علی القبر او الیه او بینهما کما قال ابن الرفعة و فیه حدیث ابی مرثد اخرجه مسلم
و ابو داود و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیها انتهی دوم آنکه چون
سوال سائل محتمل توجه و قیام هر دو بود لهذا المجیب بحدیث ابی مرثد از احتمال اول و باحادیث دیگر
از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطراب حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تغلیط
احتجاج مجیب ناشی از جهالت او با قضیه اصول حدیث و مبنی بر غفلت از کتب این فن و دلیل
عدم تفحص کلام شراح احادیث ست و حل اعضال و دفع اشکال بچند وجه متصورست اولا فهم معنی اضطراب
نصیب اعدا اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی هم اطلاع می یافت مفهوم اضطراب
می دریافت که عبارت ترمذی از اول اینست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید قد روی عن
عبد العزیز بن محمد روایتین منهم من ذکر عن ابی سعید و منهم من لم یذکره و هذا حدیث فیه اضطراب
مگر این بیچاره را از ترمذی چه مطلب کدامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته هذا حدیث فیه
اضطراب غنیمت دانسته آنرا نقل نمود ملا علی قاری در مرقات در شرح فیه اضطراب می نویسد
یعنی من حیث الارسال و الاسناد انتهی و چنین اضطراب مانع احتجاج نیست که حدیث مسند و مرسل
هر دو بمذهب ما حجت ست پس اضطراب حدیث مضر مجیب نبود و مفید معترض نشوند تا بخود

ترمذی به ترجیح قول سفیان ثوری دفع اضطراب کرده چنانچه بعد قول فیه اضطراب می نویسد
روی سفیان الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسلا و رواه حماد بن
سلمة عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلعم و رواه محمد بن اسحاق عن عمرو بن یحیی
عن ابیه قال و کان عامة روایته عن ابی سعید عن النبی صلعم و لم یذکر فیه عن ابی سعید و کان روایة
الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلعم اثبت و اصح انتهی و ابو الفضل عراقی در نکت
نوشته ان الترجیح اذا وجد انتفی الاضطراب انتهی و بر مذهب ما استدلال بحدیث مرسل
صحیح ست کما فی المسلم المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا و هو ان کان من صحابی یقبل
اتفاقا و لا اعتداد بمن خالف و ان کان من غیره فالاکثر و منهم الائمة الثلثة یقبلونه مطلقا انتهی
و فی التنقیح متن التوضیح فمرسل الصحابی مقبول بالاجماع و یحمل علی السماع و مرسل القرن الثانی
والثالث لا یقبل عند الشافعی رحمة الله علیه و یقبل عندنا و عند مالک انتهی خلاصه و کذا فی الدرا
و نور الانوار و انتخاب الانوار شروح المنار و غیرها من کتب اصول الفقه ثالثا سید عبد الرحیم
ظاهری در شرح ترمذی تحت این حدیث می نویسد قوله فیه اضطراب فیه اضطراب لان هذا
الحدیث یعنی الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام قد رواه ایضا علی و عثمان و عبد الله بن مسعود
و ابو هریرة و انس بن مالک و ابو سعید و اسید بن حضیر و اشعث بن قیس فرواته احفظ
و اکثر اسنادا من رواة الحدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا و طهورا فلا اضطراب فی ذلک
لکنه لم یطلع علی هذه فحکم باضطرابه انتهی) رابعا از کلام ابی داؤد هم اضطراب ممنوع ست
که این حدیث را مسند ذکر نموده قال ملا علی قاری فی المرقاة شرح المشکوة تحت هذا
الحدیث و قد رواه ابو داؤد مسندا انتهی و نیز ملا علی قاری نوشته و الذی وصله ثقة ایضا
فلا یضر ارساله انتهی خامسا حاکم و ابن حبان صحت این حدیث بیان کرده چنانچه عنقریب تفصیلش
می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوة بحث همین حدیث نوشته که قال ابن حجر و ابن ماجه و
سنده حسن انتهی و حدیث حسن حجت ست مانند صحیح کما صرح به السید السند فی مختصر خلاصه

الطیبی حیث قال والحسن حجة کالصحیح ولذلک ادرج فی الصحیح انتهی و زرکشی در مختصر خود
گفته وقد یدخل الاضطراب فی قسم الصحیح والحسن انتهی ملخصًا شاه دشا توقف جزری و
بغوی درین حدیث و ذکرش بسناد دلیل رفع اضطراب ست پس این حدیثی ست مرفوع
که رجالش ثقات اند لاکن در وصل و ارسال وی اختلاف ست و با این همه حاکم ابی عبد الله
نیشاپوری و شیخ ابن حبان حکم صحت این حدیث کرده اند کما فی فتح الباری شرح صحیح البخاری
فی باب کراهة الصلوٰة فی المقابر استنبط من قوله فی الحدیث ولا تتخذوها قبورا ان القبور
لیست بمحل للعبادة فیکون الصلوٰة فیها مکروهة وکانه اشار الی ان ما رواه ابوداؤد و
الترمذی فی ذلک لیس علی شرطه وهو حدیث ابی سعید الخدری مرفوعا الارض کلها مسجد الا
المقبرة والحمام رجاله ثقات لکن اختلف فی وصله وارساله وحکم مع ذلک بصحته الحاکم وابن حبان
انتهی وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اهل العلم انهم استدلوا بهذا الحدیث علی ان المقبرة لیست
بموضع للصلوٰة وکذا قال البغوی فی شرح السنة والخطابی کذا فی المواهب اللطیفة شرح
مسند ابی حنیفة و احادیث مذکوره جواب مخصص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا وطهورا
بوده و از قواعد مقرره عند الاصولیین ست التخصیص کالاستثناء یعنی تخصیص مانند استثنا ست
کما فی التوضیح وغیره پس استثناء حدیث مسطور بپایهٔ اظهار رسید و نفی استثنا مبدل باثبات
گردید کاش معترض به لفظ فی الباب تامل میکرد و عنوان باب دیده استشار امی یافت
و نمی گفت که استثنای مقبره و حمام نیست زیرا که ترمذی عنوان باب این حدیث به لفظ باب
ما جاء ان الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام منعقد کرده است حسین بن عبد الله بن
محمد طیبی در شرح مشکوٰة به ذیل حدیث ابن عمر می نویسد واحتج من جوز الصلوٰة فی
هذه المواضع اذا کان المکان طیبا بما روی عن جابر ان النبی صلعم قال جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا ولیقال حدیث جابر انما سیق لاظهار فضیلة هذه الامة حیث رخص لهم فی التطهر
بالارض والصلوٰة فی المواضع التی لم یعین للصلوٰة من بقاعها بخلاف سائر الامم [illegible]

ان یدخل فیہ التخصیص انتہیٰ و توقف جزری بقوی دلیل قوت اسناد حدیث ابن عمر باید
تصور بدابن ماجہ در سنن خود حدیثی دیگر درینباب از عمر بن الخطاب آوردہ کہ ان رسول
اللہ صلعم قال سبع مواطن لا یجوز فیہا الصلوٰۃ ظاہر بیت اللہ و المقبرۃ و المزبلۃ و المجزرۃ
و الحمام و عطن الابل و محجۃ الطریق و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ بعد حدیث ابن
عمر نوشتہ کہ قال ابن حجر و سندہ حسن انتہیٰ و حدیث حسن نیز حجت ست مثل صحیح کما سبق
امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشتہ الحسن ما عرف مخرجہ و اشتہر رجالہ و علیہ مدار اکثر
الحدیث وہو الذی یقبلہ اکثر العلماء و یستعملہ عامۃ الفقہاء انتہیٰ **مغالطہ** آوردن
حدیث عمر رض با وجود عدم رجوع شرح و استنباط ائمہ فن از مجیب خیلی غریب کہ جا با درین
کتاب و اربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نکیر نمودہ **ہدایہ** مجیب برائے تقویت ادلہ و بیان تعامل
صحابہ کرام اثر عمر رض را ذکر کردہ و احتجاج بآن مستقلاً ہرگز نکردہ **مغالطہ** ملا علی قاری
در مرقات بعد نقل کلام قاضی کہ در شرح حدیث لعن اللہ الیہود و النصاری گذشت می نویسد
الا تری ان مرقد اسمٰعیل علیہ السلام فی المسجد الحرام عند الحطیم ثم ان ذلک المسجد افضل
مکان تتحری المصلی بصلوٰتہ و النہی عن الصلوٰۃ فی المقابر مختص بالقبور المنبوشۃ
لما فیہا من النجاسۃ کذا ذکرہ الطیبی و از شرح السنۃ نقل نمودہ اختلف فی الصلوٰۃ فی المقبرۃ
فکرہہا جماعۃ و ان کانت التربۃ طاہرۃ و المکان طیبا و احتجوا بہذا الحدیث و الذی بعدہ
و قیل بجوازہ فیہا و تاویل الحدیث ان الغالب من حال المقبرۃ اختلاط تربتہا بصدید الموتی
و لحومہا و النہی لنجاسۃ المکان فان کان المکان طاہرا فلا باس و کذلک المزبلۃ و المجزرۃ
و قارعۃ الطریق و فی القارعۃ معنی آخر وہو ان اختلاف المارۃ یشغلہ عن الصلوٰۃ و از ابن
حجر نقل نمودہ الی المغالطہ **ہدایہ** لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم این کلامیست
دال بر کمال ناواقفیت و عدم مہارت معترض کہ کلام قاضی را نوشتن ملا علی قاری
بعد کلام قاضی قرار دادہ چہ میگوید کہ ملا علی قاری بعد نقل کلام قاضی چنین می نویسد

حال آنکه این همه کلام قاضی ست و مراد ازان قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی
ست که در شرح مصابیح این همه را تقریر نموده و طرفه تر درین مقام آنست که معترض درینجا
کیدی عظیم کرده که فسقه و فجره از مثل آن در امور دنیویه احتراز می کنند و ابلهان نافهم هم
ازان میگریزند نه در دینیات ارباب عصمت و تقدس و اصحاب دعوی تعریس مرتکب آن شوند
نعوذ بالله منه و آن کید آنست که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره ان قبر اسمعیل علیه السلام
فی الحجر تحت المیزاب وان فی الحطیم بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیا وفیه ان صورة
قبر اسمعیل وغیره مندرسة فلا یصح الاستدلال به وقال ابن حجر اشارة الشارح الی استشکال
الصلوة عند قبر اسمعیل بانها تکره فی المقبرة واجاب بان محلها فی مقبرة منبوشة للنجاسة وکله
غفلة عن قولهم یستثنی مقابر الانبیاء فلا یکره الصلوة فیها مطلقا لانهم احیاء فی قبورهم وعلی
التنزل فجوابه غیر صحیح لتصریحهم بکراهة الصلوة فی مقبرة غیر الانبیاء وان لم تنبش لانها مجاور النجاسة
ومجاریها فی الصلوة مکروهة سواء کانت فوقه او خلفه او تحت ما هو واقف علیه پس این عبارت
راکه مفهومش اصل مذهب حنفیه بود از میان دور کرده بعد ازان قول صاحب شرح السنه نقل نموده
وعبارت شرح السنه صریح ست درینکه مذهب جماعت کراهت در مقبره مطلق ست و قول ضعیف باختصاص کراهت ست در قبور
منبوشه و آن مذهب علماء شافعیه ست و در مذهب حنفی کراهت صلوة در مقبره مطلق ثابت ست
کما فی الطاهری شرح الترمذی قال الشافعی بجواز الصلوة فی المقبرة المنبوشة اذا لم تکن مختلطة التراب
بلحوم الموتی وصدیدهم فیما یخرج منهم والا فلنجاسة وقال الامام احمد بتحریم الصلوة فی المقبرة مطلقا
وقال ابو حنیفة بکراهتها کذلک انتهی وجناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی
در جواب استفتاء حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی تحریر میفرمایند و از کلام شرح حدیث که در باب
نهی در مقبره واقع شده ارجح همین ست که نهی از برای لزوم نوعی از مشابهت کفار ست در
سجود جمادات والبته نماز در مقبره مکروه ست بسببی که مذکور شد و آنچه در کتب فقهاء حنفیه
مسطور ست که اگر قبر پیش مصلی باشد اشد ست از روی کراهت و اگر راست یا چپ باشد کمتر ست

ازان

تعریف و نقل عبارت متفرقات

ازان والا پس مصلی باشد کمتر ازان ست اصح و معتمد یہ ست وانچه بعضی شراح سبب نهی
نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیه ست که بر وجه صواب نیست انتهی واز قول
ابن حجر نهی تنزیهی مذهب شافعیه ثابت شده پس ازآوردنش چه فائده معترض عبارت
شرح ملا علی قاری که از شارح منیه آورده بود بتصرف نقل نموده یعنی از آخر لفظ ولیس فیه
قبر را حذف کرده وآنکه از بحر الرائق وغیره نقل کرده اولاً آن قادح مدعای مفتی نی که مکان
معد للصلوٰة که دران قبر نباشد خارج از مقبره معدود می شود ثانیا عدم کراهت در وقت
ضرورت خوف فوت صلوٰة ست نه مطلقاً چنانچه در غنیة المستملی شرح منیة المصلی بذیل
این قول می نویسد والاولیٰ ان لا یصلی فیه الا للضرورة لخوف الفوت ونحوه لاطلاق
الحدیث انتهی ودر عبارت جامع البرکات که لفظ هو المختار واقع شده در صورت صحت نقل از
خلط مذهب شافعیه وحنفیه ست پس عبارتش مقابل عبارات کتب کثیره حدیث وفقه اعتبار
ندارد وعبارت ترجمه شیخ نه مفید مدعای معترض غریب ست ونه مضر مطلب جناب مجیب ایرادش
نیست مگر اطالت کلام بلا افادت مرام **عبارت مانته** واما الروایات الفقهیة ففی
العالمگیریة ویکره الصلوٰة فی تسع مواطن منها المقبرة وفی الزیلعی ویکره ان یصلی الی القبور
یصلی بین القبور انتهی **مغالطه** در فتاوی عالمگیری در فصل مکروهات صلوات دیده شد
اثری از عبارتیکه مجیب نقل کرده ست نیست مگر در فصل ثانی فیما یفسد وما یکره فیها این مسئله
البته نوشته ست در زیلعی انیوقت موجود نیست که حال آن دریافت کرده شود واعتماد از نقل مجیب
مرتفع **هدایه** فهم تقریر جواب کلام معترض موقوف ست بر تمهید مقدمه اولاً آنرا باید شنید
بعد تقریر جواب باید فهمید **مقدمه** از داب مقرره جناب مجیب ست بلکه مسلک
سائر محققین همین که چون عبارت کتاب نقل نمایند سبیل ایجاز نگهدارند اگر جای اشیای
چند در حکم واحد داخل باشند حسب مقاصد بحذف روایة حکم مسئله مسئوله منتخب نموده بر
نگارند همین سرست درینکه خلاصه عبارت کتاب باظهار ضمائر و مقدرات مناسب مضمون

مسئول نقل می نمایند و در آخر لفظ انتہی رقم می فرمایند چنانچہ حضرت معترض نیز در
اعتراض جواب سوال استعانت عبارتی از تلخیص ہمین طور نقل فرمودہ اند کہ نوشتہ
اند تلخیص ہم نخواندہ کہ دران نوشتہ المجاز العقلی فی القرآن کثیر حالانکہ عبارت
تلخیص چنین ست ہو فی القرآن کثیر فلما مہدت المقدمۃ فہا انا اشرع فی الجواب بتوفیق
الوہاب الملہم نعدکہ حضرت معترض باوصف مخالفت ظاہرہ و معاندت باہرہ چنین تحریر
فرمودند و اعتراف نمودند کہ گر در فصل ثانی فی فیما یفسد الصلوۃ و ما یکرہ فیہا این مسئلہ البتہ
نوشتہ ہست و بر ہمین اکتفا کردند کہ زیلعی انیوقت موجود نیست کہ حال آن دریافت کردہ شود
حقا کہ امید این امور از ذات چنین حضرت ہر گز نبود جز آنکہ زبان لعن و طعن بکشایند و
سب اکابر ذریعۂ معاد انگارند نعوذ باللہ منہا الحق الحق یعلو و لا یعلی اصل حقیقت اینست
کہ تفصیل این مسئلہ باوصف تفحص تام در فتاوی عالمگیری بنظر حضرت معترض نرسیدہ؛
لہذا راقم ہمہ عبارت عالمگیری و زیلعی کہ درین مسئلہ ست معہ نشان فصل و باب تحریر می
نماید تا رسائی حضرت معترض بخوبی بر ہر کس و ناکس ظاہر گردد در عالمگیری در باب فصل
بالفصل الثانی فی طہارۃ ما یستر بہ العورۃ مرقوم ست کہ یکرہ الصلوۃ فی تسع مواطن
قوارع الطریق و معاطن الابل و المزبلۃ و المجزرۃ و المخرج و المغتسل و الحمام و المقبرۃ و سطح
الکعبۃ انتہی و در زیلعی در فصل ثانی من باب الجنائز می نویسد یکرہ ان یبنی علی القبر
او یقعد علیہ او ینام علیہ او یوطأ علیہ او تقضی علیہ حاجۃ الانسان من بول او غائط
او یعلم بعلامۃ کتابۃ و نحوہ او یصلی الیہ او یصلی بین القبور انتہی و جائیکہ در فتاوی
عالمگیری نفی کراہت در بعض صور واقع شدہ او لا مراد از ان نفی کراہت تحریمی ست ثانیا
آن حکم در مقبرہ نیست بلکہ در آنجا ست کہ یک قبر باشد و آنچہ عدم کراہت صلوۃ در صورت
حیلولت حائط و غیرہ از بعض کتب آوردہ او لا عند الحیلولۃ مقام صلوۃ بیرون از مقبرہ
خواہد شد ثالثا در باب ہل ینبش قبور مشرکی الجاہلیۃ آن حکم ہم در مقبرہ نیست در انجا

تحقیق مسئلہ نماز در مقبرہ

که یک قبر باشد واز ہمان رحمانی که معترض نقل نموده ماہم نقل آورده ایم که صلوٰة عند القبر
مطلقا مکروه ست فتمیز الصحیح عن الصواب لیس الا لاولی الالباب چون خدشات معترض مدفوع
گشتند لہذا توضیح این مسئلہ و تنقیح این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظه نمایند در خیر جاری شرح
صحیح بخاری ناقلا عن العینی نوشته واختلف العلماء فی الصلوٰة فی المقبرة فذہب احمد
الی تحریمها فی المقبرة وذہب ابو حنیفة الی الکراہة وفرق الشافعی بین المنبوشة وغیرها
فقال اذا کانت المقبرة مختلطة بلحوم الموتی وصدیدها لا یجوز الصلوٰة فی مکان النجاسة
ویجوز فی غیرها انتہی ودر فیض الباری شرح صحیح البخاری در ہمان باب می نویسید قوله
ہذا یتناول ما اذا صلّی علی القبر او الیه او بینہما کما قال ابن الرفعة وفیه حدیث ابی مرثد اخرجه
مسلم وابو داؤد والترمذی والنسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها وروی
الترمذی عن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة و
الحمام واختلف العلماء فی جواز الصلوٰة فی المقبرة فذہب الامام احمد رح الی تحریم الصلوٰة
فی المقبرة ولم یفرق بین المنبوشة وغیرها ولا بین ان یکون بین القبور او مکان منفرد عنها
کالبیت والعلو وقال ابو ثور لا یصلی فی حمام ولا فی مقبرة علی ظاہر الحدیث یعنی قوله صلعم
الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام ومال الثوری وابو حنیفة والاوزاعی رحمہم الله تعالی الی
کراہة الصلوٰة فی المقبرة وفرق الشافعی رحمه الله تعالی بین المقبرة المنبوشة وغیرها فقال
اذا کان مختلطة التراب بلحوم الموتی وصدیدہم فیما یخرج منهم لم یجز الصلوٰة فیها للنجاسة فان
صلی رجل فی مکان طاہر منها اجزئه صلوٰته وقال الرافعی اما المقبرة فالصلوٰة مکروہة فیها
بکل حال وحکی ابو مصعب عن مالک رح کراہة الصلوٰة فی المقبرة کقول الجمہور وذہب اہل الظاہر
الی تحریم الصلوٰة فی المقبرة سواء کانت مقابر المسلمین او الکفار انتہی ونیز در ہمین شرح تحت حدیث
اجعلوا فی بیوتکم من صلوٰتکم ولا تتخذوہا قبورا الحدیث می نویسد المعنی الذی یدل علی ظاہر اللفظ
لا تجعلوا بیوتکم خالیة عن الصلوٰة کالمقابر فانها لیست بمحل للعبادة لہذا احتجت طائفة علی

کراہتہ الصلوۃ فی المقابر وقال الخطابی فیہ دلیل علی ان الصلوۃ لا یجوز فی المقابر قال العینی
الحدیث لا یدل علی ہذا بل ترجمۃ الباب یتباعد علی ذلک وقد حققنا الکلام فیہ وقد وردت
احادیث عن جماعۃ من الصحابۃ تدل علی کراہتہ الصلوۃ فی المقبرۃ بل استدلت بہا جماعۃ علی
عدم الجواز کما ذکر فیما مضی وہی ما روی عن ابی سعید الخدری وعن علی وعبد اللہ بن عمرو
ابی ہریرۃ وجابر وابن عباس وحذیفۃ وانس وابی امامۃ وابی ذر رضی اللہ عنہم انتہی ودر فتح الباری
شرح صحیح البخاری مرقوم ست وما یکرہ الصلوۃ یتناول ما اذا وقعت الصلوۃ علی القبر او
الی القبر او بین القبرین وفی ذلک حدیث رواہ مسلم من طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا او علیہا ولیس ہو علی شرط البخاری فاشار الیہ فی الترجمۃ
واورد معہ اثر عمر الدال علی ان النہی عن ذلک لا یقتضی فساد الصلوۃ والاثر المذکور عن
عمر رویناہ موصولا فی کتاب الصلوۃ لابی نعیم شیخ البخاری ولفظہ بینما انس یصلی الی قبر ناداہ
عمر القبر القبر فظن انہ یعنی القمر فلما رای انہ یعنی القبر جاز القبر وصلی ولہ طرق اخری منہا فی تعلیق
التعلیق ومنہا من طریق حمید عن انس نحوہ وزاد فیہ فقال بعض من یلینی انما یعنی القبر
فتنحیت عنہ وقولہ القبر بالنصب فیہما علی التحذیر انتہی وبعد چند سطر می نویسد وفیہ کراہتہ
الصلوۃ فی المقابر سواء کان بجنب القبر او علیہ او الیہ وسیاتی بیان ذلک قریبا انتہی
وبخاری ترجمہ باب حدیث اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولا تتخذوہا قبورا بہ کراہتہ الصلوۃ فی المقابر
قرار دادہ ودر فتح الباری تحت این حدیث نوشتہ وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اہل العلم انہم استدلوا
بہذا الحدیث علی ان المقبرۃ لیست بموضع الصلوۃ وکذا قال البغوی فی شرح السنۃ و
در مجالس الابرار در مجلس ہفدہم می نویسد نہی النبی صلعم عن الصلوۃ فی المقبرۃ مطلقا و
ان لم یقصد المصلی بصلوتہ فیہا برکۃ البقعۃ کما نہی عن الصلوۃ وقت طلوع الشمس و
وقت غروبہا ووقت استوائہا لانہا اوقات یقصد المشرکون الصلوۃ للشمس فیہا
فنہی امتہ عن الصلوۃ وان لم یقصدوا ما قصدہ المشرکون واذا قصد الرجل الصلوۃ

عند المقبرة متبرکا بالصلوٰة فی تلک البقعة فهذا علی المخالفة لله تعالی ولرسوله والمحادة لدينه
واتيزار دين لم ياذن به الله تعالی فاکثر العبادات مبناها علی الاستنان والاتباع لا
علی الهوی والابتداع فان المسلمين اجمعوا علی ما علموه من دين نبيهم ان الصلوٰة عند المقبرة
منهی عنها انتهی ونيز درهمين کتاب ست واما الآثار من الصحابة فاکثر من ان يحاط بها فمن
جملتها ما فی صحيح البخاری ان عمر بن الخطاب رأی انس بن مالک يصلی عند قبر فقال القبر القبر
قال ابن القيم فی اغاثة هذا يدل علی انه کان من المستقر عندهم ما نهاهم عنه نبيهم من الصلوٰة
عند القبور وفعل انس لا يدل علی اعتقاده جوازه اذ يحتمل ان لم يره او لم يعلم انه قبر او ذهل
عنه انتهی ابن القيم در اغاثه می نويسد من جمع بين سنة رسول الله صلعم فی القبور وما امر به و
ما نهی عنه وما کان عليه الصحابة والتابعون وبين ما کان عليه اکثر الناس اليوم رأی احدهما
مضادا للآخر ومناقضا له بحيث لا يجتمعون ابدا فانه عليه السلام نهی عن الصلوٰة عندها و
هم يخالفون ويصلون عندها ونهی عن اتخاذ المساجد عليها وهم يخالفون ويبنون عليها
المساجد ويسمونها مشاهد الی آخر ما فيها ودر غنية المستملی می نويسد ويکره الصلوٰة فی
طريق العامة لانه عليه السلام نهی عن ان يصلی فی سبع مواطن فی المزبلة والمجزرة والمقبرة
الحديث انتهی در مجمع البحار می نويسد من قصد لزيارة قبور الانبياء والصلحاء ان يصلی عند
قبورهم ويدعو عندها ويسألهم الحوائج فهذا لا يجوز عند احد من علماء المسلمين انتهی ودر اختيار
شرح مختار می نويسد ويکره وطی القبر والجلوس عليه والنوم عليه والصلوٰة عنده لانه عليه السلام
نهی عن ذلک انتهی ودر نافعة الوريقة فی مذهب الامام ابی حنيفة مرقوم ست يکره البناء
عليه والصلوٰة اليه والصلوٰة بين القبور انتهی ودر فتاوی حمادی نوشته والصلوٰة عند القبور يکره
انتهی صدر شهيد بن صدر تبريزی عرف قاضی خواجه در دستور القضات می فرمايد ويکره
النوم عند القبر والصلوٰة عنده انتهی و ابو الفتح رکن الدين بن حسام مفتی ناگوری در
فتاوی حماديه ميگويد که در خبر آمده ست که ده موضع ست که در ان نماز گذاردن مکروه ست

ازین حیله در گورستان برای تشبیه جهودان و پرستندگان گور انتهی و همچنین هست در
خلاصة الفقه ملا عبد اللطیف لاهوری و ترغیب الصلواة و دیگر کتب فقه از جهت طوالت
بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در ثبوت امتناع نماز در مقبره مطلقا بلا تنقیه و
تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و علمای متقدمین و
متاخرین خلاصه اش آنکه عبد الله بن عمر فرموده که آنحضرت منع فرمود از نماز خواندن در
هفت موضع که از انجمله مقبره هم هست و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا صلعم
از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابو سعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوای مقبره و
حمام تمام زمین مسجد هست و ابی مرثد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطرف قبر باز داشت
و حضرت عمر رضه گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جا نماز جائز نیست از انجمله مقبره نیز هست
و نیز حضرت عمر رضه انس بن مالک را نزد قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تحذیر فرمود
القبر القبر الحاصل از جماعت صحابه در باب کراهت صلوٰة در مقابر بسیار احادیث مروی
شده که ابو سعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد الله بن عمر و ابی هریره و جابر
و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از انجماعت اند و مذاهب ائمه مجتهدین
درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقاً حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در آنکه
مکان معد للصلوٰة باشد یا نه تفریق نساخته و ابو ثور بنظر ظاهر حدیث از خواندن نماز
در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکروه گفته و
شافعی در منبوشه و غیر منبوشه فرق کرده و گفته که اگر زمین مقبره از لحوم موتی و صدید آنها
مختلط باشد مکروه هست نماز دران و اگر مکان طاهر باشد جائز هست و امام رافعی گفته که بهر
حال نماز در مقبره مکروه هست و ابو مصعب کراهت صلوٰة در مقبره از امام مالک مثل قول
جمهور حکایت کرده و اهل ظاهر به تحریم صلوٰة در مقبره رفته و از عینی و خیر الجاری
و فیض الباری و فتح الباری شروح بخاری و ظاهر شرح ترمذی ثابت شده که امام

خلاصه احادیث در منع صلوٰة در مقبره

احمد و امام ابوحنیفه و امام مالک هر سه متفق اند در بنائے صلوٰة در مقبره مطلقا برابر ست که منبوشه باشد یا غیر منبوشه و دران مکان معد للصلوٰة باشد یا نی ممنوع ست خلاف صرف دران ست که امام مالک و امام ابوحنیفه مکروه گویند و امام احمد حرام و بخاری از حدیث اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولا تتخذوها قبورا نیز کراهت صلوٰة در مقبره مطلقا فهمیده و ابن منذر از اکثر علما کراهت صلوٰة در مقبره مطلقا باستدلال ازین حدیث نقل نموده و بغوی در شرح السنه و خطابی همچنین گفته و اصحاب فتاوی عالمگیری و ابن قیم و صاحب مجالس و مستملی شارح منیه و صاحب فتاوی حمادیه و صاحب خلاصة الفقه و صاحب ترغیب الصلوٰة نیز نماز را در مقبره مطلقا ممنوع و مکروه نوشته و در زیلعی شرح کنز و نافعة الوریٰ فیه نماز در جانب قبر و بین القبرین مکروه گفته و در فتح الباری شرح بخاری و اختیار شرح مختار و فتاوی رحمانی و دستور القضات نماز نزد قبر را برابر ست که برو باشد یا بجانب آن و در راس و پائین باشد یا پهلوی آن همه را مکروه نوشته **عبارت ثانیه** و کسانیکه انداختن سبزه و گل بر قبور جائز داشته اند تمسک کرده اند بحدیثیکه در مشکوٰة و غیره ست مر النبی صلعم بقبرین فقال انهما لیعذبان و ما یعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من البول و اما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشق بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله صلعم ما صنعت هذا فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد تمسک کنند جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که یکی از ائمه علم و قدوه شراح حدیث ست این قول را رد کرده ست و انداختن سبزه و گل را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار نموده و گفته این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند بنا بر آن تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل ناظر ست درین معنی و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سیدنا صلی الله علیه وسلم

لا یستبرء

اعراض کردن ابن تیمیه از نصوص ... [illegible]

مغالطه اصل کلی این طائفهٔ محدثه ترک اتباع سواد اعظم و التزام شذوذ دست که در
هر مبحث جاریست یعنی هر قولی مرجوح مجروح از موافق مذهب یا مخالف مذهب مخالف
جماعت بنظر آید همان مذهب ایشان ست تا تفسیق و تکفیر عامهٔ امت مرحومه که مقصود اختراع
مذهب جدید ست صورت بندد چنانچه در عبارات منقوله خودش بیند که بیک جانب جماعت
و بیک جانب خطابی پس انکار یک کس چگونه بر جماعت غالب باشد و محققان قول
خطابی را رد کردند ملا علی قاری در شرح مشکوٰة نوشته و اما انکار الخطابی و قوله لا اصل له
فیه بحث واضح اذ هذا الحدیث یصلح ان یکون اصلا له ثم رأیت ابن حجر صرح به و قوله لا اصل له
ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل و من ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا بان
ما اعتید من وضع الریحان و الجریدة سنة بهذا الحدیث و چند سطر قبل از ان نوشته و استحب
العلماء قراءة القرآن عند القبر بهذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من تسبیح
الجریدة و قد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصیب الصحابی اوصی ان یجعل فی قبره جریدتان
فکانه تبرک بفعل مثل ما فعل رسول الله صلعم و شیخ عبد الحق هم حدیث وصیت بریده صحابی
رضی الله عنه در ترجمه مشکوٰة ذکر کرده مگر بلحاظ بر تمام کلام خلاف دابِ مجیب ست الی آخره
المغالطه هدایه قاعدهٔ کلیه فرقهٔ مهدویه که ترک اتباع سنت و اعتیاد بصنع جاهلیت
در هر مبحث جاریست یعنی هر بدعت که شائع بین الجهله باشد و امریکه مخالف سنت نظر آید
همان مذهب ایشان ست تا تغلیط دین نبوی و تخریب شریعت احمدی که مقصود ازان
اشاعت پیر پرستی و گور پرستی ست بخوبی صورت بندد معترض در نقل عبارت ملا علی
قاری تصرفے غریب و تکلفی عجیب بکار برده که عبارتش بحذف اول و آخر به تحریر در
آورده ملا علی قاری در اوّل نا قلا عن النووی نوشته که اما وضعهما علی القبر فقیل انه
صلعم سأل الشفاعة لهما فاجیب بالتخفیف الی ان ییبسا و نیز بعد قول محدثین و مفسرین
در تفسیر قوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده به اینکه معناه ان من شیء حی نوشته

والمح

والمحققون علی العموم و در آخر بعد کلام ابن حجر نوشته و لعل وجه کلام الخطابی ان ہذا الحدیث

واقعة حال خاص لا یفید العموم و لہذا وجہ لہ توجیہات سابقہ فتدبر فانہ محل نظر انتہی

این مرد مقدس بہ اتباع ہوای نفسانی تا شر وساوس شیطانی در جادۂ ابلیس و تند قدم

نہادہ بربادی ایمان شعار خود گردانیدہ مقام ہزار تاسف ست کہ این رند مشرب

کتاب شریعت را در طاق غوایت و ضلالت نہاد و حبل متین طریقت را از دست داد

معاذ اللہ عن ذلک این بیچارہ باوصف مطالعہ ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبد الحق در عبارت ترجمہ

مذکور کہ مجیب نقل نمودہ بود بہ اشارہ لفظ جماعت کہ بعضی مردم بانیان این فعل تسبیح

جریدہ تا زمان تر و تازگی مراد ندانستہ و بر منکران تمسک کہ خطابی و کرمانی و بعض مخصوص

بعلم نبوت و بعضی دیگر کہ توجیہ تحدید بہ شفاعت توقیتی میکنند نظر نکردہ و بحدیث بریدہ صحابی

استدلال نمودہ و در توجیہ وصیت در تقریر شیخ تامل نساختہ موجب این ہمہ مفاسد نیست

مگر تخابط عوام یا عدم تدبر در تمام کلام ہمہ عبارت شیخ در ینمقام بعد ترجمہ لفظی حدیث

این ست در توجیہ این حدیث علما را اختلاف ست کہ بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت

رطوبت آن شاخہا برچیست بعضی مردم برآنند کہ بنای آن بران ست کہ نباتات تا زمانیکہ

تر و تازہ اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشی در کریمہ ان من شیٔ الا یسبح بحمدہ شی حی ست

و حیات چوب تا زمانیست کہ خشک نشدہ و حیات سنگ تا شکستہ نگشتہ و تسبیح خاص مخصوص

بحی ست و آنکہ عام ست ہر شی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال

اوست و تمسک کنند اینجماعت باینحدیث در انداختن سبزہ و گل ریحان بر قبور و خطابی

کہ از ائمہ اہل علم و قدوۂ شراح حدیث ست این قول را رد کردہ ست و انداختن سبزہ

و گل را بر قبور متمسک باینحدیث انکار نمودہ و گفتہ کہ این سخن اصلی ندارد و در صدر اول

نبودہ و بعضی گفتہ اند بنای این تحدید و توقیت بران ست کہ آنحضرت شفاعت خواستہ

در تخفیف عذاب ایشان پس قبول کردہ شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ

وکلمه لعل ناظر است در ینمعنی والله اعلم بالصواب و کرمانی گفته که در جریده خاصیت دفع
عذاب نبود مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلعم ﴿ اگر تو دست بسائی بگور
مرده دلان ؛ روان مرده در آید بعیش در بدنش ؛ بعضی گویند علم آن مفوض و
موکول بعلم نبوتست تا در انجا سر باشد و در جامع الاصول از بریده که صحابی ست آورده
که وی وصیت کرد بدر آوردن دو جریده در قبرش تا شاید در انجا سری باشد که سبب
نجات گردد ﴿ دل عشاق حیله گر باشد ؛ انتهی معترض در عبارت شیخ جانبین
مقابلین این مسئله نفهمیده گفت بیک جانب جماعت و بیک جانب خطابی پس جانب
مقابل جماعت خطابی را اقرار داد حالانکه جانب ثانی آن بعض ست که گویند بنای تحدید
و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد
از وی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مؤیدان قول جانب ثانی
ورد کنندگان قول فریق اول ست و فی الواقع مذهب مانعین متمسک باین حدیث ارجح و اقوی
و مؤید بالدلائل ست بوجوه اولا قول باینطور که بنای تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت
شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن
آن شاخ اوفق بالحدیث ست چنانچه ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طویل می آرد قال رسول الله صلعم انی مررت
بقبرین یعذبان فاحببت بشفاعتی ان یرفه ذلک عنهما ما دام الغصنان رطبین یعنی فرمود
رسول خدا صلعم بدرستیکه گذشتم من بر دو گور که صاحب آن هر دو گور عذاب کرده میشدند پس
خواستم بشفاعت خود اینکه تخفیف عذاب کرده شود ازین دو گور تا آنزمان که این دو پاره
شاخ تر و تازه مانند و امام ابو زکریا محی الدین یحیی نووی در تحت حدیث ابن عباس می نویسد
واما وضعه صلعم علی القبر فقال العلماء هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجیبت شفاعته
بالتخفیف عنهما الی ان ییبسا وقد ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی آخر الکتاب فی الحدیث الطویل

حدیث جابر فی صاحبی القبرین فاحببت بشفاعتی ان یرفه ذلک عنهما مادام الغصنان
رطبین انتہی ثانیاً نقادان فن وماہران علم حدیث قول متمسکین را رد کردہ اند چنانچہ
توربشتی شارح مصابیح در شرح قوله صلعم لعله ان یخفف عنهما مالم ییبسا می نویسد وجه
هذا التحدید ان یقال انه شاء التخفیف مدة بقاء رطوبتهما و قول من قال وجه ذلک ان الغصن
الرطب یسبح لله تعالی مادام فیه الرطوبة فیکون مجیراً عن عذاب القبر لا طائل تحته ولا عبرة
به عند اهل العلم انتهی و ابن ملک در شرح مصابیح نوشته قوله ثم اخذ جریدة رطبة الجریدة
غصن النخل یعنی اخذ رسول الله صلعم جریدة رطبة وشقها بنصفین فغرز کل نصف علی قبر و
قال لعله ان یخفف و یزال عنهما العذاب مادام هذان الغصنان رطبین وسبب تخفیف
العذاب عنهما مالم ییبسا انه عم سأل الله ان یخفف عنهما العذاب هذا القدر بوصول برکته
الیهما لانه رحمة لا بموضع الاصابه برکة و لیس تخفیف العذاب بخاصیة الجریدة الرطبة لان
الجمادات کالکعبة والمساجد لم یثبت نص فی تفضیل الرطب علی الیابس انتهی و ابن الحاج
در مدخل بعد رد قول متمسکین گفته ان الراحة انما حصلت علی المیتین ببرکة ید النبی عم انتهی
و ابن طاهر در مجمع البحار نوشته و لیس فی الجریدة معنی یخصه و انما ذاک ببرکة یده انتهی و در
عینی شرح بخاری نوشته و اما ما ورد عنه صلعم من وضع الجریدة فهو خاص به صلعم و اما
ما امر من ایصاء بریدة فاجاب منه القسطلانی کان بریدة حمل الحدیث علی عمومه ولم یره
خاصا و لکن الظاهر من تصرف المؤلف ان ذلک خاص المنفعة بفعله صلعم ببرکته الخاصة به و
ان الذی ینفع اصحاب القبور انما هو الاعمال الصالحة فلذلک عقبه بقوله و رأی ابن عمر رض
فسطاطا انتهی ثالثاً حدیث را ہرگز دلالت بر وضع گل و ریحان نیست اگر ہست بر غرز
جریدہ ہست و آن ہرگز افادہ متمسک در وضع گل و ریحان نمی کند و محمود بن احمد عینی که
یکی از شراح محدثین و فقہای معتمدین ست در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می نویسد
ما یفعله اکثر الناس من وضع ما فیه الرطوبة من الریاحین و البقول علی القبور لیس بشئ و

اما البستة العفن انتهى علاوه برین اگرچه از انداختن گل وسبزه هم بر قبور به نیت تخفیف
عذاب ثابت شود تاهم بر مجیب محذوری لازم نمی آید زیراکه مجیب انداختن گل وسبزه
را بر قبر بطور تقرب حرام و بطور تزیین مکروه نوشته و آن حکم نیز مقید ست پس رجوع نخواهد کرد
مگر جانب قید کما تقرر فی موضعه ان الحکم علی المقید یتوجه الی القید و به این هر دو طور کدامی
از علما تجویز انداختن گل وسبزه بر قبور نه کرده پس در قول مجوزین متمسکین بانحدیث و کلام مجیب
نزاعی و خلافی متصور نمی شود واگر هست نزاع لفظی ست وهو لا یرجع الی طائل الا انچه متعارف
در زمان ماست از قبیل شقین ممنوعین ست چه از آوردن اهل حاجات و اصحاب مرادات
انداختن ایشان بر قبور اولیا و صلحا همین واضح ست اگر مقصود تخفیف عذاب بودی
بر گورهای عصاة معذبین می انداختند واگر ایشان را هم از عصاة معذبین گمان میکنند
پس این مردمان کمال بی ادب هستند که در شان اولیای کرام اینچنین اعتقاد
فاسد میدارند معاذ الله عن ذلک وانچه معترض از شرح الصدور آورده بسط بشرح
مفضل مجیب نی مولف آن حرف بیان اختلاف کرده وازان هم جواز وضع گل وریحان
نمی شود وانکه از عالمگیری آورده حالش آنکه جواز این فعل که در بعض کتب مرقوم ست اصل
آن فتاوی غرائب ست و دیگران که می نویسند همه ازان میگیرند و بر روایت آن فتاوی
بمقابله حدیث واین قدر روایات کتب معتبره چگونه اعتماد کرده شود و قطع حطب و حشیش
ازما نحن فیه نیست بحث ما صرف در وضع گل وریحان ست پس غرض از آوردن آن هدایت
امتناع آن جز تطویل کلام دیگر امر نیست در فتاوی قرطبیه می نویسد لا یوضع الورد و
الریاحین علی القبور لانه من باب الزینة انتهى و در مفید المومنین می نگارد وضع الورد والریاحین
علی القبور بدعة انتهى و در منهاج العارفین می نویسد مکروه وضع الورد علی القبور انتهى اصل
ترجیح قول مانعین انداختن گل وسبزه و رد قول مجوزین آن به تمسک حدیث ابن عباس رض
حدیث جابر و کلام خطابی که یکی از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث ست و امام نووی

و غیره در اکثر مقامات از وسند می گیرند و توربشتی شارح مصابیح که نیز مستند و معتمد شراح حدیث
و متمسک طیبی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق است و ابن ملک و ابن الحاج که ملا علی قاری در
مرقات جابجا از ایشان سند می آرد و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح مسلم
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی قرطبیه و صاحب مفید المومنین و مصنف منهاج العارفین
بخوبی ثابت و متحقق پس در چنین مسئله که از ین قدر علمای اعلام و فضلای عظام ثابت باشد
دران کلام کردن و به ترک اتباع سواد اعظم والتزام شد و ذر بر خلاف تصریح این اکابر مبین
قبول مرجوح و مجروح اعتماد نمودن جز به متعرض کار عاقل و بالغ نیست **سوال** مصافحه
کردن دست عالم با هر شد بعد از نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جائز است یا گناه کدام

گناه **جواب** مصافحه وقت ملاقات ثابت ست کما فی الحدیث قال رسول الله صلعم ما من
مسلمین یلتقیان فیتصافحان الا غفر لهما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوٰة تخصیص مصافحه بوقت
فجر و عصر نزد علمای حنفیه مکروه ست اما المصافحة عقیب الصبح والعصر فعند الحنفیة مکروه کما فی
شرح المشکوٰة للملا علی القاری مغالطه حکم کردن کراهت علی الاطلاق نزد علمای
حنفیه بی رجوع بکتب و فتاوی دیده و دانسته از اهل دیانت ممکن نیست و عبارت عربی نقل
نموده گفت کما فی شرح المشکوٰة للملا علی قاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم
در باب المصافحة والمعانقة اول این عبارت اعلم ان المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء و ما
اعتاده الناس بعد صلوٰة الصبح والعصر لا اصل له فی الشرع علی هذا الوجه ولکن لا باس فان
اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین علیها فی بعض ومفرطین فی کثیر من الاحوال لا یخرج
ذلک البعض من کونه من المصافحة التی ورد الشرع باصلها وهی البدعة المباحة از نووی
نقل نموده دران کلام کرده بعد ازان گفت ولهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروه و بعد ازان
نقل کرده و معهذا اذا مد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی الاعراض عنه بجذب الید لما یترتب
علیه من اذی یزید علی مراعاة الادب فحاصله ان الابتداء بالمصافحة ح علی الوجه المشروع

مکروه لا المجاسرة وان کان قد یقع فیه نوع معاونة علی البدعة والله اعلم ازین کلام مستفاد
ست که بعض علماء ما مکروه گفته اند پس نوشتن مجیب مطلقاً کراهت آن نزد حنفیه بیجاست
واگر در جائی این لفظ هم یافته شود تا بالضرور مراد ازان بعض حنفیه باشند و لازم بود که رجوع
بکتب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار وارجح و معوّل علیه کدام جانب ست جواب
میدادند که هوای نفس راجح قوی و مجوز کذب قرار داد الخ هدایه مسلک طائفه مبتدعه
آنست که خلاف سلف واجماع اتباع اهل اختراع نموده بشواذ ونوادر فتوی دهند و هرگز مابین
قوی و ضعیف و راجح و مرجوح امتیاز نه نمایند یا نمی دانند که کدامی از اکابر علما بل اصاغر
اینها جز امام نووی شافعی مائل تجویز مصافحه بعد عصر و فجر نشده واصحاب تحقیق وارباب
تدقیق برد قولش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری و صاحب مجالس نیز در کلامش کلام
کرده چنانچه عنقریب تفصیلش می آید پس آنکه به تبعیت نووی شافعی مثل صاحب تحفه
سالک مسالک اباحت گردیده قول وی از قلیل بناء الفاسد علی الفاسد معدود می شود
اما نفس مصافحه بلا تخصیص عصر و فجر سنت ست و بدعت نیست مگر به تخصیص چه امر مشروع
عام را مخصص بخصوصیتی ساختن اخراج وی ست از مشروعیت همین سر ست درینکه فقها
تخصیص مکانرا از مکروهات صلوٰة می شمارند و تعیین سوره را از بیرون میدانند وازینجا ست
انچه در صحیح مسلم مروی ست که لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم
الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم پس چون تعیین تخصیص
در مانند صوم و صلوٰة که افضل عبادات بدنیه است منهی عنه باشد چیزیکه ازان کمتر ست بالاولی
دران ممنوع بود و مجیب درینمقام ماحصل عبارت مرقات نقل نموده نه عبارتش بعینه و بلفظ
کما فی شرح المشکوٰة لملا علی قاری اشعار صریح برینمعنی ست و ملا علی قاری التصریح بعض علما
می نویسد نه آنکه بعض علمای ما قائل کراهت شده اند چنانانکه معترض می فهمد پس منشاء
تشنیع و تسبیب جانب مجیب نیست مگر عادت جیلی معترض آری ست ۵ نیش عقرب نه از

پی کین ست * مقتضای طبیعتش این ست * این همان مثل ست که زنگی در مقام خس و
خاشاک آئینه افتاده یافت چون روی خود دران ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را
انداخت و گفت اگر این آئینه چنان نبودی کسی در هیچانه انداختی از همین روی این را انداختند
اند و آنکه در روایت ابو خلیفه آمده آن تخصیص بفجر و عصر نبود بلکه حسب عادت که ایشان
عند الملاقات بآن معتاد بودند در ان وقت هم اتفاقاً واقع شده کلام مجیب در اتفاقیات
نیست بلکه در التزام ست یعنی مصافحه را بنطور کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود
نکنند دو وقت فجر و عصر را خاص کرده نماید مکروه ست از ملاحظه عبارت شرح ملا علی قاری
دیانت جناب معترض و فطانت این حضرت بر ارباب کیاست مخفی نخواهد ماند که در نقل آن کید
عجیب و سلطفی غریب مرعی داشت یعنی همه مفید مدعای خود بر نگاشت و آنچه مخالف مراد یافت
از درمیان در ساخت همه عبارتش این ست قال النووی اعلم ان المصافحة سنة
مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا اصل له فی الشرع علی
هذا الوجه ولکن لا باس به وان اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین علیها فی بعض الاحوال
ومفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحة التی ورد
الشرع باصلها وهی البدعة المباحة وقد شرحنا انواع البدع فی اول کتاب الاعتصام
مستوفی انتهی ولا یخفی ان فی کلام الامام نوع تناقض لان اتیان السنة فی بعض الاوقات
لا یسمی بدعة مع ان عمل الناس فی الوقتین المذکورین لیس علی وجه الاستحباب المشروع
فان محل المصافحة المشروع اول الملاقات وقد تکون جماعة یتلاقون من غیر مصافحة ویتصاحبون
بالکلام و[مذاکرة] العلم وغیره مدة مدیدة ثم اذا صلوا یتصافحون فاین هذا من السنة المشروعة
ولهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروهة حینئذ انها من البدعة المذمومة نعم لو دخل احد فی المسجد
والناس فی الصلوة او علی الشروع فیها فبعد الفراغ لو صافحهم لکن بشرط سبق السلام
علی المصافحة فهذا من جملة المصافحة المسنونة بلا شبهة ومع هذا اذا مد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی

(margin: ومذاکرة)

تفصیل این ست که اگر بطوریکه پیغمبر خدا صلعم فرموده اند یا کرده اند بهمان طور رود جائز ست
بلکه مستحب و مسنون ست هر قدر که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و آن طور این ست
که نزد قبر رسیده السلام علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعای مغفرت و بخشش
گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا بی رغبتی کند و آخرت را یاد کند
و ترسان و هراسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت
قبور فرموده اند بعد از آنکه نهی فرموده بودند قال الی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها
فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة رواه ابن ماجة کذا فی المشکوٰة درین قسم زیارت کردن
قبر ولی و غیر ولی و شهید و غیر شهید و صالح و فاسق و غنی و فقیر برابر ست بلکه از زیارت
قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل می گردد دوم آنکه برای زیارت قبور روند و چیزها که
در حدیث نزد قبر وارد شده و در غیر قبر جائز و مباح اند عمل نمایند مثل بوسه دادن و مس کردن قبر
و انحنا نمودن و ضحک و قهقهه و نوم و نزد بعضی خواندن قرآن بجهر و غنا مجرد از آلات لهو
و کلام دنیا بی فائده و دیگر افعال و کلام مالایعنی نمودن و خوردن و آشامیدن این قسم افعال نزد
قبر نمودن مکروه ست پس کسی که زیارت قبور باین طور خواهد نمود در حق او این افعال مکروه خواهند شد
سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجدهٔ تحیه نماید یا گرد قبر طواف سازد یا نزد او رقص و ضرب آلات لهو مثل
ڈهول و ڈهولکی و سارنگی و ستار و رباب و جمیع مزامیر و معازف و نوبت نوازی و غلاف قبر
بجهت تعظیم پوشانیدن باین طور رفتن بسوی قبر حرام ست چراکه اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر
حرام اند در مقام متبرکه که مقابر اند زیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته سجدهٔ عبادت
نماید و از صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شفای مریض و طلب رزق و کشف مصائب
و بلا و دیگر حاجات خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت دانسته یا متصرف در عالم پنداشته نماید این
قسم رفتن موجب کفر و شرک ست انتهی الملخص الجواب **مغالطه** غرض زیارت قبور را چهار
قسم تقسیم نموده [illegible] حرام و شرک و کفر در رساله خود نوشته که درین قسم زیارت کردن

قبر ولی و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابرست این کلام محل نظرست بچند وجوه اول که
زیارت قبور انبیا عم داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص ست و اگر داخل ست
پس در کدام قسم اگر در قسم اول ست پس ایا آنهم با قبر فاسق برابرست که مقتضای سوق کلام
مجیب ست ثانیا که در جواب سوال بست و پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج نموده الاصل
فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار و زیارة قبور الانبیاء عم والشهداء والاولیاء و
الصالحین وتکفین الموتی و جمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی پس زیارتیکه مثل صوم و
صلوة و حج و قرءة قرآن وغیره داخل انواع برست که در ان ثواب انسان بدیگری میرسد
ایا در همین قسم اول داخل ست یا چیزیست سوای و اگر داخل قسم اول ست پس برابری با قبر
فاسق هم درانهم معتبرست یا نه اگر هست پس وجه تخصیص انبیا و شهدا و صالحین چیست ثالثا
در بیان قسم سوم می نویسد که مقام متبرکه که مقابر ند چه معنی دارد و در برکت مقبور را هم
دخل ست یا نه اگر هست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر باشند و اگر نیست بلکه بمجرد مقبریت
ارض قطع از حال مقبور متبرک ست پس وجهش چیست **هدایه** مبادی این انتزاع
و مناشی این انتزاع نیست مگر ابتداع بدعت و اعراض از طریق سنت تا عامه مردم را
در چاه ضلالت و غوایت انداخته امتیازی مابین ایشان حاصل نماید چنانچه در قلت تدبر و ادنی
تفکر واضح و روشن میگردد **جواب نظر اول** یعنی قوله که زیارت قبور انبیا علیهم السلام
الخ آنکست که زیارت قبور انبیا علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه است که با زیارت
قبر فاسق در جواز و عبرت گرفتن و بی رغبتی کردن از دار دنیا و یاد کردن آخرت برابرست نه
در دیگر امور و این مطابق مضمون حدیث شریف است که آنحضرت فرمود نهیتکم عن زیارة القبور
فزوروها درین حکم جمله قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیا و اولیا و شهدا نه نموده و در بیان
فائده آن یعنی فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة هم مساوی فرموده **جواب**

نظر ثانی یعنی قوله ثانیه که در جواب سوال الخ انکه زیارتیکه داخل انواع بر ستانیز
در قسم اول داخل ست و برابری با قبر فاسق که دران معتبرست در عبرت گرفتن و از دار دنیا
بی رغبتی نمودن و آخرت را یاد کردن ست نه در دخول انواع بر و دیگر امور چنانچه رسول خدا
صلعم فرمود صلوا خلف کل بر و فاجر ازین لازم نیاید که نماز خواندن پس هر دو در ترتب ثواب
و کمال نماز برابر ست بلکه این تسویه در نفس جواز ست نه در غیر آن درینصورت وجه تخصیص انبیا
و شهدا و صالحین ظاهر ست و ممکن ست که در دخول انواع بر هم برابری معتبر باشد پس درین وقت
تخصیص ذکر انبیا و شهدا و صالحین بجهت شرافت و تغلیب خواهد بود **و جواب نظر**
ثالث یعنی قوله ثالثا در قسم سوم الخ باعتبار شق اول یعنی در برکت مقبور را هم دخل
ست آنست که مساوات میان قبر صالح و فاسق در تذکر آخرت و بی رغبتی از دار دنیا معتبر
ست نه در دیگر امور پس اعتراض به تساوی امور دیگر جز جهل مرکب نیست و تجویز استلزام
مساوات شی باعتبار حیثیتی مساوات آنرا باعتبار حیثیت دیگر انکار تبدل احکام ست بحیثیات
مختلفه بر شی واحد و باختیار شق ثانی یعنی در برکت مقبور را دخل نیست آنکه معنی مقام
متبرکه مقام ماخذ برکت باید گفت و مراد از برکت یاد کردن آخرت و بی رغبتی از دار دنیا
گرفتن ست هر چند که درین برکت مقبور را نیز دخل ست مگر دخلیکه مزعوم خاطر معترض ست درینجا نیست
بلکه موجب این امور مجرد مقبریت ست و آنکه صاحب مظاهر حق اقسام زیارت نوشته تقسیم
قسم اول ست ای قسمیکه جائز ست و لفظ جائز در مسنون و مستحب و واجب و مباح مستعمل میشود
کما فی التوضیح شرح التنقیح فی تعریف الفقه و یمکن ان یراد بها ما لها و ما علیها ما یجوز بها
بجرم علیها فیشتمل جمیع الاصناف انتهی **سوال** مقرر کردن روز برای زیارت قبور از
روزها در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه از گناهان **جواب** مقرر کردن روز از روزهای
هفته بوضعیکه لازم شمارد و بران اهتمام بسیار دارد از احادیث و روایات فقهیه کتب معتبره ثابت
نشده مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر دو چهار روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت

کنند بہتر است عبارتہ ہکذا افضل ایام الزیارۃ اربعۃ ایام الاثنین والخمیس والجمعۃ والسبت
انتہی را آنچہ در روایت بیہقی وارد شدہ من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعۃ غفر لہ وکتب
لہ برا پس مراد از کل جمعۃ ہر ہفتہ است چنانچہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در ترجمہ مشکوۃ تصریح
ہمین معنی بیان فرمودہ اند **مغالطہ** تبحرین و ماہرین فن بعد استقراء تام و تفحص تمام ہم در
ہیچو حکم نفی ثبوت عبارت نمی کنند غایۃ الامر ہمین کہ نیافتیم و ندیدیم پس ہیچو کوتہ نظران ناواقف
از مطلب تمام کتابیکہ ازان نقل کنند نرسند ہرگز نمی زیبد آری امریکہ آن اکابر را مانع از
جرأت است فرقہ محدثہ را ازان نصیبی ندادہ اند و آن دیانت است در مراد از کل جمعۃ ہر
ہفتہ حوالہ ترجمہ مشکوۃ نمود کاش آنرا ہم اگر بدیدی کہ دران مذکور است فزیارت روز
جمعہ فاضل تر است از روزہای دیگر خصوصا در اول روز جمعہ الخ **ہدایہ** منشاء تفوہ
باین الفاظ نیست مگر عدم توجہ بتمام کلام مجیب چہ مجیب خود از عالمگیری افضلیت بعضی
ایام بیان کردہ است مگر این افضلیت چنان نیست کہ کسی تقرر این ایام لازم شمرد و بران
اہتمام سازد و مجیب نفی ثبوت افضلیت ہمین طور کردہ است درینصورت سزاوار معترض آن بود کہ
چنین روایات می آورد کہ دران افضلیت بعض ایام بہمین طور مصرح می بود پس جرح بر مجیب خطاء
صریح است زیراکہ چون کور چشم آئینہ را دیدن نتواند قصور آئینہ دار نباشد و اگر زنگی روی خود در
آئینہ زبون بیند گناہ آئینہ نبود ولنعم ما قیل **س** گر نہ بیند بروز شپرہ چشم ٭ چشمۂ آفتاب را چہ
گناہ **سوال** برای زیارت قبور اولیاء اللہ آمدن از کابل بہندوستان و از ہیجا تا بایجا
چہ حکم دارد جائز یا گناہ کدام گناہ **جواب** درین مسئلہ علما را اختلاف است بعضی جائز
داشتہ اند و بعضی حرام نوشتہ اند چنانچہ در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمہ مشکوۃ شیخ
عبد الحق مسطور است و فی الترجمۃ للشیخ المذکور ہکذا اما مسافرت برای زیارت قبور صالحین
در رسیدن بمواضع متبرکہ خلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند انتہی وفی القسطلانی
واختلف فی شد الرحال الی غیرہ کالذہاب الی زیارۃ الصالحین احیاء وامواتا والمواضع الفاضلۃ

مسئلہ بیان شد رحال

سوال

للصلوٰۃ فیہا والتبرک بہا فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاہر الحدیث واختارہ القاضی حسین
قال بہ القاضی عیاض وطائفۃ والاصح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ الجواز انتہی وفی
شرح المشکوٰۃ لملا علی قاری ہی ذہب بعض العلماء الی الاستدلال بہ علی المنع من الرحلۃ لزیارۃ
المشاہد وقبور العلماء والصالحین انتہی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال لقیت بصرۃ بن ابی
بصرۃ الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک قبل ان تخرج
الیہ ما خرجت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تعمل المطی الا الی ثلثۃ مساجد
الی المسجد الحرام والی مسجدی ہذا والی مسجد ایلیا او بیت المقدس یشک رواہ مالک فی
الموطا وفی حجۃ اللہ البالغۃ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشد الرحال اقول کان اہل الجاہلیۃ
یقصدون مواضع معظمۃ بزعمہم یزورونہا ویتبرکون بہا وفیہ من التحریف والفساد ما لا یخفی
فسد النبی صلی اللہ علیہ وسلم الفساد لئلا یلحق غیر الشعائر بالشعائر ولئلا یصیر ذریعۃ لعبادۃ
غیر اللہ والحق عندی ان القبر ومحل عبادۃ ولی من اولیاء اللہ والطور کل ذلک سواء فی النہی
انتہی **مغالطہ** اکتفا بر نفس اختلاف در جواب نمودن سائل را بمقصود نمی رساند بلکہ
در ورطہ تحیری اندازد ومحل آن نیست مگر اینکہ از کتبی کہ نقل نمودہ دران کتب مصنفین آن
از مستندین موافقین مذہب بر بیان اختلاف اقتصار کردہ باشند ودر اختلاف
ہیچگونہ کلام نمودہ رجانبی را ترجیح ندادہ وتصریح باختیار نکردہ ومذہب خود ننوشتہ باشند
ودر صورتیکہ آن اکابر دران کتب ہر گونہ قول مخالف وموافق نقل کنند ودران کلام تنقید
نمایند وقول مخالف را رد سازند وتصریح بمذہب مختار خود کنند پس از ان کتب در نقل
اکتفا بر بیان اختلاف بحذف کلام سابق ولاحق بل باسقاط اجزای جمل ہمان مثل ست
کہ بر لا تقربوا الصلوٰۃ عمل کرد وانتم سکاری را ترک نمودہ علاوہ برین این امر یعنی بودن
اختلاف در اکثر مسائل جزئیہ فقہیہ جاری ست کم مسئلہ بلکہ یک مسئلہ ہم از فروع نخواہد برآمد
کہ بتوسع مذاہب مختلفہ دران اختلاف نباشد پس ہمین یک فقرہ برای جواب تمام مسائل

فقه کافی ست و نقلیکه در نظر ناقلان مشهور ست رسیده آید که فقیهی وقت موت از پسر جاهل
خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی ظاهر نگردد و خود را بی تکلف
فقیه ظاهر کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف
ست و طرفه اینکه درهمین کتاب الکثر جا در مسائل خلافیه بین الحنفیه با وجود مرجوحیت یک نجا
را اختیار نموده بلکه بعض جا بی اثر محض حکم کراهت و حرمت و جواز نوشته و اصلا خیال اختلاف
بخاطر خطور نکرده و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده دران صاف بیان جواز مدلل نوشته از آن
حرف اختلاف یاد ماند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیانت ست نیست و اتباع
هوا مقدم و ذکر کتب صرف برای تغلیط پس درینصورت هرچه کند بجاست عبارت شرح
ملا علی قاری این ست قیل نفی معناه نهی ای لاتشدوا الی غیرها لان ماسوی الثلث
متساو غیر متفاوت فی الفضیلة فکان الرحل الیه ضائعا وعبثا و فی شرح مسلم للنووی قال
ابو محمد یحرم شد الرحل الی غیر الثلثة وهو غلط و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به
علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد و قبور العلماء و الصالحین و ما تبین لی ان الامر لیس
کذلک بل الزیارة مامور بها بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما
ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا و فیها مساجد فلا حاجة
للرحلة الی مسجد آخر و اما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله
ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبیاء و الاولیاء و فی معناهم
فلا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
و عبارت شیخ عبد الحق چنین ست اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن مواضع
متبرکه اختلاف ست بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار و الله اعلم
و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بخصوصه جا درست نباشد اگر نذر کند در غیر این مساجد
واجب نمی گردد وفای آن و بعض از علما گفته اند که سخن در مساجد ست یعنی در مسجدی

دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام ست و
گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وما ناله مقصود بیان
اهتمام بشان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات ست یعنی
اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمیکنند نه اینکه سفر بجز این مواضع
درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی ثلثة
مساجد الاستثناء مفرغ والتقدیر لا تشد الرحال الی موضع ولازمه منع السفر الی
کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او نزهة لان المستثنی منه
فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص وهو المسجد کما تقدم تقریره
پس عجب که ازین سه کتب نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد مصنفین آن جواز است
و شیخ عبد الحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد
مراد بدان منع شد رحال و ارتکاب سفر برای مسجدی غیر مساجد ثلثه ست چنانچه قاعده نحویه
که وجوب جنسیت مستثنی منه ست مر مستثنی را در استثنای مفرغ اقتضای آن میکند پس
منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر بغیر این مساجد الا آنکه سفر
برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سایر مصالح دنیاوی جائز ست باتفاق باز می نویسد و اخبار
مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال مؤذن
در زمان خلافت عمر رض از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رض فتح
شام کرد با اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن
الخطاب را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت رجوع باوی گفت یا کعب
خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل
ذلک باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید فرستادی تا سلام او را بجناب رسالت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور ست انتهی

انتہی قسطلانی در مواہب لدنیہ نوشتہ و للشیخ تقی الدین ابن تیمیۃ ہہنا کلام شنیع عجیب
یتضمن منع شد الرحال لزیارۃ النبویۃ المحمدیۃ وانہ لیس القرب بل بضد ذلک ورد علیہ الشیخ
تقی الدین فی شفاء الاسقام فشفی صدور المؤمنین و حکی الشیخ ولی الدین السبکی ان والدہ کان
معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجہ الی بلد الخلیل علیہ السلام
فلما دنی من البلد قال نویت الصلوۃ فی مسجد الخلیل لیحترز عن شد الرحال لزیارتہ علی طریقۃ شیخ
الحنابلۃ بن تیمیۃ قال فقلت نویت زیارۃ قبر الخلیل ثم قلت لہ اما انت فقد خالفت النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لانہ قال لاتشد الرحال الا الی ثلث مساجد وقد شددت الرحل الی رابع واما
انا فاتبعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانہ قال زوروا القبور فما قال الا قبور الانبیاء وقال فہمت بدانکہ
کہ این ابن تیمیہ شخص ہست بدمذہب از اہل اہوا خارج از اہل سنت وجماعت قائل بجہت ہم گردیدہ
و در رد مذہب اہل سنت وجماعت کتابی تصنیف نمودہ کہ سبکی رد آن نمودہ در طبقات سبکی این
ہمہ حال مذکور ہست این فرقہ محدثہ را با و نسبتی تام ہست ومجیب کہ حدیث مؤطا ذکر نمودہ خارج
از بحث ہست وانچہ از حجۃ البالغہ نقل نمودہ حجت نیست چہ صاحبش از معتمدین نقل نمودہ بلکہ
مخالف معتمدین گفتہ ہدایہ غرض مجیب از بیان یا اختلاف آنست کہ در چنین محل کہ
اختلاف باشد عمل بالاحتیاط اولی ہست و بسیار مسئلہا ست کہ دران اختلاف حنفیہ
نیست و ہرچند مذہب قسطلانی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق بجواز شد رحال بزیارت
قبور منبرکہ باشد مگر چون مذہب مختار مجیب نبودہ لہذا حاجت نقل کردنش ندید چنانچہ در
مجمع البحار اختلاف نقل نمودہ حیث قال و اختلف فی شدہا الی قبور الصالحین والمواضع الفاضلۃ
محرم و مبیح انتہی و با اینہمہ قول قسطلانی والصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ الجواز مجیب
نقل کردہ و دران تصریح بمختار بودن قول جواز صریح موجود تمام عبارت قسطلانی
در ارشاد الساری این ہست اختلف فی شد الرحال الی غیرہا کالذہاب الی زیارۃ الصالحین
احیاء و امواتا والمواضع الفاضلۃ فیہا والتبرک بہا فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاہر الحدیث

واختاره القاضي الحسين قال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من الشافعية
الجواز وخص النهي عن قصد الصلوة في غير الثلثة واما قصد غيرها لغير ذلك كالزيارة فلا يدخل
في النهي وخص بعضهم النهي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلثة لكن قال في الصلح
ولم ار عليه دليلا انتهى ودر طوالع الانوار حاشيه در مختار مذكور است ونقل امام الحرمين عن
شيخه انه افتى بالمنع قال ربما يقول يكره وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال
ان قصد بذلك التعظيم فيمتنع لانه يعظم ما لم يعظمه الشرع وان لم يقصد معه امر اخر
فهذا قريب من العبث انتهى در شرح جامع صغير مناوي از قاضي آورده ينبغي ان لا يشتغل
الا بما فيه صلاح دنيوي او فلاح اخروي ولما كان ما عدا الثلثة متساوية الاقدار في الشرف
والفضل وكان الارتحال لاجلها عبثا نهى الشارع عنه والمقتضي لشرفها انها ابنية الانبياء
ومتعبداتهم انتهى ودر فيض الباري شرح بخاري نوشته يعني لا تشد ولا الرحال الا الى ثلثة مساجد
ونكتة العدول من النهي الى النفي لاظهار الرغبة والاهتمام التام في وقوعه ولهذا قال الطيبي
النفي ابلغ من صريح النهي كانه قال لا تقصد الزيارة الا لهذه البقاع الثلثة المذكورة لاختصاصها
بما اختصت انتهى در مصفى شرح موطا مرقوم است باب لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته
نشود پالانها بر پشت شتران يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد مالك عن يزيد بن عبد الله
بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
لقيت بصرة بن ابي بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركتك
قبل ان تخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل المطي الا الى ثلثة
مساجد گفت ابو هريره ملاقات كردم با بصره ابن ابي بصره غفاري پس گفت از كجا مي آمدي
گفتم از طور گفت اگر مي يافتم ترا پيش از آنكه برائي سوي طور بيرون نمي آمدي بسوي آن
يعني ترا نمي گذاشتم كه بيرون آمدي شنيدم از رسول خدا كه ميفرمود كه پالان بسته نشود
شتران را يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد نبوي گفته است كه تخصيص اين مساجد

برای آنست که این مساجد انبیا علیهم الصلوات والسلام ست و مرا امر کرده اند باقتدای انبیا
پس اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد ثلثه لازم می آید که برد پس اگر
گذارد در غیر این مساجد خارج نمیشود از عهدهٔ نذر خود و نیز هم گوید بعض تخصیص درینجا آنست
که در جاهلیت سفر میکردند به بقاع متبرکهٔ غیر این مساجد بقصد خصوصیت تبرک آن موضع
منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد ایا نمی بینی که بصره بن ابی بصره غفاری نهی را شامل
طور داشت و ابوهریره رض را از طور منع کرد انتهی شاه عبد العزیز دهلوی در شرح حدیث
لا تشد الرحال تعلیقاً علی البخاری نوشته والمستثنی منه المحذوف فی هذا الحدیث اما جنس
قریب او جنس بعید فعلی الاول تقدیر الکلام لا تشد الرحال الی المساجد الا الی ثلثة مساجد
و ح ماسوی المساجد مسکوت عنه وعلی الوجه الثانی لا تشد الرحال الی موضع یتقرب به الا
الی ثلثة مساجد الی آخره فحینئذ شد الرحال الی غیر المساجد الثلثة المعظمة منهی عنه لظاهر سیاق
الحدیث ویؤیده ما روی ابو هریرة عن بصرة بن ابی بصرة الغفاری حین راجع عن الطور
وتمامه فی الموطا وهذا الوجه قوی من جهة مدلول حدیث بصرة والله اعلم بالصواب انتهی
و در تفسیر عزیزی تحت آیت کریمه واذ جعلنا البیت مثابة للناس می نویسد تحقیق آنست
که قبله گردانیدن را این دو چیز لازم ست اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الهی در همه جاست
لیکن این ظهور عام مصحح توجه عبادت نمی شود باجماع عقلا پس لابد از ظهوری خاص میباید و
میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج ست بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود
پس نص شارع درین باب ضرور ست دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه بهیچ مخلوق
نباشد والا در وقت توجه به آن مکان شائبه شرک لازم خواهد آمد و توحید صرف دران عبادت
نخواهد ماند اه و نیز درهمین تفسیر ست این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله مقرر باشد
در اقطار زمین غیر از خانهٔ کعبه و صخرهٔ بیت المقدس یافته نمی شود و لهذا همین دو مکان را
لیاقت قبله بودن حاصل شد پس آری معابد کفار اگر مشابهتی دارند با قبور اولیا و صلحا یا چلها

بایشان داده‌اند نه کعبه و صخره شتان ما بینهما و از همین جا واضح شد سر تاکید بلیغ که در حدیث شریف
در نهی از زیارت قبور و از شد رحال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه و از آنکه قبور انبیا را
مساجد سازند وارد شده مدعا همین است که درین عمل اکثر جهال را اعتقادی که مشرکین را
در بزرگان خود بهم رسیده بهم میرسد و توجه الی الله محض باقی نماند مگر در زیر پرده حجاب آن
ارواح انتهی و در بعض رسائل که در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدیر اذا
نوی زیارة القبر فلینو معه زیارة مسجد رسول الله صلعم فانه احد المساجد الثلثة التی یشد
الیه الرحال و فی الحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و
المسجد الاقصی و هکذا فی العالمگیریة و الدر المختار فهذا ثبت ان المستثنی منه المحذوف فی
حدیث شد الرحال جنس بعید لا قریب و هذا هو الموافق لما تقرر فی موضعه ان الاصل فی
المفرغ ان یقدر باعم العام انتهی و در تیسیر الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم ست عن ابی
سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام
و مسجد الرسول صلعم و المسجد الاقصی رواه الشیخان و الترمذی المراد لا تقصد موضع من المواضع
بنیة العبادة و التقرب الی الله الا هذه الاماکن الثلثة تعظیما لشانها و تشریفا لها انتهی الغرض
ظاهر اند مذهب اکثر شافعیه جواز شد رحال بمشاهد متبرکه برای نفس زیارت معلوم می شود چه
قسطلانی شافعی و امام نووی و غزالی شافعیان که ملا علی قاری از ایشان صرف نقل کرده و
از طرف خود تصریحی ننموده مصرح این جواز شده اند و از کلام جمیل بن بصره مصری
صحابی و سکوت ابی هریره و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی بیضاوی
و قاضی حسین و قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و مولف تیسیر الوصول
و مصنف مصفی و شاه عبد العزیز دهلوی و طائفه دیگر اکابر علمای متقدمین و متاخرین و از تشریح
بیانی ابن همام و صاحب مختار و اصحاب فتاوی عالمگیری نهی شد رحال بمواضع متبرکه و
مشاهد صلحا بخوبی ثابت گردید اما صاحب تیسیر به نیت عبادت و تقرب منع شد رحال

بما ورای اماکن ثلثه فهمیده و دیگران مطلق در شته اند پس این اکابر را نسبت بر بولی کردن و تحشد مؤطار اخارج از مبحث فهمیدن و قول شاه ولی الله محدث را که در حجة الله البالغه مرقوم فرموده مخالف معتمدین گفتن جز جنون و مالیخولیا نیست **سوال** دعای زائر باین طور که یا رسول الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من بر آید یا ولی الله از طرف این کس بجناب الهی بگو که حاجت من بر آید جائز هست یا گناه کدام گناه **جواب** اینصورت که در سوال مرقوم ست صورت استمداد ست چنانکه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه ست و آن این ست که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده اند آنرا فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع ست و محظور مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم ست جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا

و در ترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق و شرح عربی ایشان مرقوم ست فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل گشته اند بآن بعضی از ایشان و ظاهر آنست که از فقها آنانکه قائلند بسمع و ادراک میت قائل بجواز ند و آنکه منکر ند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بندهٔ مقرب درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کردهٔ او را بر آورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زائر آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا لیس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار ست تعالی شانه انتهی و فی شرح مشکوة العربی للشیخ عبد الحق

اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا

لیس الزیارة الا الدعاء للموتی والاستغفار لہم وایصال النفع الیہم بالدعاء وتلاوة القرآن و
اثبتہ المشائخ الصوفیۃ قدس اللہ اسرارہم وبعض الفقہاء رحمہم اللہ انتہی و در رسالہ مالابد منہ
کہ تصنیف قاضی ثناء اللہ پانی پتی ست مرقوم ست سجدہ کردن برای قبور اولیا وطواف و
دعا از انہا خواستن و نذر برای ایشان قبول کردن حرام ست بلکہ بعضی چیزہا بکفر میرساند انتہی
و در کتاب شجرة الایمان مرقوم ست گور را سجدہ کردن و بوسہ دادن و بر و دست مالیدن
طواف کردن و از قبر حاجت خواستن و در قبرستان چراغان افروختن ہمہ مکروہ تحریمی ست
انتہی **مغالطہ** در یجواب انواع حیلہا از مجیب بر روی کار آمد اول انجا کہ گفتہ ثم شاء
فلینظر الی ترجمۃ الشیخ وعبارتہ ہکذا واما استمداد باہل قبور تا انتہی افترائی ست صریح بر شیخ
زنہار کل این عبارت در ترجمہ نہ نوشتہ وعبارت شیخ از ترجمہ نقل خواہیم نمود از ان واضح خواہد
شد دویم درین جواب تراشیدہ خود نقل نمودہ کہ خداوندا ببرکت این بندہ حاجت مرا
برآوردہ گردان گفتن ہم استمداد ست واستمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شہید ممنوع پس جواب
سوالیکہ قبل ازانست چگونہ صحیح خواہد شد چہ در ان می نویسد کہ دعا باینطور کہ الہی بحرمت
نبی و ولی خود حاجت مرا روا کن جائز ست سیوم انکہ ماخذ مجیب درین جواب نیست مگر
ترجمہ مشکوٰة و شرح مشکوٰة از شیخ عبد الحق وکشف الغطا وشیخ عبد الحق در ترجمہ و ہم در
شرح عربی این مسئلہ را در باب زیارت قبور مجملا بیان کردہ و التفصیل بر کتاب الجہاد
نمودہ و در انجا بتفصیل تمام ترادا نمودہ حاصل این ہر سہ کتب اثبات جواز استمداد و رد
منکرین استمداد و غایت طعن و نکوہش بر انکار استمداد ست چنانکہ بیاید پس متمسک باین کتب
را در جواب نوشتن کہ استمداد نزد قبر از غیر انبیا منکر شدہ اند آن را فقہاء الخ بیجاست
چہارم در خاتمہ جواب گفتہ مگر بعض فقہا کہ قلیلند بطوریکہ در سوال مرقوم ست جائز داشتہ اند
انتہی پس اثبات مدعای خود باینطور نمود کہ فقہا منکر ند و بعضی کہ قلیلند جائز داشتہ اند
وقلیل در مقابل فقہا اعتبار ندارد و بکمال جرأت حوالہ بر کتب مذکورہ نمودہ حالانکہ در کدام

یک از آن مسطور نیست که بعض که قلیل اند جائز داشته اند و ماده تغلیط مجیب و هم
مذهبانش درین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از اینجا بسیاری
از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته انکره کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعض مثبتین قلیل باشند فقط و
این امر یا از محض جهالت ست یا صرف برای تغلیط عوام آیا تلخیص هم نخوانده که دران
نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای فی نفسه لا بالاضافة
الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة قلیلة و در تلویح می نویسد فالمشترک ما وضع لمعنی کثیر
بوضع کثیر و معنی الکثرة ما یقابل الوحدة لا ما یقابل القلة و این استعمال در هر زبان
جاری ست و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین ست یعنی منکرین بسیار اند نه اینکه
نسبت بمثبتین بسیار اند و مثبتین قلیل اند الخ هدایه در دفع حیف اول آنکه معترض
درینمقام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارته را با وصف تذکیر ضمیر ترجمه شیخ فهمیده
حال آنکه مرجعش کشف الغطا ست و اینهمه عبارت دران موجود فمن شاء فلینظر
فیه و جوابه حیف ثانی آنکه صورت استمداد که مجیب نقل نموده بیان کرده شیخ ست
نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله
باینطور که از ایشان دعا طلبند پس طور توسل مخالف ایشان نیست لهذا مجیب نظر الی
صورة انکارهم بجواز آن فتوی داد در صورت اعتراض بر مجیب حیفی ست صریح و
سخافتی ست فضیح و جوابش حیف ثالث آنکه تمسک مجیب بترجمه شیخ و غیرها که عند المجوزین
هم خیلی مستند ست در باب ثبوت اختلاف ست نه در اثبات نفس مسئله پس می
آن باکی نیست زیرا که تمسک در امری دیگر ست و این امری دیگر در دفع حیف رابع آنکه حضرت
معترض درینمقام تکلفی غریب بکار میفرمایند و حیلهٔ عجیب پیش می آرند و میگویند که آیا تلخیص
هم نخوانده که دران نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر الی آخر ما قال سبحان الله نه فهمیده

که در عبارت تلخیص دلالتی و اشارتی بر قلت حقیقت عقلیه شود بخلاف محل متنازع فیه که بجاب
مقابل لفظ بعض دال بر قلت مثبتین ست حیث قال الشیخ و اثبته المشائخ الصوفیة قدس
الله اسرارهم و بعض الفقهاء رحمة الله علیهم پس قیاس بران نیست مگر قیاس مع
الفارق و آنچه شیخ در بعض کتاب درباب استمداد می نویسد اما الاستمداد باهل القبور
فقد انکره بعض الفقهاء منافی ماقلنا نیست چه اضافت در بعض الفقهاء درباب مذکور
بیانی ست و فائده اضافت افتنان در عبارت ست و معهذا عدم منافات بعض باکثیر
اضافی از کلام معترض هویداست که از کثیر مقابل بعض کثرت فی نفسه مراد می گیرد و غرض
معترض از نقل عبارت تلویح سوای اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم نمی شود
پس درین نهج خنکی چشم عجیب ست زیراکه چنانکه درینجا مقابله در کثرت و وحدت ست همچنان است
مقابله در اثبات و انکار و چون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب ست ضرورست
که وحدت نیز منسوب باثبات باشد پس منکرین استمداد بحد کثیر خواهند شد که خبر یک فرد
احدی از مثبتین نخواهد ماند و اگر از کثرت مقابل وحدت مراد معترض آنست که اطلاق این لفظ
بر زیادت از اقل درجه ما فوق واحد که اثنین ست نماید پس سخافت این کلام بر کسی که ادنی
فهم هم داشته باشد پر ظاهرست علاوه برین غرض صاحب تلویح ازین تکلف صرف ادخال
مشترک بین المعنیین فقط ست نه اخراج مشترک بین المعانی چنانچه خود صاحب تلویح
بعد آنچه معترض نقل نموده همین امر تصریح کرده حیث قال فیدخل فیه المشترک بین المعنیین
فقط انتهی **عبارت اربعین درجواب مسئله چهلم** استعانت
و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة
شریف که بزبان عربی نوشته می آرد و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی و الانبیاء
علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا الدعاء للموتی و الاستغفار
لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفران

چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت و استمداد ست از اہل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشانرا در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگرانرا سوای شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر ست و احکام حیات آنجا دیگر بنابران این استثنا درست نمی آید وحق آنست که انکار فقها عام ست از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح خواهد گردید منجمله آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان یصلی عند قبورهم ویدعو عندها ویسئلهم الحوائج فهذا لایجوز عند احد من علماء المسلمین فان العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق الله وحده انتهی قال البغوی فی المعالم یقال الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا لذلته وانقیاده یقال طریق متعبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک واذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه احمد والترمذی کذا فی المشکوٰة **مغالطه** درینجا که دعوی جائز نبودن استعانت و استمداد از غیر بهر نهج که باشد بی تفصیل قولا واحدا بر خلاف مائة مسائل نموده قطع نظر از انکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و بر ایشان غایت نکیر کرده واز کثیر من الفقهاء کثرت ابتنائها فی النفس مراد ست کاری عجیب که نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوٰة می آرد و در نقل عبارت در انچه مائة مسائل نقل نموده هم اقتصار کرد تا که بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب مجیب مطابق مذهب شیخ ست

وظاهرست که از کلام شیخ دعوی بحیب غیر ظاهر و طرفه تر اینکه کلام را برای استناد دعوی خود
اورده و باز آنرا خود رد میکند بقول خود که میگوید زین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
الخ و رد میکند بقول خود حالانکه حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست بنابرآن این استثنا
درست نمی آید سبحان الله اینقدر نه فهمید که شیخ نقل نموده است در نقل منع متوجه نمی شود و
انتحا مذهب هم نه نموده که جای کلام باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست
این ازینجا که برای استمداد حیات دنیا شرط است چنانکه دران جهان است کفایت میکند و در
نمودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال بد مذهبی سفید
شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تاکل
اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل اجساد را کنایت است از حیات والا سلامت بدن
در زمین بی اعادهٔ روح چه فائده دارد و این مبنی ست بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی
موصوف اند بالاتر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله هیچکس را
از علمای امت خلاف نیست انتهی آه عجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها
عام ست چه این امر یعنی انکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد
و بالاتر از همه تخالف این کتاب با مائة مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده و
اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب کمی بیشی نموده
که این خود سهل است و نه اینکه در آنجا یک قسم استمداد را جائز نوشته و اینجا هیچ را ناجائز و
نه اینکه در آنجا استمداد از غیر انبیا را ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم ناجائز گفته چه
اختلاف مسئله باختلاف وقت دیگر علمای حقانی را هم میشود گو وجه مختلف که علما را بسبب
عدم اطلاع بر دلیلی یا برسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی
در وقت دیگر و امثال آن و این فرقه محدثه را اهوای نفس بلکه این فرقه را دیگر
هم هست چه ادعای شان اینکه محققین بهر وجه مقلد انبیا هم نمی باشند چنانچه

مولوی اسمعیل رح در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد و من وجه
محقق در شرائع اگر زکی الطبع ست احکام جزئیه شرعیه بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلبیه
واین تحقیقی ست و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما واین علم تقلیدیست واگر زکی
العقل ست پس علوم کلیه شرعیه او را بدو وجه می رسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم
السلام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاد
انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع معنی
میفرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان
صغار باخوان کبار یا نسبت ابنای کبار با آبای خود ست و نیز میگوید لابد او را بحافظی مثل
محافظت انبیا که مسمی بعصمت ست فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه باعث
غرابت غریبه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته خود درانجا نقل نموده که بعض فقها مثبت استمداد و اکثری
منکر از استمداد در غیر انبیا و درینجا میگوید که انکار فقها عام ست ان هذا لشئ عجاب و زیادت بلفظ
قبور در قول او که قبور انبیا از اهل قبور مستثنی اند و هم چنان در قول او انکار فقها عام ست از ائمه استمداد
از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بحد کثرت میرساند کما لا یخفی هدایه انچه مجیب از
شیخ عبد الحق محدث دهلوی که درین باب نزد فرقه هدایه هم خیلی معتمد ست آورده مقصود از ان صرف
اظهار کثرت فقهاست بجانب منع استمداد از کلام شیخ نه بیان مذهب وی و همین قدر عبارت که
مجیب مختصرا نقل نموده برای افاده این معنی کافی ست فلا داعی الی التطویل و پیدا ظاهر ست که کثرت
ایشان جانب منع استمداد مرجح جانب عدم جواز استمداد ست چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان
واجب ست زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن جبل آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب
وعلیکم بالجماعة والعامة و ابن ماجه در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول
الله صلعم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابی ذر

روایت می کند که قال قال رسول الله صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام
من عنقه شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشتراط نسبت اکثر
معتبر اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست انتهی و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات للامام الراغب می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة
انتهی و ابن ملک در مفاتیح حاشیه مصابیح می نویسد السواد الجماعة انتهی حسین بن عبد الله طیبی در
تفسیر لفظ جماعت از شرح السنة نقل نموده الجماعة عند اهل العلم اهل الفقه والعلم انتهی و نیز در شرح السنة
نوشته قال سفیان فی تفسیر الجماعة لو ان فقیها علی راس جبل لکان هو الجماعة انتهی و ابن ملک
در مفاتیح شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجتماع اجتماع علماء المسلمین و لا اعتبار
لاجتماع العوام لان قول العوام لا یکون عن علم فلا عبرة به انتهی پس ازین مذکورات صاف واضح شد
که اتباع کثیر و جماعت لازم ست و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان درین صورت عبارت شیخ همان قدر
که مجیب آورده مثبت عدم جواز استعانت از اهل قبور ست زیرا که دران مذکور ست که کثیر فقها از
استمداد باهل قبور انکار می کنند و ازان منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم ست پس ظاهر شد
که لازم الاتباع مذهب امتناع ست و همان ست غرض مجیب و ما سبق ثابت کردم که در کلام شیخ از کثیر
کثرت اضافی مراد ست نه کثرت فی نفسه کما توهم المعترض و آنکه نوشته سبحان الله اینقدر نفهمید که
شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه نمی شود گوییم که اولا شیخ از کسی نقل نکرده بلکه بلا
نقل از کسی خود فرموده که کثیر فقها در غیر انبیا انکار استمداد نموده اند ثانیا بالفرض اگر نقل هم
مسلم بود تاهم محذوری بر مجیب لازم نمی آید زیرا که غرض وی رحمة الله علیه ازین کلام درین صورت
آن ست که برای نقل تصحیح نقل باید و آن درینجا درست نمی شود بلکه مخالف می افتد الکلام فقهای
انکار ایشان عام ست از انبیا و اولیا هر دو بهر نهج تخصیص غیر انبیا خلاف نقل ست و آنکه نوشته
این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط ست چرا نکه دران جهان ست کفایت میکند گوییم که برای
امداد توجه بحال مستمدین ضرور ست و ارواح طیبه مجرده از ابدان بجهت اشتغال عبادت رب حقیقی

و استغراق بکیفیت آن التفات باکوان و حوادث این عالم ندارند درین صورت توجه بحال ایشان
محال ست و استمداد بدون توجه لغوست وعبث پس ثابت شد که برای استمداد حیات دنیا شرط ست
وآنکه مجیب حیات شهدا را در برزخ لبسان حیات انبیا قرار داده آن در نفس حیات ابدی ست نه در
کیفیت و نوعیت آن و حیات ابدی عبارت از همیشه ماندن روح ست در ترقی و تضاعف اجر و
ثواب و دائما متمتع و متلذذ شدن ست باکولات و مشروبات و فی الواقع درین امر انبیا و شهدا خاص
اند دیگران را این امر حاصل نیست در پرظاهرست که نظر الی الاحکام الدنیویه حیات آنجا بهیچ طور
باشد مماثل حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگرست و احکام حیات آنجا دیگر کما لا یخفی
علی اللبیب و شیخ عبد الحق رحمه الله علیه که در حیات انبیا و شهدا تفرقه کرده باعتبار کیفیت و نوعیت
ست نه در نفس حیات ابدی هرچند بعضی گویند که شهدا را هم حیات مثل انبیا بجسد ست مگر این قول
مختار اهل تحقیق نیست آنچه تحقیق ست این ست که حیات انبیا بسلامت جسد و روح هر دو ست
و حیات شهدا صرف به بقای روح ست بلکه تخصیص بدانهم باین معنی لغوست زیرا که ارواح را مطلقا
خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر یا فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی
صفت بدن ست که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی ظاهر میشد و هم
و حالا نمی شوند کذا فی التفسیر العزیزی و بعضی گویند که تحقیق همین ست که شهدا را هم حیات مثل
انبیا بجسد ست چنانچه در تفسیر روض الجنان تحت آیه کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء می نویسد علما در تفسیر آیه و احوال شهدا اختلاف کردند عبد الله بن عباس و حسن بصری
گفتند ایشان زنده اند بارواحهم و اجسادهم بامداد و شبانگاه روزی با ایشان می رسد و
ایشان خرم اند بانچه خدا بایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرمود من قوله یرزقون فرحین بما
آتهم الله من فضله و بعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده باشند و روزی بر ایشان عرض می
کنند بامداد و شبانگاه چنانکه بر ارواح آل فرعون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا و عشیا و علما محققان همه بر قول اول اند انتهی و آنکه شیخ عبد الحق دهلوی نوشته

که درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست مرادش آنست که در حیات جسمانی دنیاوی
حقیقی بودن برای انبیا هیچکس را خلاف نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شهدا و کمتر
بودن حیات ایشان از حیات انبیا هیچکس را خلاف نیست چنانچه معترض فهمیده است و دلیل هذا الا
جهل صریح شیخ عبدالحق محدث در ترجمه مشکوٰة بذیل حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیا
می نویسد حیات انبیا متفق علیه است هیچ کس را دران خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی
نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست انتهی و قول حصر بملاحظه انکار فقها در کتاب شیخ
دعوی بلا دلیل و تحکم صریح است بلکه از عبارت مجمع البحار و مالابد منه این وهم خود ساقط است و
حکم عدم جواز بصراحت و کنایت در مائة المسائل و اربعین مسائل هر دو موجب انکار کثیر فقهاست
نه بقول احد و اختصار در نقل از محاسن نقل است و تطویل بیرون از داب محققین و در مقامی
کدامی قسم استمداد مختلف فیه را مجیب جائز نه نوشته البته توسل را در مائة المسائل جائز داشته و
در اربعین عدم جواز آن تحریر نفرموده تا تخالف لازم آید و مجیب در مائة مسائل برعایت مضمون
اختلاف منقول کشف الغطا و ترجمه شیخ عبدالحق عدم جواز استعانت بیان فرموده و در اربعین
مسائل بطرز تحقیق بلا رعایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی العموم است و آنکه
معترض عبارت صراط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیرهما اطلاع
باشد نزدش دران استبعادی نیست و در ینجا مولانا محمد اسمعیل صاحب اثبات عصمت انبیا
بمعنی آن نفرموده بلکه میفرمایند که محافظت انبیا که مسمی بعصمت است بصدیقان هم میرسد مگر تادباً
در انبیا عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صوفیه صافیه سابقه است
و اشعار بتجاوزت عبارت جز سخافت نیست کما لا یخفی **عبارت نائمه** چنانچه از عبارت
دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد گردید انتهی **مغالطه محض**
بی اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه هم نقل نموده که دعوی ازان واضح گردد در عبارت
مجمع البحار را که بلفظ مجیب نقل کرده هر چند که جمله تتبعش این است نه مجمله دعویش ازان نیز ظاهر نیست

چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان و طلب حاجت
و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جائز نیست چنانچه از تعلیلش ظاهر ست و
این حق ست مثبتین استمداد همین طور نوشته اند چنانچه مفصلاً خواهد آمد و این امر از مسئله
استمداد مبحوثه هیچ تعلق ندارد و نیست در ان عبارت که استمداد از انبیاء جائز نیست در
همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته و حینئذٍ ما کره من اتخاذ المسجد علی القبور
یراد به تسویة القبور مسجدا یصلی فیه وقیل ان یبنی عنده مسجد یصلی فیه الی القبور واما
المقبرة الداثرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی فیه فلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد واما
اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک بالقبر لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب
مجمع البحار نه آن باشد که گفتیم بلکه چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که
فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد مبحوثه از صحابه و تابعین
و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می آید
بلکه می گوئیم که جواز آن نزد یک کس از معتمدین بین الجمهور هم تا حال مخالفین ثابت نکرده اند اما
قول اهل اهوا و بدمذهبان اعتبار ندارد و علاوه بران آنچه مجیب در رسالۂ مسائل نوشته
که این مسئله مختلف فیه ست برای تکذیب قول مجمع البحار کافی ست و مجمع البحار کتابی ست در غریب
حدیث نه در فقه و مصنفش شیخ محمد طاهر ساکن پتن گجرات قوم بوهره پس آوردن عبارتش
در استشهاد دعوی خود چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که در پنج اب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از تفسیر معالم التنزیل
قول او الاستعانة نوع تعبد مفید مدعی نیست چه استعانت که تعبد ست چیزی دیگر و
مبحوث عنه امری دیگر شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی در ذیل ایاک نعبد و ایاک
نستعین نوشته اند لیکن در ینجا باید دانست که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد
و او را مظهر عون الهی نداند حرام ست و اگر التفات محض بجانب حق ست و او را یکی از مظاهر

عون دانستند و نظر بکارخانهٔ اسباب و حکمت او دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و روا ست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در
حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق ست لاغیر انتهی و همچنان نقل
حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰة محض بے محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود ازان
اعراض از اسباب دنیا و علائق آن و قطع التفات از علائق آن که اعلی رتبهٔ توکل ست صاحب نهایه
در شرح یتوکلون نوشته هذا من صفات الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و علائقها الذین
لا یلتفتون الی شیء من علائقها و تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم و اما العوام فرخص لهم فی
التداوی و المعالجات و باز گفت الا تری ان الصدیق رضی الله عنه لما تصدق بجمیع ماله
لم ینکره علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه بثقته و صبره و لما اتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب
قال لا املک غیره فضربه بحیث لو اصابه عقره و قال فیه ما قال و در تفسیر بیضاوی می نویسد
فانساه الشیطان انسی یوسف ذکر الله حتی استعان بغیره و یؤیده قوله علیه السلام رحم الله
اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد الخمس و الاستعانة بالعباد فی
کشف الشدائد وان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا یلیق بمنصب الانبیاء و ظاهر ست که اگر
محل حدیث نه آن باشد که گفتیم پس از نهی سوال و استعانت بحسب فهم مجیب علی الاطلاق ست
شامل احیاء و اموات را پس بر تقدیر تغیر محل هم درست نمی شود الغرض معاملات تکمیل خواص
را تعمیم بر عامه نمودن و رخصت را از عزیمت نشناخته فتوی نوشتن و حلال را حرام کردن فتنه
در دین انداختن ست ابن ماجه روایت نموده انه بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا
یسئلوا الناس شیئا فکان احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه و لا یسئال احدا و در
شرح نوشته و کان منهم ابو بکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر ست که این بیعت مخصوص
بود بجماعت خاص حکمش عام نیست تعلیم اعلی رتبهٔ توکل را بر عدم جواز رست نمودن خود را شهر
و افغان رسوا ساختن ست گویند حیران بها و یه ضلالت افتند و همچنین آنچه در کتاب سوانح

ماثبته مسائل از ما لا بد منه و شجرة الایمان نقل نموده افاده مدعا ایش نمیکند چه از قبر حاجت
خواستن و از انبیا و اولیا دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیا و اولیا امری دیگر بدا ہہ
عجیب از مجمع البحار و شجرة الایمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر معترض را بجهت عناد و قلت نظر
نمی آید ع گر نه بیند بروز شپره چشم ؛ چشمه آفتاب را چه گناه ؛ و تخصیص استعانت در قول
مجمع البحار بقرینه تعلیل به استعانت استقلالیت یکی از مغالطات معترض ست ندانسته که استعانت
مطلقا سوای ما استثنی الشرع جواز نامنحصر و مختص بذات احدست غیر را در ان دخلی نیست و جواز
استعانت مبحوث عنها هرگز از شرع ثابت نشده پس حق ہند و همه این استعانت هم از حیثیت علم ماست بنا تعالی الاستعانة الا استقلالیة در اصل ثابت
عدم دخول در نهی اتخاذ مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن
مفید جواز استعانت نیست زیرا که تبرک بایں معنی ست که چون مقابر صلحا محل نزول برکات ست
لهذا اختیار کننده جوار این مقابر بسبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بمعنی توجه الی القبر
للفیض و البرکة و الاستعانة بها پس مراد ابن طاهر آنست که اتخاذ مسجد بجوار صالح بقصد دخول
در جوار و برکات و منازل رحمات داخل تحت اتخاذ المسجد علی القبور نیست نه اینکه بقصد توجه
و استعانت اتخاذ مسجد بجوار صالح داخل تحت آن نیست و یؤید هذا ما فی الخیر الجاری نقلا عن
العینی و هو ناقل عن البیضاوی فاما من اتخذ مسجدا فی جوار صالح و قصد التبرک بالقرب منه
لا التعظیم له و لا التوجه الیه فلا یدخل فی الوعید المذکور انتهی و جواز استعانت اموات بقول یکی
از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین تا حال به ثبوت نرسیده چنانچه تحقیق این مبحث عنقریب
می آید و چون حق غالب ست لهذا در کتاب مطبوعش مطبوع شده که جواز آن نزدیک کس از معتمدین
بین الجمهور هم تا حال مخالفین ثابت نکرده اند انتهی و بعد ازان تحول ... اما قول اهل هوا و بدعه اعتبار ندارد انتهی ایمائی لطیف دارد کما لا یخفی و اختلاف مسئله را دلیل تکذیب قول صاحب
مجمع البحار گردانیدن محض جهالت و قلت مهارت بعلم بلاغت ست ندانسته که صاحب کتاب
مذکور گر با لعلم مشتبین اعتدا نکرده فرموده هذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین ای الکاملین فی العلم

منهم واین امر شائع وذائع ست و بر خوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند

زید ان استجاع ای الکامل فی الشجاعة کانه لا اعتداد بشجاعة غیره کذا فی المطول و مختصره

و عبارت معالم بیشک مفید مدعاست زیراکه استعانتی که غیر مستثنی جواز آن از شرع ست

قسمی ست از عبادت و استعانت مبحوث عنها از شرع مستثنی نشده پس داخل عبادت ست

وآنکه در فتح العزیز استعانت را بغیر دور از عرفان نوشته و گفته که انبیا و اولیا این نوع استعانت

بغیر کرده اند مراد از ان استعانت باحیاست در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرع ست نه استعانت

باموات. حدیث ابن عباس بروایت امام احمد و ترمذی که درینجا مجیب آورده بود عام ست و

تخصیص آن بخواص کار معترض ست کدامی یکی از شراح حدیث این حدیث را مختص باین اختصاص

نکرده و این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه همین ست وآنچه از نهایه جزری بحذف این عبارات

ومن صبر وانتظر الفرج من الله تعالی بالدعاء کان من جملة الخواص والاولیاء ومن لم یصبر

رخص له فی الرقیة والعلاج والدواء که نوعی مخالف مدعا بود نقل نموده آن در شرح حدیث

دیگر ست پس آوردن آن در شرح این حدیث جز خبط و جنون نیست و نمی بینی که صاحب

نهایه در علاج و دوا و رقیه رخصت برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت

نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهایه ما هو المذکور نوشته امام ابو زکریا یحیی نووی

در شرح صحیح مسلم می نویسد قال المازری احتج بعضهم به علی ان التداوی مکروه ومعظم العلماء

علی خلاف ذلک واحتجوا بالاحادیث الواردة فی منافع الادویة وبانه صلی الله علیه وسلم

تداوی باخبار عائشة عن کثرة تداویه بما علم من الاستشفاء برقاه فاذا ثبت هذا حمل ما فی الحدیث

علی قوم یعتقدون ان الادویة نافعة بطبعها ولا یفوضون الامر الی الله انتهی و طیبی هم

کلام امام نووی را بعد کلام جزری نقل نموده ست و اول حدیثی که مجیب در منع استعانت آورده

همارا عدم اختصاص ست زیراکه دران امر ست برعایت حقوق الله و تحری رضای او و آن

عوام و خواص همه را واجب ست حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوٰة می نویسد قوله

احفظ الله ای راع حق الله ورضاه وتجاهک ای متقابلک وخذائک والشاد بدل من الحا و
کما فی تقاة وتجنة ای احفظ حق الله تعالی تحفظک الله من مکاره الدنیا والآخرة انتهی وآنچه
از تفسیر بیضاوی محمودیت استعانت به عباد و در کشف شده اند نقل کرده مراد از آن عباد احیاء
اند نه اموات چه استعانتی که حضرت یوسف کرده بودند بزنده بود نه بمرده چنانچه آیه کریمه وقال
للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک نص صریح ست بران و استعانت باحیا که در بعض
از شارع ثابت شده ازین حصر خارج ست پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرد دعوی و
تحکم ست و آنکه فاد حا بسند شجرة الایمان و ما لا بد منه گفته از قبر حاجت خواستن و از انبیاء و اولیا
دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از اولیا و انبیا امری دیگر محض غلط ست استعانت همین ست
که از صاحب قبر حاجت خواهند و یا درخواست دعا ازان کنند و آوردن عبارت قاضی ثناء الله
پانی پتی از رسائل دیگر مبنی بر عدم تفرقه در معنی امداد و استمداد ست و آنکه از شیخ عبد الحق
و شیخ الاسلام آورده البته مذهب ایشان جواز استعانت ست و از دیگران که نقل کرده
ازان جواز استشفاع به آن حضرت ثابت می شود اولا آن معتمد علیه و مفتی به نیست بسبب
عدم ورود اثری صحیح دران ثانیا آنکه نزد بعضی به نظر حیات النبی جائز ست که استعانت
از احیا به امور غیر مستحیله در شرع ثابت شده ست و چون غیر نبی را حیات مثل نبی نیست
لهذا از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات جوازها
که نقل نموده این چیزها از حجج شرعیه نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث طبقه رابعه نقل
نموده اولا آن چنان نیست که در اثبات عملی یا عقیده بآن سند جویند ثانیا آنچه ازین
روایات ثابت می شود همین قدر ست که بعضی مردم چنین کرده اند و سوای آنحضرت و خلفای
راشدین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث اعرابی و روایت استسقای
شخصی بقبر آنحضرت صلاحیت حجت بودن ندارد علاوه ازین خود آنحضرت فعل مستسقی
قبیح دیده تعلیما فرمود که استسقا از عمر بخواه یا بجمله آنچه معترض درین باب آورده صلاحیت

حجت بودن نمی دارد و استفتای شاه عبد العزیز دهلوی که معترض نقل نموده متعارض
باستفتای دیگرست که نیز از جناب شاه صاحب ست و آن نزد بعضی علمای دهلی موجود
و عنقریب نقلش کرده خواهد شد و دران منع انکار از تاثیرات ارواح درین عالم ست و استفتائیکه بنام
نهاد مولوی عبد الحی معترض نقل نموده سند آن چیست ظاهرا از ان جناب نیست کسی دیگر نسبتش
بآنجناب کرده باشد و آنکه معترض نوشته که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه مرفوع
ست بروایت بزار و از عباد الله احیای موجودین گرفتن تصرف ست در معنی و خود برای اثبات
این غرض عبارت ملا علی قاری آورده و دران تصریح ست بآنکه از عباد الله ملائکه یا اجنه مسلمین
یا رجال الغیب مسمون به ابدال مراد اند نه اموات و نیز مرفوعیت حدیث بروایت بزار دران مفهوم نیست
البته صرف بروایت ابن سنی مرفوع بودن آن مسطور ست و معترض دعوی مرفوعیت آن بروایت
بزار کرده پس دلیل مفید مدعا نیست فقیر گوید که اولا حدیث مفید استعانت از اموات نیست
ثانیا در سند این حدیث ابن حسان راوی ضعیف ست کما قال الهیثمی و دیگر راوی درین حدیث
عتبه بن غزوان مجهول الحال ست کما ذکر فی التقریب من کتب اسماء الرجال پس بنابر ضعف و مجهول
الحال بودن راوی این حدیث قابل اعتماد و احتجاج نیست قال فی فیض القدیر شرح جامع
الصغیر ان لله ملائکة فی الارض یسمون الحفظة یکتبون ما یقع فی الارض من ورق الشجر فاذا اصاب
احدکم عرجة او احتاج الی عون بفلاة من الارض فلیقل اعینوا عباد الله رحمکم الله فانه یعان ان شاء
الله تعالی رواه ابن سنی والطبرانی من حدیث الحسن بن عمر عن ابن حسان عن سعید بن ابی عروبة
عن قتادة عن ابن بریدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب و معروف و قالوا فیه منکر
الحدیث و قد تفرد به و فیه انقطاع بین ابن بریدة و ابن مسعود انتهی و قال الهیثمی فیه معروف بن
حسان ضعیف قال و جاء فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عتبة بن غزوان مرفوعا
اذا اصاب احدکم شیئا او اراد عونا و هو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی
علیما فان لله عبادا لا نراهم الی آخر ما فی فیض القدیر و در میان استعانت و توسل باحیا

معنی لغوی نسبت عموم وخصوص من وجه ست وباعتبار معنی عرفی نسبت تباین پس در ترجمه
باب بخاری لفظ استعانت باعتبار معنی اول مستعمل ست وآنکه گفته که مابین اینها تفاوت نیست
مرادش عدم تفارق کلی ست باعتبار معنی لغوی چون مراحل خدشات معترض درین کلام
طی شده لهذا الآن اقدام در ایراد چند روایات از کتب معتبره ضرورست تا کثرت منکرین استمداد
کماینبغی منقوش خاطر ومطبوع طبع گردد در مدارج العالمین می نویسد من اقبح العقائد طلب الحاجة
من الموتی والاستعانة بهم فان المیت لا یملک بنفسه نفعا ولا ضرا وهو احوج الناس الی الاحیاء
للدعاء والاستغفار والصدقة علی نهج الشریعة انتهی سید عبد الصبور دولت ابادی در نتائج المرام
گفته قال الشیخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهیم الشیرازی ما یقع فی بلاد العجم من فرش
البسط وضرب الخیام عند مقابر الاولیاء الکرام والعوام یسجدون بهم ویخشعون ویتضرعون الیهم
فکله مکروه والمکروه اقرب الی الحرام انتهی ودر کاشف الاسرار در مقصد ثانی می نویسد قال الشیخ
الامام علی بن ابی اسحاق بن منصور النیشاپوری لا یجوز ان یدور الرجل حول ضرائح الاولیاء
الکرام تقربا الیهم ولا مس القبر ولا تقبیله والاستعانة بهم غیر مستحسنة بالاجماع انتهی ابوبکر بن ابی شیبه
در مصنف خود نوشته حدثنا زید بن حباب حدثنا جعفر بن ابراهیم من ولد ذی الجناحین قال
حدثنی علی بن عمر عن ابیه عن علی بن حسین انه رأی رجلا یجیئ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم
فیدخل فیها فیدعو فدعاه فقال الا احدثک بحدیث سمعته عن ابی عن جدی عن رسول الله صلعم
قال لا تتخذوا قبری عیدا ولا بیوتکم قبورا وصلوا علی فان صلوتکم وتسلیمکم تبلغنی حیث کنتم وعلامه
ابو العباس احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام در کتاب خود نوشته ان علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب بصر رأی رجلا یجیئ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم فیدخل فیها فیدعو فیها فنهاه
فقال الا احدثکم حدیثا سمعته من ابی عن جدی عن رسول الله صلعم قال لا تتخذوا قبری عیدا
ولا بیوتکم قبورا فان تسلیمکم یبلغنی اینما کنتم انتهی وابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض
در لباب کبیر در آخر باب الادب می نویسد رایت الشیخ الامام الاجل ابا القاسم منصور بن

علی البخاری [illegible] سیدی ابی محمد عبد القادر الجیلانی طاب الله ثراه رأیت رجلا یمشی مستقبلا
للقبلة الا [illegible] السید [illegible] یقول یا سیدی خذ بیدی الی حضرة الله تعالی فرأ
الشیخ من بین یدیه فقال له الرجل یا ایها الشیخ السلام علیک فرد السلام فقال انک
مبتدع [illegible] هذا الا بدی من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم واما فعلک
تقبیل الارض [illegible] تقبیح فقلت اکفر انکانت السجدة علی وجه التحیة فقال ان کانت
علی وجه العبادة [illegible] انها کفر وان کانت علی وجه التحیة لا یکفر ولکن یصیر مرتکبا للکبیرة
انتهی [illegible] در تحقیق المذاهب می نویسد رأی الامام ابوحنیفة من یاتی القبور باهل الصلاح
فیسلم [illegible] ویقول یا اهل القبور هل لکم من خبر وهل عندکم من اثر انی اتیتکم و
[illegible] شهور [illegible] والی منکم الا الدعاء فهل دریتم ام غفلتم فسمع ابوحنیفة یقول یخاطبهم
بهم فقال [illegible] قال لا فقال له سحقا لک وتربت یداک کیف تکلم اجسادا لا
یستطیعون جوابا ولا یملکون شیئا ولا یسمعون صوتا وقرأ وما انت بمسمع من فی القبور
انتهی ودر مجالس [illegible] می نویسد من القبائح طلب الحاجة من الموتی والاستعانة
بهم والتوجه الیهم [illegible] انتهی شیخ عیسی بن قاسم سندهی در تنبیه المرام می نویسد لا یجوز
الاستعانة باهل القبور وعلیه الجمهور انتهی ملا عبد الله سمرقندی هم عصر ملا علی قاری
[illegible] می نویسد [illegible] الاستمداد بالقبور یکثر من القبور انتهی قاضی عبد الرحمن صاحب
[illegible] صاحب هدایه در احوال الآخرة می نویسد ویکره الاستعانة
بالمولی [illegible] ابو العلاء اسمعیل قرشی در روضة البدایه می نویسد لا یجوز الاستعانة بالاولیاء
والصلحاء بعد موتهم انتهی ودر نافع المسلمین می نویسد یکره الانتفاع بالمقبرة انتهی ودر مطالب
المومنین [illegible] یکره الانتفاع بالقبر انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در جذب القلوب الی
دیار المحبوب می نویسد ابو محمد مالکی گرید قصد اتمام [illegible] بدعت ست مگر در زیارت مصطفی
صلی الله علیه وسلم انتهی شاه عبد العزیز دهلوی در جواب استفتا که بعضی مردم در جواز عدم

جواز استعانت از اولیا از زنده و مرده کرده بودند می نویسید در شرح شریف انسان و جن و
شیاطین را ارواح ثابت کرده اند و کار آنها تدبیر ابدان خود و احساس و حرکات ارادیه است
و تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آری ارواح جن را نسبت با ارواح
انس فی تصرفات خارقة العادة مثل طی المسافة الکثیرة فی المدة القلیلة و حمل الاثقال الثقیلة
والدخول فی جوف الانسان و همچنین ارواح شیاطین را تصرفات عجیبه داده اند مثل القای وسواس و خطرات
در دل و تشکل باشکال مختلفه و تخویف در منام و علی هذا القیاس و تدبیر امور عالم چیزی دیگر است و
خلقت دیگر ثابت کرده که ملائکه آنرا گویند و تدبیر امور عالم موکول بایشان است لیکن نه بالاستقلال
بلکه به تبعیت محض لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و ما نتنزل الا بامر ربک له
ما بین ایدینا و ما خلفنا و اینها بمنزله قوی مدبره اند که تابع نفس ناطقه می باشند و ارواح دیگر برای افلاک
و کواکب یا ارواح مطلقه که آنها را سائره و دائره گویند ثابت نفرموده اند آری افلاک را و کواکب را
بلکه جبال و بحار را ملائکه تعیین فرموده اند مثل ملک الجبال و البحار و فلسفی مشربان از اثبات
ملائکه غافل اند و نفوس ثابت می کنند و کسانیکه در میان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت
میکنند نفوس را ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفسیر کبیر را از ماسبق تحریر باید کرد
تا واضح شود که مراد از ارواح شریفه عالیه ملائکه مقربین اند یا نفوس فلکیه و کوکبیه و ارواحیکه از ابدان
مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اصلا در شرع نیامده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم
اصلا درست نمی آید زیراکه فلاسفه ارواح مفارقه را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار آلام
روحانی آنها را تصرف در امور عالم کجا پس آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از حدیث ابن عباس و
قول حسن بن علی که در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب ابی العباس احمد بن عبد الحلیم مذکور است
و قول امام ابی حنیفه کوفی و امام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق نیشاپوری
و امام ابی صالح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنه بغوی و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و
سید عبد الصبور دولت آبادی و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی ابن

قاسم سندهی و عبد الله سمرقندی و قاضی عبد الرحمان هم عصر صاحب هدایه و ابو العلاء و
اسمعیل قرشی و ابو محمد مالکی و قاضی ثناء الله پانی پتی و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی و کتاب
شجرة الایمان و مدارج العالمین و کاشف الاسرار و غرائب فی تحقیق المذاهب و مجالس الطالبین
و منافع المسلمین و مطالب المومنین بخوبی ثابت شده که استعانت از مردگان به نهجی که باشد
مکروه و بدعت ست پس خلاف تصریح این قدر علماء اعلام و فضلای ذوی الاحتشام
فتوی بر جواز آن دادن از اصحاب فهم و فراست و ارباب عقل و کیاست غایت بعید و نهایت
غریب ست اکنون باید دانست که ندا به ارواح مقدسه انعقام غیر قبر دو قسم ست عاشقانه و
استمدادی اول جائز ست چه درین ندا اسماع منادی مقصود نبود بلکه از قبیل این مصرع باشد
ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ؛ و قسم ثانی غیر جائز ست بلکه اگر گمان حضور ارواح
باشد از قبیل شرک ست در صفت مختصه جناب باری تعالی چه حضور در امکنه متخالفه با اتحاد زمان از
صفات خاصه حضرت جل و علا ست و آنچه جهال عوام درین زمانه می کنند ندای استمدادی
بهمین گمان می کنند در تفسیر کبیر و نیشاپوری مرقوم ست العلم المحیط لیس الا لله تعالی
انتهی و در فتاوی بزازیه می نویسد من قال ان ارواح المشائخ حاضرة و تعلم یکفر انتهی
و ملا حسین خباز در مفتاح القلوب می نویسد و از کلمات کفر ست ندا کردن اموات غائبان
را بگمان آنکه حاضر اند مثل یا رسول الله یا عبد القادر و مانند آن انتهی قاضی ثناء الله پانی پتی
در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبین که عربی ست می نویسد هذه عبارته مسئله جهال می گویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یا خواجه شمس الدین ترک پانی پتی شیئاً لله جائز نیست
و اگر گوید یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین ترک پانی پتی حاجت من روا کن مضایقه ندارد
حقتعالی می فرماید ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی از کسانیکه شما دعا
میخواهید سوای خدا آنها بندگان مانند شما اند آنها را چه قدرت ست که حاجت کسی بر آرند
اگر کسی گوید که این در حق کفار ست که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ عام ست و عموم

لفظ معتبر ست نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده که ذکر الانبیاء من العبادة وذکر
الصالحین کفارة وذکر الموت صدقة وذکر القبر یقربکم من الجنة رواه صاحب مسند الفردوس
بسند ضعیف عن معاذ وذکر علی عبادة رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشة بسند ضعیف مراد
ازین ذکر ذکر علو منزلت شان وذکر احوال و اخلاق و سیرت ایشان که اقتدا کنند بآن واز بجا
آوردن اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان و اقامت
و تشهد و مانند آن عبادت ست لقوله تعالی ورفعنا لک ذکرک پس اگر لا اله الا الله
محمد رسول الله گوید و باو ضم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله بگفته شود وذکر محمد رسول الله
هم بر وجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا
نباشد انتهی و قاضی حمید الدین ناگوری در توشیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیاء
والاولیاء عند الحوائج والمصائب باعتقاد ان ارواحهم حاضرة تسمع النداء وتعلم الحوائج
وذلک شرک قبیح وجهل صریح قال الله تعالی ومن اضل ممن یدعو من دون الله الآیة انتهی
و خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در فتح العزیز تحت آیه کریمه ورتل القرآن ترتیلا
می فرماید درین نوع تقرب متقرب الیه را دو چیز می باید اول احاطه علمی باذکار قلبیه و لسانیه ذاکرین
باوصف تخالف امکنه و ازمنه و مدرکه والسنه تا ذکر قلبی و لسانی هر ذاکر را معلوم کند دوم قوت
نزدیک شدن و در مدرکه او درآمدن و آنرا پر کردن و حکم صفت او پیدا کردن که در عرف
شرع آنرا دنو و تدلی و نزول و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است
هیچ مخلوق را حاصل نیست آری کفره در حق بعضی از معبودان و بعضی پیر پرستان از زمره
مسلمین در حق پیران خود امر اول را ثابت می کنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد ازانها
استعانت می نمایند اما مطلب نمی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن
اشتباه درین مقام اجنبی ست انتهی و نیز تحت همین آیت می فرمایند که مخلوقات هر چند روحانیات
باشند اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذاکر مطلع شوند دوم استیلای دائمی بر روح ذاکر نمی

توانند کرد انتہی در قاضی خان در شرائط نکاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشہادة اللہ و
رسولہ کان باطلا لقولہ صلعم لا نکاح الا بالشہود فکل نکاح یکون بشہادة اللہ و رسولہ فہو
فی الشرع لغو و بعضہم جعلوا ذلک کفرا لانہ یعتقد ان الرسول صلعم یعلم الغیب وہو کفر انتہی
و در مختار الفتاوی می نویسد فی البدیعی لو تزوج امرأة بشہادة اللہ و رسولہ لا یجوز النکاح
و قال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار ہذا کفر محض لانہ اعتقد ان رسول اللہ صلعم یعلم الغیب انتہی
و در بحر الرائق مرقوم ست لو تزوج بشہادة اللہ و رسولہ لا ینعقد النکاح و یکفر لاعتقاد ان
النبی صلعم یعلم الغیب انتہی و ہمچنین در عینی و عالمگیری و تحبیب القلوب و عقائد سنیہ و ندائیکہ
از رسالہ اسرار المحبة مستفاد ست ندای عاشقانہ ست نہ ندای استمدادی پس از انچہ نحن فیہ
نباشد و آنچہ از فتاوی خیریہ جواز گفتن امددنی یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا للہ بیان
کنند اولا جواز از ان مستفاد نیست ثانیا مراد از ان عند القبر ست نہ مطلقا ثالثا مار افتاوی
را ترجیح دادن بر دیگر کتب چہ ضرور ست بلکہ ارجح و اوثق درین باب کتب دیگر ند چہ تجویز صاحب
فتاوی بی دلیل ست و تاویل احد الدلائل مستلزم بطلان مدعا نباشد و وجود ندای غائب
بطور استعانت مرجح کفر ست کما لا یخفی و توجیہ تکفیر قائل یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا للہ باین
طور ہم ممکن ست کہ ہمیشہ متوسل الیہ اعلی باشد و متوسل بہ ادنی و درینجا متوسل بہ خدا تعالی
ست پس تحقیرش لازم آید و آن کفر ست صریح مگر نزد بعضی ازین وجہ تکفیر مرجوح ست
ارجح آن ست کہ درین صورت خشیت کفر بیشک ست و در در مختار می نویسد کذا قول شیئا
للہ قیل یکفر و یا حاضر یا ناظر لیس بکفر انتہی و در طوالع الانوار نوشتہ ہذا البیت مجموع من
بیتین حذف الشارح بلفظ کل منہما و ہما شعر من قال شیئا للہ بعض یکفر * و یخشی
علیہ الکفر بعض یقدر * و یا حاضر یا ناظر لیس یکفر * فہما عن اللہ کفر احفظوا و تحرزوا اہ و
حاصلہ ان الناظم ذکر خلافا فی مسئلة من قال شیئا للہ فبعضہم جزموا بالکفر و بعضہم قال
یخشی علیہ الکفر و قد علمت ان الراجح عدم الکفر انتہی و در بلاغ المبین می نویسد

درین مقام مزلة الاقدام بسیاری افتاده اند و در شافع و مشفوع فرقی نکرده اند میگویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یعنی ای پیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی
بده درین کلام خدارا شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعکس می باید
مردی از اعراب نزد آنحضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله خدارا به پیش تو شفیع آورده ام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بسبب غصه چهرهٔ مبارک سرخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از انکه
پیش احدی شفیع آورده شود ازینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خواستن
خصوص از عالمیان غیب گویا خدارا بیچاره دانستن و مخلوق را دانا و توانا پنداشتن عیا
معاذ الله من ذلک انتهی و نیز انکه در قصیده شاه ولی الله محدث دهلوی ست ندایی
ست برای نبی بدر ود کما یشهد به قوله وصلی علیک الله یا خیر خلقه واین جائز ست وانکه از
شرح ملا علی قاری مقوله قاضی نقل نموده آنرا بروایات معتبره هرگز موافقتی نیست بلکه مخالفت
صریحه با حادیث صحیحه دارد و قولیکه چنین باشد محض ناشی از واهمه باشد ساقط الاعتبار ست
مقام غور ست چون حال صلوة و سلام نسبت آن حضرت چنان باشد که از بعید نشنوند مگر
بواسطه ملائکه حال ندای استمدادی نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاده ازان متصور بود ابو بکر احمد
بن حسین بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول
الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته ومن صلی علی نائیا ابلغته و ابن حجر مکی در شرح همزیه
می فرماید اذا صلی وسلم علیه عند قبره سمعه سماعاً حقیقیا و یرد علیه من غیر واسطة وان صلی
وسلم علیه من بعید لا یسمعه الا بواسطة یدل علیه احادیث کثیرة انتهی و شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة می نویسد سخن دران ماند که این افضلیت رد سلام از آن
حضرت صلعم مخصوص زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه وسلم داخل در مجلس که
سلام گوید یا عام ست مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن وظاهر همین
ست الا آنکه سلام زائران بنفس شریف خود بی واسطه سماع فرمایند و رد سلام نمایند

ودیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود انتهی وآنکه از عبارت مرقات سماع سائر اموات
سلام وکلام را وعرض اعمال اقارب بر ایشان در بعض ایام آرند جوابش آنکه مراد از سلام وکلام
سلام وکلام زائران ست نه دیگران واعمال اقارب در بعض ایام پیش ایشان معروض نمی
شوند مگر بطرز اجمال وآن افاده مطلوب معترض نمی کند وعلاوه ازین در حدیث عرض اعمال
اقارب محدثین را بسیار کلام ست که در مقام خود مصرح ومبین شده فافهم ولا تکلم بالجمله از حدیث
ابوهریره وتفسیر کبیر وتفسیر نیشاپوری وفتاوی بزازیه ومختار الفتاوی وعالمگیری وتحبیب القلوب
وعقائد سنیه وبحر رائق وعینی شرح کنز وکلام قاضی خان وامام زاهد صفار که معترض خود در باب
تلقین معدود بودن ایشان از طبقه ثانیه مجتهدین فی المسائل نوشته است وقاضی حمید الدین
ناگوری وملا حسین خباز وابن حجر مکی وشیخ عبد الحق دهلوی وقاضی ثناء الله پانی پتی
ومولانا شاه عبد العزیز دهلوی بخوبی ثابت شده که ندای غیر خدا از امکنه بعیده ناجائز ست بلکه در
صورتی کفر وشرک ونیز از در مختار وطوالع الانوار وارشاد الطالبین وبلاغ المبین واضح گشت که
شیئاً لله گفتن نزد بعضی کفر ست ونزد بعضی خشیت کفر پس تجویز چنین امور جز معترض کار احدی
نیست **سوال** سماعت موتی کلام احیا در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه **جواب**
عادت وتکیه کلام سائل آنست که در هر جای پرسد جائز ست یا گناه کدام گناه وبنا بر تکیه کلام
خود اینجا نیز می پرسد که جائز ست یا گناه والا این مقام پرسیدن باین عبارت نمی ارزد
زیرا که جواز وگناه در افعال واعمال میشود واین متعلق باخبار ست که این عمل ثابت ست یا نه
پس جواب این ست که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی
شرح وافی وفتح القدیر حاشیه هدایه صراحت واشارت که قریب به تصریح ست واز مستخلص
شرح کنز وکفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود ودر دیگر کتب هم
موجود وبنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی شرح الوافی

[illegible] احکام الموت فی الضرب والقتل ونحو ذلک رجل قال ان ضربتک او کسوتک او کلمتک

او دخلت علیک او قال لامراۃ وطیتک او قبلتک فعبدی حر تتقید بالحیوۃ حتی لو فعل ہذہ
الاشیاء بعد الموت لایحنث لان الضرب اسم لفعل مولم والمیت لایتالم بالضرب بنی آدم
وانما ذلک مایتفرد بہ اللہ تعالی کما فی عذاب القبر فانہ ثابت عند اہل السنۃ وان اختلفوا فیما
بینہم فقال بعضہم نومن باصل العذاب ونسکت عن الکیفیۃ وان الواجب علینا التصدیق ما
ورد بہ السنۃ وہو التعذیب بعد الموت فنومن بہ ولانشتغل بکیفیتہ وعند العامۃ یوضع فیہ
الحیوۃ بقدر ما یتالم لاالحیوۃ المطلقۃ وقیل یوضع فیہ الحیوۃ من کل وجہ ومعنی کسوتک ملکتک
عند الاطلاق یقال کسی الامیر فلانا ای ملکہ وہو المراد بقولہ تعالی وکسوتہم والتملیک من
المیت لایتحقق لان الموت ینافی الملک فلان ینافی ابتداءً اولی الا ان ینوی الستر فح
یصدق لان فیہ تشدیدا وقیل ان کانت یمینہ بالفارسیۃ یحنث لانہ یراد بہ الالباس
والمقصود من الکلام الافہام وذا بالاسماع وذا لایتحقق بعد الموت قال اللہ تعالی انک
لاتسمع الموتی فان قیل روی ان قتلی بدر من المشرکین لما القوا فی القلیب قام رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم علی راس القلیب وقال ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر رض اتکلم الجثۃ
فقال ما انتم باسمع من ہؤلاء قلنا غیر ثابت فانہ لما بلغ ہذا الحدیث عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت
کذبتم علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی انک لاتسمع الموتی وقال اللہ تعالی
ما انت بمسمع من فی القبور علی انہ علیہ الصلوۃ والسلام کان مخصوصا بہ والغرض من الدخول
علیہ الکرامۃ بتعظیمہ او اہانتہ بتحقیرہ او زیارتہ ولایتحقق الکل بعد الموت لانہ لایزار المیت وانما
یزار قبرہ قال نہیتکم من زیارۃ القبور فزوروہا ولان المیت کالغائب من طاف بباب
رجل لم یعد زائراً لہ فہہنا اولی والغرض من الوطی والتقبیل قضاء الشہوۃ وذا لایتحقق بعد
الموت انتہی وفی فتح القدیر من باب الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک قولہ وکذلک
الکلام یعنی اذا حلف لایکلمہ اقتصر علی الحیوۃ ذا وکلمہ بعد موتہ لایحنث لان المقصود منہ الافہام
والموت ینافیہ لانہ لایسمع فلا یفہم وارد انہ علیہ السلام قال لاہل قلیب بدر ہل وجدتم ما

وعدربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يارسول الله فقال عليه الصلوٰة والسلام والذي نفسي
بيده ما انتم باسمع من هولاء لا اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا
فهو في الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما انت بمسمع
من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه قاله على وجه موعظة للاحياء والا فهام الموتى
كما روي عن علي رضي الله عنه انه قال السلام عليكم دار قوم مومنين اما النساء كم فنكحت
واما اموالكم فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فاخبرنا عندكم وبانه مخصوص
باولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن بقي انه روي انه عليه السلام قال ان الميت ليسمع خفق
نعالهم اذا انصرفوا ولينظر في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى ايضا في فتح القدير في كتاب
الجنائز هذا عند اكثر مشائخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلم فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس
كذلك لعدم السماع واورد قوله عليه السلام في اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا
تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه
الصلوٰة والسلام معجزة وزيادة حسرة وبانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه و
يشكل عليهم ما في مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول
الوضع في القبر مقدمة للسوال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى انتهى
وفي العيني شرح الكنز عبارته هكذا اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك ولو قال رجل ان
ضربتك فعبدي حر وان كسوتك فعلي كذا وان كلمتك فامرأتي طالق وان دخلت
عليك فامتي حرة تقيد بمينه بالحيوة اي بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء بعد
موت المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق في الميت لان الضرب ايقاع الالم

وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في بعضها
الى ان قال ع الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه
وسلم لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت ردته عائشة رضي الله عنها و
قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو
يختص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب
للموتى انتهى وفي المستخلص شرح الكنز لو قال ان كلمتك فعبدي حر وكلمه بعد موته لا يحنث
لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في الميت فان قيل قد روي ان النبي صلى
الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام
على راس القليب وقال عليه السلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتتكلم بالميت يا رسول
الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع
الموتى وقوله وما انت بمسمع من في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم
وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
الافهام وذا بانه سماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما
القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا و
قال عمر ايكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ
هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور ثم لو صح كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك
وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روي ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما نساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد
سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذلك على سبيل الوعظ للاحياء

لا علے سبیل الخطاب بالجمادات والموتی یزار قبرہ لا ہو لان من طاف

بباب امیر لم یعبد زائرا انتہی **مغالطہ** مجیب بہ نقل عبارات طویلہ مغالطہ را خوب رونق
دادہ کہ ازین قدر کتب ثابت ست حالانکہ از چہار پنج کتاب حکم اکثر حنفیہ بمعنی مزعوم مجیب
ثابت نمی شود چہ کثرت اضافی راہم حد یست طویل و عریض مگر آنکہ از کثرت فی نفسہ ارادہ کنند
و آن مفید نیست و درین کتب مذکورہ ہیچ یک اینمعنی نیست کہ این مذہب اکثر حنفیہ ست بلکہ مذہب
بودن صاحب آن کتاب ہم ثابت نمیگردد بلکہ از بعضی آنہا صاف واضح کہ نزد صاحب کتاب آن امر
صحیح نیست و تذکرہ آن در ضمن استدلال بر عدم حنث بطریق بحث واقع گردیدہ و در حقیقت این
مسئلہ از علم فقہ ہم نیست چنانچہ مجیب نیز درینجا اقرار نمودہ و دادہ تغلیط عدم کہ عبارت فتح القدیر
ست اگر آنرا برخلاف طریقہ ملتزمہ خود از اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا فساد مغالطہ ظاہر میگردید
حالا تمام عبارت فتح القدیر را اول باید دید در کتاب الایمان فتح القدیر در عبارت منقولہ مجیب
ہم حوالہ کتاب الجنائز مسطور ست عبارت آن این ست واما التلقین بعد الموت وہو فی القبر

فقیل لا یعمل لحقیقۃ ما روینا و نسب الی اہل السنۃ والجماعۃ وخلافہ الی المعتزلۃ وقیل لا یؤمر بہ
ولا ینہی عنہ ویقول یا فلان بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیہ فی دار الدنیا شہادۃ
ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجہ عن حقیقتہ الا بدلیل
فیجب تعیینہ وما فی الکافی من انہ ان کان مات مسلما لم یحتج الیہ بعد الموت والا لم یفد یمکن جعلہ
الصارف یعنی ان المقصود منہ التذکر فی وقت تعرض الشیطان وہذا لا یفید بعد الموت وقد یختار
الشق الاول والاحتیاج الیہ فی حق تذکر تثبیت الجنان عند السوال فنفی الفائدۃ مطلقا
ممنوع نعم الفائدۃ الاصلیۃ منتفیۃ وعندی ان مبنی ارتکاب ہذہ المجاز ہنا عند اکثر مشائخنا
ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا فی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الضرب لو حلف
لا یکلمہ فکلمہ میتا لا یحنث لانہا تنعقد علی ما حیث یفہم والمیت لیس کذلک لعدم السماع و
اورد قولہ علیہ السلام فی اہل القلیب ما انتم باسمع لما اقول منہم واجابوا تارۃ بانہ مردود

من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى يقول وما
انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه السلام معجزة
وزيادة حسرة على الكافرين وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه يشكل
عليهم ما في مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع
في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى
شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي
التلقين بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقته وهو
قول طائفة من المشائخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه الآن حي اذ ليس معنى
الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج الى دليل آخر في التلقين حالة الاحتضار
اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا مجازيان وليس يظهر معنى يعم الحقيقي والمجازي
يعتبر مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا انتهى حاصلش
اينكه تلقين بعد موت گفته شد كه بايد كرد بنا بر حديث لقنوا موتاكم چه موتى در حقيقت بعد
موت ست و نسبت كرده شد اين مذهب باهل سنت و جماعت و خلاف آن بسوى معتزله و
گفته شد كه نه امر كرده شود بآن و نه نهي كرده شود از ان و شك نيست كه از لفظ معنى حقيقي
نگرفتن بي دليل جائز نيست و معنى حقيقي نيست مگر بعد موت پس همان متعين شد يعني مانعي
از اراده معنى حقيقي درينجا نيست و آنچه در كافي نوشته كه اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقين
نيست و گرنه مفيد نيست پس اينست كه صارف از معنى حقيقي باشد يعني غرض از تلقين
بعد موت تذكير ميت در وقت تعرض شيطان و اين بعد موت مفيد نيست كه مسلمان
محتاج نيست و غير مسلمان را فائده نيست و كاه اختيار كرده ميشود شق اول يعني مسلمان
بود و احتياج هم هست بسوى تلقين در حق تذكره بنا بر تثبيت دل در وقت سوال پس
نفي فائده مطلقا ممنوع ست آرى فائده اصلي منتفي ست يعني گفتن او كلمه طيبه در حيات

در ختم کلام بر دو و نزد من آنست که اختیار کردن اکثر مشائخ ما مجاز را در ینجا یعنی در لقنوا
موتاکم از موتی قریب بموت اراده کردن مبنی بر آنست که موتی نزد آنها نمی‌شنوند چنانچه
تصریح کرده اند بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه مرتکبین مجاز یعنی مانعین تلقین
بعد موت همان کسانند که منکر سماع میت اند و ابن همام در ما سبق دلیل مانعین تلقین بعد موت
را رد نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه منشای منع شان نزد ابن همام
قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در ما لحق رد نموده پس استشهاد مجیب بفتح القدیر
بشمول دیگر کتب بحذف اول و آخر و فصل موصول تغلیطی بیش نیست بلکه برای جواب
دیگر کتب هم کافی ست که کسی از وشان در تحقیق و استناد بمرتبه ابن همام نیست باقی
ماند لفظ اکثر مشائخنا که رایة التغلیط ست چنانچه لفظ کثیر من الفقهاء در رسالهٔ استمداد و ظاهر
که مراد ابن همام از اکثر مشائخ مستندین و معتمدین و از اکثر مقابل اقل نیست که این تقدیر
مناسب برد و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشائخنا چنانکه مجیب فهمیده مفید و ثبوت نیست
و افاده این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه باشد یا ناقل هم همان مذهب را رد یا اراده
ازان سلف صالح اند که اتباع شان حنفیه باشند یا مقبولین نزد ناقل یا جمهور حنفیه باشد و بنای
این همه اشتباه عدم مهارت کتب فقه و ناآشنائی از طرز بیان ست در همان فتح القدیر
در کتاب الحج در فصل جزاء صید محرم نوشته قال شمس الائمة فی المبسوط اکثر مشائخنا یقولون
تاویل هذه المسئلة انه اذا کان مع المحرم القاتل سلاح یقتل لانه ممکن من قتله فاما اذا لم یکن
ما یقتل به ینبغی ان یجب الجزاء لان التمکن باعانته و الی هذا اشار فی السیر قال شمس الائمة
والاصح عندی انه لا یجب الجزاء علی الغیر علی کل حال بوجهین الخ شمس الائمة قول اکثر
مشائخ نقل نموده مسلم نداشت پس مراد ابن همام از اکثر مشائخنا معتزله اند که منکر اند
سماع موتی را و هم تلقین بعد موت را چنانچه در اوائل کلام صاف گفته که منع تلقین نسبت کرده
شده است بسوی معتزله و امام زاهد صفار که در طبقهٔ ثانیه از مجتهدین فی المذهب است در کتاب

تلخیص الادلہ نوشتہ وینبغی ان یلقن المیت علی مذہب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن
لم یلقن فہو علی مذہب الاعتزال وعلماء اہل سنت کہ حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین
محتضر حمل کردہ ودر لفظ موتی مجاز اختیار نمودہ اند نزد شان وجہ اختیار مجاز عدم سماع
موتی نیست بلکہ امری دیگر ست وآن اینکہ مقصود تلقین کہ بودن لا الہ الا اللہ آخر کلام
میت ست حاصل نمی شود چنانکہ در عینی شرح ہدایہ مذکور والمراد الذی قرب من الموت
بطریق المجاز باعتبار مایؤول الیہ وذلک لان التلقین بایطاوعہ الملقن وحصول ذلک من المیت
محال فامر نا بہ حقیقۃ یکون امرا للعاجز عنہ والعقل یاباہ فوجب حملہ علی ہذا المعنی فان قلت
عند اہل السنۃ ہذا علی الحقیقۃ لانہ یجب علی ماجاءت بہ الآثار فلم یحمل علی المجاز قلت لان
المقصود من ذلک ان یکون آخر کلام المیت کلمۃ الشہادۃ فالتلقین فی قبرہ لا یساعد المقصود
وقد قال علیہ السلام من کان آخر کلامہ قول لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ رواہ ابوہریرۃ وما نعین
تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزلہ واختلاف اہل سنت در استحباب و
عدم استحباب آن راجع ست بصحت خبر وعدم صحت آن وتحقیق این امر در محل خود خواہد آمد
باقی ماند استبعاد این امر کہ از مشائخ حنفیہ معتزلہ چگونہ مراد شوند یا حنفی معتزلہ را چگونہ مشائخ
خود قرار دہد این استبعاد محض از ناواقفی وجہالت ست حنفیہ باعتبار دیگر واعتزال باعتبار دیگر
ہدایہ محیب از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کردہ از انجملہ در فتح القدیر اول نوشتہ کہ
بناء منع تلقین نزد اکثر مشائخ ما بر عدم سماع موتی ست ودر آخر گفتہ کہ ہمان مشائخ
در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجہ شدہ اند کہ وقت تلقین بمقام ارجاع روح ست
برائی سوال وجواب واین وقت موتی را بجہت عود روح سماع حاصل ست پس این طائفہ
ہم منکر سماع موتی ست ودر وقت سوال وجواب ہمہ قائل سماع اند در ینصورت از عبارت
فتح القدیر معلوم میشود کہ مذہب ہمہ فقہا انکار سماع موتی ست واز اکثر کتب فقہ نیز
مستفاد ست کہ عدم سماع موتی قول متفق علیہ ست چہ در جملہ کتب بر حانث بودن

حالف کلام بعدم سماع موتی استدلال میکند و بر قول غیر متفق حجت قائم نمی شود پس معلوم
شد که این مسئله متفق علیه نیست و از اکثر مشائخنا که ابن همام مشائخ را نسبت بخود کرده
معتزله مراد گرفتن از بس مستبعد است و در کلام کدامی اهل سنت چنین واقع نشده و ابن همام
را معتزلی قرار دادن کار معترض است آن مسئله که خلاف عقیده حنفیه اهل سنت باشد
دران هرگز علی الاطلاق نخواهند گفت که این قول علمای حنفیه است کما لا یخفی علی من له ادنی
رجوع الی الکتب پس ما دامیکه وقوع لفظ اکثر مشائخنا در کلام اهل سنت و مراد بودن ازان
معتزله ثابت نه کنند چگونه این توجیه بمعرض تسلیم در آید و انکار تلقین را نسبت بمعتزله بعض
علمای شافعیه زعم کرده اند نه حنفیه چنانچه برجندی نوشته و لا یلقن بعد الدفن عندنا و عند الشافعی
یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذهب اهل السنة والاول مذهب المعتزلة و ایشان انکار تلقین
را مطلقا نسبت معتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت اینوجه که سماع موتی را نیست کما زعم المعترض
و انکار سماع موتی بطوریکه ما میکنیم مذهب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذهب بعض
معتزله آنست که میت جماد است دران حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال است
و اهل سنت گویند که هرچند در میت حیات نیست مگر جائز است که خدا تعالی دران نوعی از
حیات بقدر ادراک الم عذاب و لذت تنعم عند الایلام و التعذیب پیدا کند و آن مستلزم
سماع نیست علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه می نویسد و انکر عذاب القبر بعض
المعتزلة والروافض لان المیت جماد لا حیوة و لا ادراک له فتعذیبه محال الجواب انه یجوز ان
یخلق الله فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیوة قدر ما یدرک الم العذاب او لذة التنعم
و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه انتهی و در شرح مقاصد می نویسد اتفق اهل الحق
علی ان الله تعالی یعید الی المیت فی القبر نوع حیوة قدر ما یتألم و یتلذذ و یشهد بذلک الکتاب
والاخبار و الآثار انتهی و در تفسیر رحمانی مرقوم است الله یتوفی ای یقبض بالحقیقة الانفس
حین موتها ای مفارقتها الابدان بابطال تصرفها بالکلیة و یتوفی التی لم تمت ای

لم یدخل وقت موتہا فی منامہا بابطال تصرفہا بالحواس الظاہرۃ ولان اللذات والالام
فی القبر کاللذات والالام فی النوم انتہی ودر مدارک نوشتہ توفیہا اماتتہا وہو ان یسلب
ما ہی بہ حساسہ دراکہ والتی لم تمت فی منامہا ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامہا ای
یتوفیہا حین تنام تشبیہا للنائمین بالموتی حیث لا یمیزون ولا یتصرفون کما ان الموتی کذلک
انتہی وامام راغب در مفردات گفتہ کہ الموت زوال القوۃ الحساسۃ انتہی ودر شرح مقاصد ست
ماقال ابن الراوندی من ان الحیوۃ موجودۃ فی کل میت لان الموت لیس ضد الحیوۃ بل ہو ہیم
آفۃ کلیۃ معجزۃ عن الافعال الاختیاریۃ فباطل لا یوافق اصول اہل الحق انتہی ودر شرح مواقف می
فرماید السید الشریف فی قولہ تعالی حکایۃ علی سبیل التصدیق ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین وما
ہو ای المراد بالاماتتین والاحیائین فی ہذہ الآیۃ الا الاماتۃ قبل مزار القبور ثم الاحیاء فی
القبر ثم الاماتۃ فیہ ایضا بعد مسئلۃ منکر ونکیر ثم الاحیاء للحشر ہذا ہو الشائع المستفیض بین
اصحاب التفسیر انتہی وعینی در عمدۃ القاری شرح بخاری نوشتہ فان قلت بعد فراغ الملکین
من السوال ما یکون قلت ان کان سعیدا فروحہ فی الجنۃ وان کان شقیا ففی سجین علی
صخرۃ فی الارض السابعۃ انتہی وبعض معتزلہ کہ از آیہ کریمہ وما انت بمسمع من فی القبور در
انکار تعذیب استدلال میکردند عینی در ہمین شرح جواب البشان نوشتہ کہ عدم اسماع
مستلزم عدم ادراک نیست عبارتہ ہکذا واما الجواب عن قولہ وما انت بمسمع من فی القبور
فہو ان عدم اسماع اہل القبور لا یستلزم عدم ادراکہم انتہی وحسین بن عبد اللہ طیبی در
شرح مشکوۃ بذیل ان اللہ حرم اجساد الانبیاء الحدیث نوشتہ فان قلت ما وجہ الجواب
بقولہ ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء فان المانع من العرض والسماع ہو الموت
وہو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادہم من ان ترم خرق للعادۃ المستمرۃ فکما ان
اللہ تعالی حفظہا منہ کذلک یمکن من العرض علیہم ومن الاسماع منہم صلوۃ الامۃ ویؤید ہ ما یرد
فی الحدیث الثالث من الفصل الثالث قولہ فنبی اللہ حی یرزق واللہ اعلم انتہی وسید

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰة نوشته محصل الجواب ان الانبیاء احیاء فی قبورهم فیمکن لهم سماع صلوٰة من صلی علیهم انتهی و آنکه گفته که مبنی ایمان بر عرف ست پس نفی سماع عرفی ست نه نفی سماع حقیقے گویم که هرچند مبنی ایمان بر عرف ست مگر مقصود فقها از نفی سماع درین مقام نفی سماع عرفی و حقیقی هر دو ست زیرا که فقها نفی سماع مطلق کرده اند نه تقیید بعرف و اگر نفی صرف سماع عرفی نه حقیقی مقصود می بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب قبر و توجیه کردن دیگر وقائع که بر سماع موتی دال ست نبود فهذا هذا الا توجیه بما لا یرضی به قائله و آنچه از ملا علی قاری شیخ عبد الحق آورده همه ها از شرح صدور نقل میکنند و مایه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه ست و این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عمل بآنها تمسک کرده شود کما ذکر مولانا عبد العزیز الدهلوی فی العجالة النافعة علاوه برین از تفسیر ابن عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر آن در در منثور کرده صریح عدم سماع موتی مستفاد ست چنانچه عبارتش عنقریب بضمن عبارات دیگر کتب قلم بندمی شود و در سماع انبیا علیهم السلام کلامی نیست که ایشان احیا ست حاصل و معترض عبارتهای طولانیه که هرگز مطلب آنها ئی ندارند برای زیادت حجم کتاب نقل نموده ست و یکی ره قطع الحشیش الرطب من غیر الحاجة من جملة آنهاست باید دید که این عبارت را از سماعت موتی چه مناسبت الحال چون از جواب خالطات معترض فراغت ست داد لهذا التحقیق این مسئله بطور دیگر ضرور افتاد ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی از اوس دمشقی روایت کنند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوٰة فیه فان صلوٰتکم معروضة علی قالوا یا رسول الله وکیف تعرض صلوٰتنا علیک وقد ارمت قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء یعنی گفت اوس صحابی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه ست در روی پیدا کرده شد

آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و درین روز ست نفخهٔ ثانیه هلاک پس بسیار
گوئید بر من از درود درین روز زیراکه بدرستیکه درود شما عرض کرده می شود بر
من گفتند صحابه یا رسول الله و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حالانکه بتحقیق استخوان
بوسیده شده باشی کنایت ست از موت و زوال ادراک ای مرده باشی فرمود
آنحضرت بدرستی که خدا حرام گردانیده ست بر زمین تنها ی پیغمبران ز الکنایت ست
از حیات یعنی ایشان را موت نیست و امام احمد در مسند خود از ابی الدرداء روایت
کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه مشهود
شهده الملائکة وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته حتی یفرغ منها قال قلت
و بعد الموت قال ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی الله حی
حتی یرزق یعنی گفت ابو الدرداء که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گوئید
درود بر من روز جمعه زیراکه بدرستی که جمعه حاضر کرده شده ست حاضر میشوند او را فرشتگان
رحمت و بدرستیکه هیچ یکی درود نمی فرستد بر من مگر آنکه عرض کرده می شود بر من درود
آنکس تا آنکه فارغ شود از صلوة گفت ابو الدرداء گفتم بطریق استفهام و استبعاد که پس
از موت نیز عرض میکنند فرمود بدرستیکه خدا حرام گردانیده ست بر زمین خوردن جسد
پیغمبران را پس پیغمبر خدا زنده ست بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می
شود درین هر دو حدیث دلیل ست بر آنکه موتی را سماع نیست و بر آنکه این امر مستغرب
نزد صحابه زیراکه ایشان بر عرض و سماع درود بعد موت استعجاب کرده استفسار
نمودند آنحضرت جواب داد که چون انبیا را حیات دنیاوی حاصل و جسد ایشان نیز باقی
ست لهذا محل استبعاد سماع و عرض نیست تورپشتی در شرح مصابیح تحت حدیث اول
نوشته فان قلت ما وجه الجواب بقوله ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء
فان المانع من العرض و السماع هو الموت و هو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادهم

من ان ترم رق للعادة المستمرة فكما ان الله تعالى حفظها منه كذلك يمكن من الحرض عليهم
ومن الاستماع منهم صلوة الائمة ويؤيده ما سيرفي الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله
فبي السعي يرزق والله اعلم انتهى ودر جامع صغير نوشته وكذلك الكلام لان معناه
الافهام والموت ينافيه الاترى الى قوله وما انت بمسمع من فى القبور ودر هدايه نوشته
من قال ان ضربتك فعبدي حر فمات فضربه فهو على الحيوة لان الضرب اسم لفعل مولم
يتصل بالبدن والايلام لايتحقق فى الميت ومن يعذب فى القبر يوضع فيه الحيوة فى قول
العامة وكذا الكلام والدخول لان المقصد من الكلام الافهام والموت ينافيه انتهى ودر
عيني حاشيه هدايه نوشته قوله لان المقصد من الكلام الافهام اى افهامه فلانا والموت
ينافيه اى ينافي الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل الاسماع الاترى
الى قوله تعالى انك لاتسمع الموتى والى قوله تعالى وما انت بمسمع من فى القبور فان
قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم اصحاب القليب يوم بدر حيث سماهم باسماهم
فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقد وجدت ما وعدني ربي حقا قلت اجاب الاكمل بان
كان معجزة له عليه الصلوة والسلام وقال الاترى انهم لما قالوا يارسول الله انهم يسمعون فقال
انهم يسمعون كما تسمعون وانما اراد بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حقا وقال السكاكي
فان قيل قد روي ان قتلى بدر لما القوا فى القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على
راس القليب فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يارسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام ما انتم باسمع منهم لكن لايردون قلنا هو غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث عائشة
رضي الله عنها قالت كذبتم على رسول الله فان الله تعالى قال انك لاتسمع الموتى وما انت بمسمع
من فى القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان من مخصوصاته معجزة له وقيل المقصد وعظ
الاحياء لا الافهام الاموات كما روي عن على رضي الله عنه انه اذا اتى الى المقابر قال دیار قوم مؤمنين
اما النساء منكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبرنا عندنا

فاخبرنا بعدكم كان ذلك على سبيل الوعظ للاحياء لا الخطاب للموتى ودر غايۃ البيان نوشته
قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين
لما القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال اهل
وجدتم ما وعد ربكم حقا قال عمر اتكلم الميت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انتم باسمع
من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ ذا الحديث عائشة قالت قال الله تعالى انك لا تسمع
الموتى وما انت بمسمع من في القبور ثم ان صح ذلك كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله
عليه وسلم انتهى ودر نهر الفائق نوشته احسن ما اجيب به انه كان معجزة له صلى الله عليه
وسلم انتهى ودر شرح مواقف نوشته كه تجويز قيام علم وقدرت واراده وسمع وبصر
بميت مذهب فرقه صالحيه از معتزله است عبارتش اين ست الصالحية اصحاب الصالحي
ومن مذهبهم انهم جوزوا قيام العلم والقدرة والارادة والسمع والبصر بالميت ويلزمهم
جواز ان يكون الناس مع اتصافهم بهذه الصفات امواتا وان لا يكون الباري
تعالى حيا انتهى ودر شرح مقاصد علامه سعد الدين تفتازانی مرقوم ست اما قوله
وما انت بمسمع من في القبور فتشبيه حال الكفرة بحال الموتى ولا نزاع في ان الموتى
لا تسمع انتهى ودر غرائب في تحقيق المذاهب نوشته رأى الامام ابو حنيفة من ياتي
القبور لاهل الصلاح فيسلم ويخاطب ويتكلم ويقول يا اهل القبور هل لكم من خبر وهل
عندكم من اثر اني اتيتكم من شهور وليس سوالي منكم الا الدعاء فهل دريتم
ام غفلتم فسمع ابو حنيفة يقول يخاطبهم فقال هل اجابوا لك قال لا فقال له سحقا لك
وتربت يداك كيف تكلم اجسادا لا يستطيعون جوابا ولا يملكون شيئا ولا يسمعون
صوتا وقرأ وما انت بمسمع من في القبور انتهى ودر فصول في علم الاصول مي نويسد
لو حلف لا يكلم فلانا وكلمه بعد الموت او ضربه بعد الموت لا يحنث لعدم معنى الافهام و

الا السلام انتہی و در نظم الدرر می نویسد ان الذین فی القبور لا یسمعون بانکم تعرفون حیاته

انتہی و در شرح شی میسوط می نویسد من حلف لا یکلم فلانا فکلمه بعد موته لا یحنث لعدم الاسماع

انتہی و در تفسیر درمنثور می نویسد اخرج ابو سہل السری بن سہل الجندیسابوری

فی الخامس من حدیثه من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله تعالیٰ

انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور قال کان النبی صلعم یقف علی القتلی یوم

بدر ویقول هل وجدتم ما وعد ربکم حقا یا فلان یا فلان الم تکفر بربک الم تکذب نبیک

الم تقطع رحمک فقالوا یا رسول اللہ صلعم ایسمعون ما نقول قال ما انتم باسمع منهم لما اقول

فانزل اللہ انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و در تفسیر بیضاوی نوشته

انما یستجیب الذین یسمعون ای انما یستجیب لک الذین یسمعون بفهم وتامل کقوله تعالیٰ او القی

السمع وهو شهید والموتی او کالموتی الذین لا یسمعون و در جامع القرآن تحت آیه کریمه

والموتی یبعثهم اللہ می نویسد ای الکفار کالموتی لا یسمعون انتہی و در جلالین تحت والموتی

می نویسد ای الکفار شبههم بهم فی عدم السماع انتہی و در نیشاپوری و کشاف تحت آیه

کریمه انما یستجیب الذین یسمعون می نویسد یعنی ان الذین تحرص علی ان یصدقوک

بمنزلة الموتی الذین لا یسمعون وانما یستجیب من یسمع انتہی و در تفسیر مدارک تحت آیه

کریمه والذین کذبوا بآیاتنا صم وبکم می نویسد المعنی انهم فی حال کفرهم وتکذیبهم کمن

لا یسمع ولا یتکلم فلهذا شبه الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع ولا یتکلم کذا قال ابن الخازن

الصوفی الشافعی فی تفسیره لباب التاویل فی معانی التنزیل انتہی و در معالم التنزیل

تحت همین آیه می نویسد انهم لفرط اعراضهم عما یدعون الیه کالمیت الذی لا سبیل الی

سماعه والصم الذی لا یسمع انتہی پس آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه آیات بینات

انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور وغیرها و شان نزول این هر دو آیت مفسر

ابن عباس بروایت ابی صالح مخرجه ابی سہل سدی و احادیث انس و ابو الدرداء وغیره

وغیرها وکلام امام ابوحنیفه و امام محمد رح و عینی و قرطبی و سید جمال الدین محدث و تورپشتی
و امام راغب و سید شریف جرجانی در شرح مواقف و علامه تفتازانی در شرح مقاصد و شرح
عقائد و عبارت جامع صغیر و کافی شرح وافی و هدایه و فتح القدیر و کفایه و عنایه و عینی
حواشی هدایه و مستخلص و نهر الفائق و عینی شرح کنز و غرائب و فصول فی علم الاصول و
نظم الدلائل و مشاشی(?) و در منثور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشاف و نیشاپوری
و مدارک و معالم التنزیل نص ست برانکه موتی را اسماع نیست و فرقه صالحیه از معتزله جائز داشته
که علم و قدرت و اراده و سمع و بصر به میت قائم ست بالجمله از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت
که موتی را اسماع حاصل نیست **سوال** دعاء زائر از جناب الهی باینطور که الهی بحرمت
نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز ست یا نه **جواب** دعا باین طور که الهی بحرمت نبی و
ولی حاجت مرا روا کن جائز ست چنانچه از شرح فقه اکبر ملا علی قاری مفهوم میشود و نیز در
قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفة الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکور ست عبارته هکذا
اگر بحرمت مصطفی گوید شاید چه در دعای استفتاح بحرمة الشهر الحرام والمشعر العظام
و قبر نبیک علیه السلام ماثور و مروی ست اما بحق فلان گفتن نشاید **مغالطه** قواعد الایمان
و معرفة الایمان اینوقت موجود نیست فاما شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح می گردد
که استشهاد مجیب از آن برای تغلیط و غلط ست چه ملا علی قاری بعد نقل کراهت بحق
فلان وغیره و نقل اختلاف در معقد العزی(?) نویسد قلت ورد ایضا اللهم انی اسئلک
بحق السائلین علیک و بحق ممشای الیک فالمراد بالحق الحرمة او الحق الذی وعده بمقتضی
الرحمة یعنی منع که برای بحق گفتن ست و دلیل آن نوشته که اذ لیس لاحد علی الله حق پس
مراد آنست که حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان باین معنی مکروه ست و بحق
فلان که وارد(?) ست مراد درینجا از حق رحمت ست یا حق تفضلی مسئله بحرمت نبی و ولی در آن
مذکور نیست و ذکر رحمت در ضمن بحق ست یعنی از حق رحمت مراد ست پس بحق گفتن وارد

دغیر مکروه شد در سراجیه می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز و در تفسیر عزیزی
نوشته است انچه در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسئلک بحق محمد آمده است محمول است
بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت ست وانچه در کتب فقه ممنوع ست حق حقیقی ست برقاعده
معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد میدانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان ست و
از بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت واستعمال این لفظ در رسم مذاهب
ایشان مے شد فقها از استعمال این لفظ منع می شوند تا خیال کسی بآن مذهب نرود و در
هدایه کلام معترض این مقام مثل ما تقدم فی اول الکلام ست که زیلعی اینوقت موجود
نیست مگر اعتماد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را
دلیل بی اصلی شیء می گردانند آهمل کتاب را که مجیب از ان ناقل ست نمی بینند فالویل
لهم ولمن قلدهم و استشهاد مجیب برای جواز بحرمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح ست که
تاویل کردنش حق وارده آثار را بحرمت دلیل جواز بحرمت گفتن ست و مجیب همین قدر
نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود نه آنکه دران بالتصریح این مسئله مرقوم ست
و هر چند که از وقوع کلمه بحق در بعضی آثار جوازش ظاهر ست اما اکابر سلف در آثار مذکوره
تجوز را بکار برده نظرا الی الحقیقة استعمالش جائز ندارند تا به هیچ وهم حقیقی بر خدای
تعالی در خاطری مخطور نگردد زیرا که مذهب اهل سنت وجماعت آنست که حق کسی بر
خدا تعالی ثابت نیست از همین جاست انچه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در سنن
خود از ابی بن کعب می آرد که گفت ابی بن کعب ولو ان الله عذب اهل سمواته واهل ارضه عذبهم و
هو غیر ظالم لهم ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و در تفسیر بحر مواج تحت آیه کریمه فتلقی آدم من
ربه کلمات الآیه مرقوم ست از جهت احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی مردمان را در دعا از بحق فلان
منع کرده اند واز جهت تحقیق حق تفضلی در دعای آدم بحق محمد آمده انتهی و در هدایه میفرماید یکره
ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق انبیائک و رسلک لانه لا حق للمخلوق علی الخالق

انتهى و در شرح وقایه می نویسد کره قوله فی دعائه بمقعد العز من عرشك وبحق رسلك
انبیائك لانه یوهم تعلق عزه بالعرش ولاحق لاحد علی الله وعند ابی یوسف رح یجوز
الاول للدعاء الماثور انتهى و در درمختار می نویسد وکره قوله بحق رسلك وانبیائك واولیائك
او بحق البیت لانه لاحق للخلق علی الخالق انتهى و در نصاب الاحتساب می نویسد لا ینبغی لاحد
ان یقول اسئلك بحق فلان او بحق انبیائك و رسلك ونحوه انتهى و در عالمگیری می نویسد
یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان وکذا بحق انبیائك واولیائك او بحق رسلك او بحق
البیت او المشعر الحرام لانه لاحق للمخلوق علی الله تعالی کذا فی التبیین انتهى و در مختار الفتاوی
می نویسد یکره ان یقول اعطنی بحق فلان کذا او بحق محمد لانه لاحق لاحد علی الله تعالی
انتهى و در فتاوی عجیب می نویسد یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسلك
وانبیائك کذا فی شرح تجرید رکن الدین ابی الفضل الکرمانی انتهى و در فتاوی غریب می
نویسد یکره ان یقول اعطنی بحق فلان کذا او بحق محمد کذا لانه لاحق لاحد علی الله تعالی
انتهى و در فتاوی سراجیه می نویسد یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسلك و
انبیائك انتهى و در جامعة العلمین الشریفین می نویسد مکروه ست گفتن در دعا بمقعد العز من
عرشك وبحق رسلك وانبیائك که موهم ست تعلق عز او را بعرش و هیچکس را بر خدا حق نیست
ونزد ابی یوسف اول جائز ست برای دعاء ماثوره قال علیه السلام فی دعائه اللهم انی
اسالك بمقعد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم وجدك الاعلی
وکلماتك التامة ما میگوئیم که این خبر واحد ست پس احتیاط در امتناع ست انتهى الحاصل
از تفسیر بحر مواج وهدایه وشرح وقایه و درمختار و نصاب الاحتساب وعالمگیری ومختار الفتاوی
وفتاوی عجیب وفتاوی غریب وفتاوی سراجیه وکتاب جامعة العلمین الشریفین بخوبی ثابت
که برای احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی در دعا بحق فلان گفتن مکروه ست ونشاید

سوال

اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله اگر اهل مغرب بگویند یا رسول الله یا

اولیاء الله برانها اهل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا صغیره یا کبیره یا مکروه یا حرام **جواب**
در ندا کردن غائب میان نبی و غیر نبی فرق ست اگر نبی را ندا خواهند نمود برای صلوٰة
یا سلام ظاهراً جواز ست بدو وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد ست که ملائکه از طرف
حق تعالی مقرر اند هر که بر نبی صلی الله علیه وسلم صلوٰة یا سلام می فرستد ملائکه نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم می رسانند دوم آنکه در التحیات خطاب برای رسانیدن سلام وارد شده
پس بنا برین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای رسانیدن درود یا سلام جائز ست
و در حق دیگر اشخاص صیغهٔ ای نبی این قسم وارد نشده پس ندا در حق غیر نبی ممنوع و محظور خواهد
بود **مغالطه** تخصیص ندا برای ایصال درود وسلام محض غلط آری ندا برای ایصال
درود وسلام هم جائز ست و برای استمداد هم جائز ست خواه نبی باشد خواه ولی چنانچه سابق
مفصلاً در بحث استمداد گذشت و تمام می گردد این نزاع بآنکه خود مجیب در جواب
هشتادم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوٰة الحاجة ثابت شده و در کتب حدیث
مرقوم و مذکور ست انتهی و دران ندا نبی برای استمداد موجود که در بحث استمداد از
حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد الخ **هدایه** جواز ندا برای
نبی مخصوص با ایصال درود وسلام به انبیا چه رسیدنش بواسطه درود به انبیا ممکن
ست اما بغیر ایشان بلا دلالة خبری معتمد دعا رسیدنش اعتباری ندارد و صلوٰة و سلام
بالاستقلال مخصوص به نبی ست و بر غیر انبیا جائز نیست مگر بالتبع کما فی کنز العباد لا یصلی
علی غیر الانبیاء والملائکة الا بطریق التبع انتهی و در سراجیه می نویسد یکره ان یقول
صلی الله علی فلان الا علی طریقة تبعیة النبی صلی الله علیه وسلم انتهی شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در ترجمه مشکوٰة می فرماید اختلاف کرده اند که آیا جائز ست صلوٰة وسلام بر غیر
انبیا بالاستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص ست به انبیا انتهی و در قاضیخان
می نویسد یکره ان یصلی علی غیر النبی صلی الله علیه وسلم وحده انتهی و در در مختار نوشته

لا یصلی احد علی احد الا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی در شفای قاضی عیاض مسطور است
قال سفیان یکرہ ان یصلی الا علی نبی وجدت بخط بعض مشائخ مذہب مالک لا یجوز ان
یصلی علی احد من الانبیاء سوی محمد صلی اللہ علیہ وسلم وہذا غیر معروف من مذہبہ وقد قال
مالک فی المبسوط لیحیی بن اسحاق اکرہ الصلوٰۃ علی غیر الانبیاء انتہی ونیز در ہمین کتاب
مرقوم است قال القاضی المص والذی ذہب الیہ المحققون واميل الیہ ما قالہ مالک
وسفیان رحمہما اللہ تعالی وروی عن ابن عباس واختارہ غیر واحد من الفقہاء والمتکلمین
انہ لا یصلی علی غیر الانبیاء عند ذکرہم بل ہو شئی یختص بہ الانبیاء توقیرا لہم وتعزیرا کما یختص
اللہ تعالی عند ذکرہ بالتنزیہ والتقدیس والتعظیم ولا یشارکہ فیہ غیرہ کذلک یجب
تخصیص النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسائر الانبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین بالصلوٰۃ
والتسلیم ولا یشارکہ فیہ سواہم انتہی ونیز در ہمین کتاب مسطور است فہو امر لم یکن معروفا
فی الصدر الاول کما قال ابو عمران وانما احدثہ الرافضیۃ والتشیعۃ فی بعض الائمۃ
انتہی ورسیدن صلوٰۃ وسلام بصالحین غیر انبیا از ہر جا ہرگز ثابت نشدہ وآنکہ از
روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نمودہ مراد ازان رسیدن اثر سلام است
نہ رسیدن نفس سلام چنانچہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ قولہ علیہ السلام
فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض را ہمین ترجمہ فرمودہ اند
حیث قال پس بدرستی وقتیکہ بگوید بندہ این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر آن بر بندۂ
صالح کہ در زمین وآسمان است انتہی ملا علی قاری در مرقات بعد قولہ اصاب نوشتہ
فاعلہ ضمیر لک ای اصاب ثواب ہذا الدعاء او برکتہ انتہی پس ضرور است کہ ندا در
غیر نبی محظور وممنوع باشد وندائیکہ در صلوٰۃ الحاجۃ واقع شدہ نیست مگر ابقاء علی
اصلہ مثل آنکہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در وجہ خطاب در التحیات در ترجمہ مشکوٰۃ
نوشتہ وجہ خطاب با آنحضرت بجہت ابقاء این کلام است بر انچہ در اصل بود کہ در شب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت صلعم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت صلعم در جمیع
تعلیم است نیز بر همان لفظ اصل گذاشت انتهی و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در رساله مسمی
هشتم تحصیل البرکات فی بیان معنی التحیات میفرماید اگر گویند که خطاب مر حاضر را ست و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم درین مقام حاضر نیست پس توجیه این خطاب چه باشد جوابش آنست که چون درود
این کلمه در اصل یعنی در شب معراج به صیغه خطاب بود دیگر تغییرش نداده اند و بر همان اصل گذاشتند
و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصیغه خطاب
میگفتند و بعد از زمان حیاتش اینچنین میگفتند السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته نه بلفظ خطاب
انتهی و نیز شاید که لوا سطه درود باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت ایصال درود واجب
می شود ابو عیسی ترمذی در جامع خود از ابو هریره می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
رغم انف رجل ذکرت عنده و لم یصل علی و امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از حسین
بن علی می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البخیل من ذکرت عنده و لم یصل
علی بحر العلوم ملا عبد العلی در ارکان اربعه می نویسد یجب الصلوة علیه صلی الله علیه و سلم
عند ذکر لفظ یخبر عنه صلی الله علیه و سلم و سماعه و الواجب لا یترک اصلا خصوصا واجب هو
منبع الخیرات و الکرامات انتهی و در کتاب بلاغ المبین نوشته باید دانست که مرد ضعیف البصر نزد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله بجناب الهی دعا کنید تا او تعالی بصارت
من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وضو کن و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسالک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد یا نبی الله انی اتوجه بک الی ربی
فی قضاء حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی پس خدا را دعا کرد و خدا تعالی بروی بصارت
باز ارزانی فرمود درین حدیث دو طریق صحیح ست یکی اسلم از وقوع در شرک دوم سالم
ازان آسلم آنست که مخصوص بزمان حیات آنحضرت بود و ممکن ست که آن ضریر البصر قریب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد نبوی دو رکعت نماز گذارد و در دعا خود بعد از نماز

نماز بنا بسم مبارک یا نبی الله ندا کرد تا آنحضرت را بر دی ترحم آید و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم
مشفعه فی صراحت دلالت برین معنی می دارد از ینجاست که بعضی این خرق عادات را در
معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمرده اند و نیز موید این معنی ست آنکه عمل احدی
از اصحاب در حاجتی از حاجات بدین دعا منقول نشده است و همین حدیث ست که چون
صحابه بران عمل کرده اند حکم آن جاری نماند و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
دعا را علی العموم ارشاد نه کرده اند و نگفته هر را حاجتی و مصیبتی در پیش آید این ندا کند
اگر در عبارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ مفسده لازم نباید گویا سائل
بجناب او تعالی عرض میکند که سوال من از تست نه از غیر تو و آنکه پیغمبر را که نبی الرحمه
ست سوی تو متوجه میگردانم محض برای شفاعت ست پس این عرض کرده آنحضرت
را که دران حال زنده بودند و نزد او حاضر بر روی خطاب کرد و گفت ای پیغمبر خدا متوجه
میگردانم ترا بسوی پروردگار خود در قضای حاجت خاص من تا که روا کند پس
هرگاهیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض
کرد ای بار خدایا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که غریبی را از
پادشاهی گزندی رسیده بود پیش وزیر التجا آورده گفت چنین تدبیر من تعلیم کن که پادشاه
این گزند از من بردارد وزیر گفت من مزاج دان او هستم که عجز و انکسار ترا بسیار دوست دارد
تا وقتیکه تو عاجزی نخواهی کرد و التجا بجانب او نخواهی برد سفارش من در حق تو اثری نخواهد
کرد خبردار هرگاهیکه در حضور او در آئی بدیگری التجا ننمائی مگر همین محبتی که با من داری بروی
ظاهر سازی و گوئی که ای پادشاه وزیر تو که بر خود مهربان هستی و من یار او هستم باین
وسیله در حضور تو رسیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک
التجاء من آنکه ای وزیر پادشاه من روی عجز و انکسار بوسیله محبت تو می آرم
بسوی پادشاه خود در انجام مطلب خود که بر تو معلوم ست به امید آنکه پادشاه حاجت

من روا داند آنگاه در حق تو شفاعت خواهم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و رزد و گوئی
که ای بادشاه سفارش وزیر خود در حق من قبول فرما که بی اقبال تو کشود کار نا
ممکن ست پس اینمعنی بعینه همان مفهوم ست که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استسقا
که توسل بحضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه وسلم کرده بود روشن میگردد
یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طلب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش
کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدایا اول در امساک باران توسل به پیغمبر تو مینمودیم
الحال عم پیغمبر ترا وسیله گردانیدم یعنی دعا را به فرستادن باران قبول فرما که ما همه
محبان پیغمبر توایم ازینجا ثابت میشود که زندگانرا باینطریق که مذکور شد وسیله ساختن
در قبول دعاء خود ها که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست مباح ست
بلکه مسنون صحابه کرام واگر گوییم که سنت پیغمبر ست نیز روا ست زیرا که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ضریر البصر مذکور را اینطریق توسل تعلیم فرموده بود و طریق سالم از وقوع در شرک
جلی آنست که اشارة النص این کلام را مخصوص بذات پاک آنسرور صلی الله علیه وسلم دانسته
اند و ظاهر ست که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مجاز ست و اطلاق مجاز را علاقه مجازی ضرور و آن علاقه این ست که ذات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف نبوت که مؤمن به هر مومن ست مندرج در ایمان گویا
که داخل قلب هر مسلمان ست پس سائل بجناب الهی به این ندا اظهار می سازد وسیله قبولیت
دعاء من ایمان من ست به پیغمبر ازینجا ست که آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد لفظ یا محمد یا
نبی الله هم تعلیم فرموده اند لطافت اینمعنی و حقیقت این مجاز را اهل مذاق شعر خوب می
یابند حافظ شمس الدین شیرازی رحمة الله علیه میگوید ~ ای نسیم سحر آرامگه یار
کجا ست :- حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حصول مرادات
اضطرابهای تخیلی میکند و آن اضطرابی مادام که منجر بشرک نیست موجب مزید قبول میگردد

لیکن چون این تخییل عوام را کشان کشان در ورطه شرک می اندازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلاح آن فرموده اند هم در جای دیگر وهم درین حدیث چنانچه کلمه اللهم شفعه فی دلیل واضح ست برآنکه این خطاب خطاب تخییلی ست والا حاجت به این دعا نی افتاد که یا خدا یا پیغمبر را در حق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای پیغمبر در حق من شفاعت کن شخصی درین مقام بیکو گفت که ضمیر منصوب غائب در فشفعه فی عائد به پیغمبر ست اگر خطاب حقیقی در یا محمدی بود فشفع هذا النبی میگفت اگرچه درین هم مجاز ست اما ایراد ضمیر غائب صاف دلیل ست برآنکه ذکر نام آنسرور محض برای لحاظ دینی ست نه آنکه ذات پاک آنسرور صلی الله علیه وسلم مقصود بالندا باشد فالطریق الاول اسلم والنجی فتدبر انتهی عبارته ماننه پس ندا در حق غیر نبی ممنوع ومحظور ظاهر بود بدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد مغالطه این فقره عند التامل محض بیمعنی ست چه انچه ظاهرا ازان مستفاد میشود همین که از آیات مذکوره حرمت ندا عموما ثابت مگر بسبب ورود خبر ندای نبی برای رسانیدن سلام خاص ست ازان واین معنی درست نمی نشیند چرا که مجیب در مالمی مفاد آیات کفر وشرک بودن ندای غیر خدا قرار داد وخاص در عام پس ندای نبی هم در ندای مفاد آیات داخل باد بدین حاصل اینکه یک قسم شرک وکفر لندای نبی برای سلام رسانیدن ست خاص وجائز باقی اقسام شرک ناجائز وهل هذا الا جنون علاوه بران عام را هرگاه که خصوص لاحق میشود قطع ویقین باقی نمی ماند این امر در اصول مقرر ومسلم ست حسامی خوان هم میداند پس قباحتی بدتر از اول لازم شده عجب ایه مطلب مجیب آنست که اگر منادی ندای بزرگی باین اعتقاد کند که ملائکه از جانب خدا مقرر اند چون بنده ندا میکند خبر آن نزد بزرگی می رسانند پس ندا باین گمان در حق نبی اگر بدر و دست ظاهرا جائز معلوم میشود زیرا که در مامادیثوار

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة وسلام مقرر ند از هرجا صلوة وسلام خواهد
رسید او خواهند رسانید وچون این امر در غیر نبی ثابت نشده لهذا در حق ایشان ندا
بحاجات ممنوع ومحظور ست بدلیل عموم آیات در تعمیم ندای غیر الله در حاجات وندای
نبی) بدرود بقیاس وروده ازین عموم خارج ست واگر اعتقاد دارد که این بزرگ را علم
غیب حاصل ست وهر وقت که من وی را ندا میکنم می شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات
میدارد یا در عالم متصرف ست پس ندا باین اعتقاد برای هریک خواه نبی باشد خواه
ولی شرک وکفر ست وچون عام را خصوص تخصیص اصطلاحی لاحق میشود البته قطعی
نمی ماند مگر احتجاج بآن باقی ماند چنانچه در منار نوشته فان لحق العام خصوص عموم او بمجهول
لا یبقی قطعیتها لکنه لا یسقط الاحتجاج به انتهی ودر اینجا اولاً کلام در تخصیص اصطلاحی ست
چنانچه بر ناشی خوان هم پوشیده نیست وثانیاً عموم آیات در منع وحظر ندای غیر الله
ست ودر منع وحظر دلیل ظنی هم کافی ست پس لحوق خصوص قباحتی ندارد **عبارت**
مائة واگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندا می کند که من هرگاه که فلان کس را ندا میکنم وی
شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات میدارد یا در عالم متصرف ست یا شرکت تدبیر
در کارخانجات الهی میدارد پس دراینصورت شریک گردانیدن ست بخدا غیر خدا را
وبرای رفع همین احتجاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند هیچکس را در علم غیب
. قدرت مطلق وتصرف در امور عالم شریک با خدا تعالی نباید ساخت پس این قسم
ندا کردن غیر خدا را موجب کفر وشرک ست **مغالطه** حقیقت این ست که هرگاه
کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بلی اسماع خدا میشنود وعام ست که زنده باشد یا مرده
نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله در انجاح حاجات
دارد یا در عالم متصرف ست یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی دارد پس این اعتقاد
خود کفر ست وشرک اگرچه ندا نکند موقوف بر ندا کردن نیست پس قول مجیب این

قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک ست بی محل ست علاوه بران از کلام مغنی
ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من
هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند و آن شخص قدرت
مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف ست و نه شریک تدبیر در کار
خانجات الهی ست بلکه بندهٔ مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت الوهیت
نسبت بدعای من قبولیتی زائد دارد این قسم ندا کردن غیر خدا را شرک و کفر نیست
و همین صورت مطلوب سائل بود که مؤمن از ولی الله بجز این اعتقاد نمیدارد و ازین
تقسیم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام جائز نوشته ما بقی را
داخل شرک کرده داد و حالانکه این امر خلاف عبارت خودش هم هست غایت الامر
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک ست و سوای آن شرک
نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای نبی برای سلام وارد و ندای نبی برای
استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست اول مستحب
یا جائز و ثانی مباح یا ناجائز و ظاهر اثر این تغلیط آن ست که اعتقاد این فرقه چنانست
که ندا کردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب ست اموات
را گو باسماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و ابطال آن معلوم هر که دهم گرد
است لهذا آنرا در پرده وا نمود اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد از ان حکم باید کرد
شاه عبد العزیز در تفسیر سورهٔ جن می نویسد غیب نام چیزیست که از ادراک حواس
ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر بالمشاهده و بوجدان دریافت شود و اسباب
و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا ببداهت و استدلال دریافت شود و این
غیب مختلف می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب ست و عالم اصوات و نغمات
والحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب ست و پیش فرشته الم گرسنگی و تشنگی

غیب ست و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت
بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق ست مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه
و شرعیه باریتعالی در هر روز در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی ست
علی سبیل التفصیل این قسم را غیب خاص او تعالی نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس
مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران
اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی ست
که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت بخلاف اطلاع منجمین و اطبا و کاهنین و رمالان و
جفریان و فال بینان که علم ایشان ببعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات
ظنیه یا اخبار محتمله الصدق والکذب جنیان و شیاطین تخمینی و وهمی میباشد نه یقینی و
اولیا را هر چند علم الهامی یقینی ببعض حقائق ذات و صفات یا وقائع کونیه حاصل میشود
اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه ازان مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا
بران متحقق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان ست
و لهذا التکلیف عام بران متحقق نمیشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب هیچکس را نمی دهد
مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس
بشر و هم در تفسیر مذکوره می نویسد و درینجا باید دانست که صاحب کشاف بنا بر مذهب
اعتزال خود در تحت این آیت گفته ست فی هذا ابطال الکرامات لان الذی یضاف
الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی آخر ما قال لیکن با وجود ادعای دانشمندی
این حرف ازو بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نفی اطلاع بر غیب بنحویکه
رفع تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل شود از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزی دیگر ست و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را

را اگرچه اظهار غیب حاصل نیست اما اظهار غیب برایشان جائز و واقع ست الی آخر قال
و لهذا اکثری علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار شخص بر غیب و اظهار غیب بر شخص
نکرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعیه اند که تکلیف آنها عام بر مکلفین
می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر
هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیت حصر علم غیب بر لفظ رسول فرموده و رسول
اخص از نبی ست آری اطلاع بر احکام شرعیه جدیده دادن خاصه رسول ست که
در نبی یافته نمیشود و بعض از ایشان گفته اند که حصر بلاحظه قید اصالت ست یعنی
بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران ست و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل
میشود چنانچه نور قمر مستفاد ست از نور شمس و حصر حقیقی در انچه بالاصالت باشد و نفی آنچیز
از انچه در ان به تبعیت و وراثت باشد مجازی ست متعارف و مشهور در اهل تاویل
نیست و بعضی از قدمای مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ ست و
اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللها ست الی آخر ما قال
دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه ست که قبل از ظهور آن
موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح محفوظ باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد
از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب ست نه دیدن نقوش لوح باشد
و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد سوم آنکه
اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش نیز از بعض اولیا متواتر منقول ست پس
اختصاص حصر صحیح نخواهد بود الخ هدایه فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد ست
لیکن چون ندای غیر الله دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط برای غیر خدا می دارد لهذا
ندای غیر الله از جهت مشعر بودن باعتقاد مذکور شرک شده نه فی نفسه درینحال اگرچه
فیما بینه و بین الله در صورت عدم اعتقاد این حکم باشد مگر ظاهر شریعت مقتضی

همین حکم ست یعنی ندای غائب شرک لغیره ست و ندائیکه بعدم اعتقاد حاضر و ناظر بودن غیر
الله بود آنرا خود مجیب ممنوع و محظور نوشته که موهم شرک و کفر ست و چون برای نبی رسیدن
درود و سلام ثابت ست لهذا ندا برای نبی بدرود جائز ست و سماع موتی ندای احیا را باسماع
خدا ممکن ست و داخل علم غیب نیست مگر این اسماع بخبری معتمد بر آخیر انبیا بثبوت نرسید پس
ندای غائب بر احتمال صرف چگونه درست باشد و آنکه معترض اشارتی کرده که در زنده هم
سماع موقوف بر سماع خداست حق ست مگر در زنده و مرده فرق همین ست که سماع در حیات بقوت
موجوده است و بعد موت بابداع قوت غیر موجوده است و مردمان زمان ما که ندای اولیاء الله
میکنند همین اعتقاد دارند که هرگاه ما ندای ایشان میکنیم ایشان می شنوند و علم محیط دارند پس
بر کلمات ایشان حکم شرک و کفر کردن درست ست ازینجاست که در بحر الرائق شرح کنز الدقائق
مرقوم ست لو تزوج بشهادة الله و رسوله لا ینعقد النکاح و یکفر لاعتقاده ان النبی صلی الله
علیه و سلم یعلم الغیب انتهی همچنین ست در عینی و قاضیخان و عالمگیری و مختار الفتاوی و
مجیب القلوب و عقائد سنیه و غیرها من کتب الفقه و آنکه معترض از فتح العزیز معنی غیب بیان
کرده در نقل عبارتش تعرضی عجیب کرده که از ما قبل و ما بعد و در میان عبارتی که مخالف
مدعای خود یافته حذف ساخته و جملهای موافقه را نقل نموده اول در تفسیر این عبارت ست
عالم الغیب ست و غیر این را این علم نیست زیرا که غیب نام چیزیست الخ و در آخر بعد قوله
متحقق نمی شود این عبارت ست خود هم در تحصیل یقین بآن و اعتماد بران محتاج بشواهد
کتاب و سنت که اقسام وحی اند می شوند پس اظهار غیب هیچکس را نمیدهد الا من ارتضی
من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد
مثل حضرت جبرئیل و خواه از جنس بشر مثل محمد و موسی و عیسی علیهم الصلوة والسلام که او را
بنهایت بعضی غیوب خود می فرماید تا آن غیوب را بمکلفین رسانند و پیش پسش فرشتگان را ازوی
بکلی فرو می نماید تا احتمال خطا و نا راستی اصلا پیرامون آن نگردد و عامه مکلفین که بدیدن

معجزه تصدیق رسول بشری نموده باشند و در وحی بر زیاده بر آن اعتماد نموده در غلط نیفتند
و در راه حق گم نکنند و لهذا در انزال وحی احتیاط بلیغ بکار می برد انتهی و بعد قوله درین کلام
خلطهاست این عبارت ست زیرا که اول اطلاع بر لوح بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش آن
بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبر را بوده باشد بلکه در اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت
اسرافیل ع مروی ست و ثابت ست و حضرت اسرافیل رسول نمی شدند دوم آنکه مراد از
اطلاع الخ و بعد قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت ست و مع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ نا موافق سیاق
و سیاق آیت اصلا مناسب نمی افتد فالوجه ما تقدم فی التفسیر انتهی در تفسیر بیضاوی نوشته
والغیب مصدر وصف به للمبالغة کالشهادة فی قوله تعالی عالم الغیب والشهادة و العرب
یسمی المطمئن من الارض والخمصة التی تلی الکلیة غیبا او فیعل خفف کقیل والمراد به الخفی الذی
لا یدرکه الحس ولا یقتضیه بداهة العقل وهو قسمان قسم لا دلیل علیه وهو المعنی بقوله تعالی و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وقسم نصب علیه دلیل کالصانع وصفاته والیوم الآخر
واحواله وهو المراد فی الآیة انتهی و در تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه قل لا املک لنفسی نفعا ولا
ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر می نویسد المسئلة الثانیة اعلم
ان القوم لما طلبوه بالاخبار عن الغیب وطلبوه باعطاء الاموال الکثیرة والدولة العظیمة ذکر ان
قدرته قاصرة وعلمه قلیل و القدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله انتهی و در تفسیر نیشاپوری
می نویسد ثم امر بتنبیه باظهار ذلة العبودیة حتی لا ینسب الیه نقص لا یعاب من قبل عدم علم الغیب
فقال قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله وفیه ان قدرته قاصرة وعلمه قلیل و
کل من کان عبدا کان کذلک والقدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله تعالی قال الکلبی
ان اهل مکة قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالسعر الرخیص قبل ان یغلو فنشتری فنربح و
بالارض التی ترید ان تجدب فنرتحل عنها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الآیة فالمراد
بالخیر فی قوله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر هو جلب منافع الدنیا خیرها ان

الحسب والارباب وانا كساب وقيل المراد ما يتصل بامر الدين يعني ولو كنت اعلم الغيب
لكنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق تؤثر في هذا ولا يؤثر في ذاك فكيف اشتغل
بدعوة هذا دون ذاك ان انا الا عبد مرسل للنذارة والبشارة ومالي ان اعلم الغيب
انتهى و خبر دار گردانیدن خدا جنه و ملائکه را از فرمودن رسول مستفاد است بخلاف شنوانیدن
ندای مستمدین که از کلام خدا و رسول هرگز مستفاد نشده و پس این را قیاس کردن بر آن
محض باطل است باقی ماند درینجا شبهه مخالفین باینکه درینجا دعا بمعنی عبادت است نه بمعنی ندا
پس تحقیق آن اینست که امام راغب در مفردات نوشته الدعاء کالنداء انتهى و در قاموس
نوشته الدعاء هو الرغبة الى الله انتهى و در صراح نوشته دعا بالضم والمد ادعیه ج
خواندن انتهى و در رشیدی نوشته دعا بمعنی خواستن حاجت از خدا تعالی است و محمود
عینی شارح بخاری در کتاب الدعوات نوشته الدعوات جمع دعوة بفتح الدال ودر رواية
الدعاء يقال دعوت الله اي سألته والدعاء واحد الادعية والدعاء على الشيء الحث على
فعله و دعوت فلانا اي سألته ويطلق ايضا على رحمة القدرة لقوله تعالى ليس له دعوة
في الدنيا ولا في الآخرة ويطلق على العبادة ايضا ويطلق ايضا على التسمية لقوله عز وجل لا تجعلوا
دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا وقال الراغب الدعاء والنداء واحد لكن الدعاء قد يقال
اذا قيل يا او يا ونحو ذلك من غير ان يضم اليه الاسم والدعاء لا يكاد يقال الا اذا كان معه الاسم
يا فلان قوله تعالى ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون
جهنم داخرين الآية ويقال هو الدعاء والذكر والسؤال وقالت طائفة الافضل ترك الدعاء
والاستسلام للقضاء واجابوا عن الآية بان آخرها دل على ان المراد بالدعاء العبادة
لقوله ان الذين يستكبرون عن عبادتي الآية واستدلوا بحديث النعمان بن بشير عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الدعاء هو العبادة ثم قرأ وقال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين
يستكبرون عن عبادتي الآية اخرجه الاربعة وصححه الحاكم والترمذي وشذت طائفة

فقالوا المراد بالدعاء في الآية ترك الذنوب وقال اصحاب الجمهور ان الدعاء من اعظم العبادة فهو
كالحديث الآخر الحج عرفة اي معظم الحج وركنه الاكبر ويؤيده ما رواه الترمذي من حديث انس
رفعه الدعاء مخ العبادة وقد تواترت الآثار من النبي صلى الله عليه وسلم بالترغيب بالدعاء
والحث عليه كحديث ابي هريرة رفعه ليس شيء اكرم على الله من الدعاء انتهى مختصرا و در تفسير [illegible]
تحت آية كريمة اجيب دعوة الداع نوشته اعلم ان الدعاء مصدر دعوت ادعو وقد تكون
اسما تقول سمعت دعاء كما تقول سمعت صوتا وحقيقة الدعاء استدعاء العبد ربه
جل جلاله العناية والاستمداد والمعونة وقال جمهور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقامات
العبودية وانه من شعائر الصالحين ودأب الانبياء والمرسلين والقرآن ناطق بصحته عن الصديقين
والاحاديث مشحونة بالادعية المأثورة بحيث لا مساغ للانكار ولا مجال للعناد وقيل الدعاء
في الآية هو العبادة لما روى عن النعمان بن بشير ان رسول الله صلعم قال الدعاء هو العبادة وقرأ
وقال ادعوني استجب لكم انتهى امام راغب در مفردات نوشته دعوته اذا سألته واستغثته قال الله
ادع لنا ربك اي سله قال تعالى قل أرأيتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله
تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون تنبيها على انكم اذا اصابتكم شدة لم تفزعوا الا اليه
وادعوه خوفا وطمعا وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين واذا مس الانسان
ضر دعا ربه منيبا اليه واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك
ولا يضرك وقال الله تعالى لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا هو ان يقول
يا لهفاه يا حسرتاه ونحو ذلك من الفاظ التأسف والدعاء الى الشيء الحث على قصده
قال تعالى رب السجن احب الي مما يدعونني اليه قال والله يدعو الى دار السلام وقال يا قوم
اني ادعوكم الى النجاة وتدعونني الى النار انتهى و در مدارك نوشته النداء ما يسمع الا [illegible]
قد لا يسمع وقد لا يسمع انتهى در تفسير بيضاوي مينويسد واذا مسكم الضر في البحر خوف الغرق
ضل من تدعون ذهب عن خواطركم من تدعونه في حوادثكم الا اياه وحده فانكم حينئذ لا [illegible]

بما لكم سواء ربما تدعون لكشفه الا اياه او صل كل من تعبدونه من اعانتكم الا الله انتهى
ودر نیشاپوری می نویسد وان تدعوهم الى الهدى لا يتبعوكم ويجوز ان يكون المراد
ان يطلبوا منهم كما يطلبون من الله الخير لا يتبعوكم الى مرادكم وطلبكم ولا يجيبكم كما يجيبكم
الله بدليل قوله فيما بعده فادعوهم فليستجيبوا لكم ثم قوى هذا الكلام بقوله سواء عليكم ادعوتموهم
ام انتم صامتون لان هؤلاء المشركين اذا وقعوا في مهم ومعضلة تضرعوا الى تلك
الاصنام واذا لم يحدث تلك الواقعة بقوا ساكتين صامتين انتهى ملخصا ودر مدارك در سوره انعام نوشته
اغير الله تدعون اى تخصون آلهتكم بالدعوة فيما هو عادتكم اذا اصابكم ضر ام تدعون الله
دونها ان كنتم صادقين في ان الاصنام آلهة فادعوه لتخلصكم بل اياه تدعون بل تخصونه
بالدعاء دون الآلهة فيكشف ما تدعون اليه اى ما تدعونه الى كشفه ان شاء ان يتفضل
عليكم انتهى ودر تفسير كبير تحت آيه كريمه ادعوا ربكم تضرعا وخفية مى نويسد انه تعالى ذكر الآية الدالة
على القدرة والحكمة والرحمة وعين هذا ثم التكليف المتوجه الى تحصيل المعارف النفسانية و
العلوم الحقيقية تبعه بذكر الاعمال اللائقة بتلك المعارف وهو الكمال بالدعاء والتضرع قال
الدعاء مخ العبادة فقال ادعوا ربكم تضرعا وخفية وفي الآية مسائل المسئلة الاولى ادعوا ربكم
فيه قولان قال بعضهم اعبدوا وقال الآخرون بالاول والقول الثاني هو الاظهر لان الدعاء
مغايرة للعبادة الدعاء يفيد معرفة ذلة العبودية وعزة الربوبية وهذا هو المقصد الاعلى الاشرف
من جميع العبادات والمسئلة الثانية في تقرير شرائط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء
ان يصير العبد مشاهد الحاجة نفسه ومشاهدا لكون مولاه موصوفا بهذا الكمال العلم والقدرة
والرحمة وكل هذه المعاني دخلت تحت قوله ادعوا ربكم تضرعا وخفية انتهى ملخصه ودر تفسير
حسيني مرقوم ست له دعوة الحق مر خدا است خواندن بحق كه كلمه لا اله الا الله است يا مر و
مر اورا است دعوة مجابة يعني چون بخوانندش اجابت كند
انكه بعبادت او خوانند يا اورا است دعوة مجابة يعني چون بخوانندش اجابت كند
والذين يدعون وآنانرا كه ميخوانند من دونه بجز وى لا يستجيبون لهم بشيء كه استجابت

کردن نمی‌توانستند برای ایشان بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر چون اجابت کسی
که بگشاده باشد هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب یعنی تشنه بر سر چاهی رسد و
با او دلو و رسن نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آنرا
میطلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو ببالغه و نیست آب رسنده بدهن او و ما دعاء
الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نومیدی
و ضایع بودن انتهی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد و المراد انه سبحانه یدعی فیستجیب
للدعوة اذا اراد فهو حقیق بان یوجه الیه الدعاء لا لغی دعوته من الجذب و النفع بخلاف ما لا
فائدة فی دعائه و عن ابن عباس دعوة الحق قول لا اله الا الله و قیل الدعوة العبادة و الذین
یدعون من دونه ای الالهة الذین یدعوهم او یعبدهم الکفار من دون الله لا یستجیبون لهم
بشیء الا استجابة کاستجابة الماء من بسط یدیه الیه یطلب منه ان یبلغ فاه و الماء جماد لا
یشعر به انتهی و در جلالین مرقوم ست و ما دعاء الکافرین عبادتهم الاصنام او حقیقة الدعاء
الا فی ضلال ضیاع انتهی و در تفسیر حسینی مرقوم ست و من اضل و کیست گمراه تر ممن یدعو
از کسیکه بخواند و بپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند
دعای او را الی یوم القیامة تا روز رستخیز و هم و بتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان
مر ایشان را غافلون بیخبرند انتهی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه قل من ینجیکم من
ظلمات الآیة می نویسد و المراد ان الانسان عند حصول هذه الشواهد یاتی بامور احدها
الدعاء و الثانی التضرع و الثالث الاخلاص بالقلب و هو معنی خفیة و الزام الشکر انتهی
غرض معنی حقیقی دعا ندا است و گاه بمعنی عبادت و ندا مستعمل میشود و آنکه بعضی مفسرین در
بعض مقامات دعا را به عبادت تفسیر کرده اند سرش این نیست که ندا باستعانت و طلب
حاجت از اماکن بعیده نیز نوعی از عبادت ست چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة می نویسد قال بعض العلماء الدعاء فیها بمعنی العبادة لتلازم

التکرار والانقیاد علی الاصل والحق ان الدعاء نوع من انواع العبادة کما هی مقصور ولفظ من دون
الله در چند اعتبار اللورود باصنام تفسیر نموده اند مگر چون لفظ من دون الله عام است لهذا
بموجب قاعده اصول العبرة بعموم الالفاظ لا بخصوص الموارد بر عموم باقی خواهد ماند در بیضاوی
نوشته قل ادعوا الذین زعمتم انها آلهة من دونه کالملائکة والمسیح وعزیر انتهی و علی هذا القیاس
صاحب جلالین الذین هم بالجمع من دون الله بغیر الله تفسیر میکنند و نیز کفار را از دعای اصنام و
دعای احجار مقصود نبود بلکه غرض ایشان دعای اصحاب صور بود والحاصل عموم لفظ
دعا و من دون الله در آیات دلالت دارد بر محظور و ممنوع بودن ندای اموات غائبات پس
حمل این آیات بر شرک بودن ندای اموات غائبات در طلب حاجات مخالف تفاسیر
نیست بلکه موافق است و تفسیر کردن ایشان بعبادت از آن است که ندا باین طور نیز
قسمی از عبادت است پس تفسیر دعا به ندا تحریف فهمیدن از جهالت است عبارت
ماتم واما احادیث پس از آن جمله این است قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد
فقال دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین و نیز در حدیث شریف عن عائشة رضی الله
عنها قالت من اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی ان الله عنده
علم الساعة الآیة فقد اعظم الفریة کذا فی المسلم وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والله لا ادری والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم کذا فی المشکوة و دیگر
احادیث مؤیده احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما فقهی پس
این است ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله احیانا وذکر الحنفیة
فیه تصریحا بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم
من فی السموات والارض الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الاکبر لملا علی قاری قال فی البزازیة
وغیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر کذا قال الشیخ فخر الدین
ابو سعید عثمان الجیانی بن سلیمان الحنفی فی رسالته ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور

دون الله واعتقد بذلك کفر کذا فی البحر الرائق **مغالطه** بر کسیکه گونه فهم داشته
باشد ظاهر است که حاصل این احادیث و روایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا
و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا و دعوی مجیب که بران این احادیث و روایات سند
آورده چیزی دیگر یعنی ندا پس **ما صلی مجیب** این هست که جهال ابتقدیر بدانند که مسئله از آیت
و حدیث و فقه نوشته هست حالانکه محض بی اصل نوشته هست و هر گاهیکه در جواب
سوالیکه بالای این سوال و جواب نوشته عرض اعمال احیا بر اموات و دعاء اموات برای احیا
تسلیم نموده بنابر استبعاد جواز ندا وجهی نمانده و اثبات جواز ندا در بحثه مستمد بتفصیل گذشت
از انجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات را چه قدر ستوده و در رساله
ندائیه که منبع تحقیق این مسئله گردیده **هدایه** بر هر ذی عقل پوشیده نیست که این احادیث
و روایات فقهیه بر شرک بودن ندای اموات غائبات دلالت صریحه دارند زیرا که بغیر اعتقاد
ثبوت علم غیب و حصول علم محیط برای ایشان ندا باستعانت معنی ندارد پس بطلب
حاجات ندا کردن ایشانرا مشعر بعقیده اثبات علم غیب است و حدیث عرض اعمال بجمیع اموات
منظور فیه نیست و بر تقدیر منظور فیه بودنش نیز عرض بتفصیل هر وقت ثابت نمی شود
پس بهیچ جواز ندا از بس مستبعد است و مولوی رفیع الدین صاحب ندای عاشقانه را نوشته
اند نه ندای استمداد یه الخ پس استناد بکلام شان در جواز ندای استمدادی محض نادانی است
سوال اذان بر قبر دادن بعد دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان
دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت
نیست بموجب روایت کتب فقه مکروه می باشد و عبارة الکتاب هکذا یکره عند القبر مالم
یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء عنده قائما کذا فی فتح القدیر
و البحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیریه **مغالطه** اول تمام کلام
را باید دید و بعد از ان معنی آن باید فهمید پس از ان اگر بدلالت مطابقه صریحه منصوصه

منطبق باشد بر مسئله تا الوقت نوشتن جواب مضائقه ندارد مثلاً در جواب نوشت
که مکروه است روایات فقهی آنچنان می آورد که در حکم کراهت اذان مصرح می بود نه اینکه
عبارت را بحذف و تصرف نقل نمود و بمعنیش نرسیده نادیده و دانسته برای تغلیط عوام
بر محل بیگانه کشان کشان برده راست نمودن از شان مفتی بعید ست این مسئله اصل از
فتح القدیر ست دیگران که نام شمرده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر
اینست ویکره النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی فکلما لم یعهد من السنة والمعهود
منها لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما کما کان یفعل صلی الله علیه وسلم فی الخروج الی
البقیع ویقول السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون اسأل الله لی ولکم
العافیة واختلف فی اجلاس القاری لیقرء عند القبر والمختار عدم الکراهة اصل مذهب
این طائفه آنکه بر قبر رفته بجز السلام علیکم دار قوم مومنین بحسب ذکر و کلام جائز ندانند
وحقیقت اینست که دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بوجه خضوع و بمعنی ذکر هم می آید و اینجا
مراد از دعا ذکر ست و هم ظاهر گردید که مراد ابن همام نه آنست که مجیب ترا شنیده که مخالف
جمهور و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خود شد بگردد و مقصود ابن
همام این ست که خواب کردن و قضاء حاجت نمودن بر قبر و همچنین آنچه معهود سنت نیست مکروه
که در آن توهین قبر ست و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبور تعظیم انتهی ملخصه هدایه مبدا این تغلیط فحیم تفسیر دعا و زیارت بذکر
و تعظیم ست سبحان الله این تفسیر ست غریب و امر یست عجیب باشاید تا اینندم ذهن
کدامی از فقها باین مدعا رسیده باشد و بر چنین امر حضرت معترض جرأت کسی نیفتد که
باصل مطلب کتاب پی نبرد و تاویلات بعیده بل متضاده پیش آرد آری هه خوبی برا
بهانه البسیار ه کلام ابن همام با علی نداندامیکند که مرادش غیر مراد معترض ست چه حل
رسول نبود مگر دعا و زیارت بهمین معنی عرفی چنانچه قوله کما کان یفعل صلی الله علیه

وسلم دلیلی ست روشن بران وقوله واختلف فی اجلاس القاری موید ست بر انیمعنی که
موجب اختلاف قراءت قرآن نیست مگر غیر معهودیت ازهمین جاست انچه صاحب نصاب
الاحتساب گفته که اتخاذ القاری عند القبر بدعة وقراءة قرآن عند القبر که در بعض
روایات آمده آنهم حکماً دعاست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصود می باشد همچنان
از قراءة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن برای
اعلام ست نه برای ایصال وانکه در گوش مولود ثابت شده دران هم نوعی از اعلام
ست وشیر میگوییم که اذان عند القبر بمعنی لغوی وشرعی هردو زیست نمی آید چه اذان در
لغت بمعنی دانانیدن وخبر کردن ودر شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص ست
کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه ودر اذان عند القبر هردو معنی
مفقود پس اذان نزد قبر اصلی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام ذکر
ست تاهم مطلب مجیب از دست نخواهد رفت زیراکه اذان بر قبر از دو حال بیرون نباشد
یا از معهودات ست یا از غیر معهودات امر اول محتاج دلیل ست من ادعی به فعلیه البیان
پس باقی نماند مگر شق ثانی وآن غیر معهود ست وآن مامور بکراهت ست درینصورت
نیز اذان بر قبر مکروه باشد زیراکه از ذکر معهود خارج ست وغرض قسطلانی آنست که
تلقیم وتسریج وغیرهما تعظیم نیست چنانکه جهال گمان برند بلکه زیارت قبور تعظیم ست
فماظنک بماظن المعترض امر یکه بلفظ حذف وتصرف مرعی ست بر عدم تعمق فهم معنی کذا مبنی
ست علاوه ازین در عبارت عالمگیری وعبارت منقوله جواب تغایر حرفی نیست من شاء و
فلیطابق بینهما وحدیث جابر رضی الله عنه درحال قبر سعد بن معاذ دلالتی بل اشارتی
بر جواز اذان ندارد که جز تکبیر وتسبیح از ان مفهوم نمی شود وآنهم محتمل ست که بجهت تعجب استغراب
از مشاهده حال سعد بن معاذ باشد کما صرح به الشیخ عبد الحق رحمة الله علیه ودر شرح مشکوة
ملا علی قاری مرقوم ست سبح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکثر التسبیح کان للتعجب او

للتنزيه لارادة تنزيهه تعالى من ان يظلم احدا انتهى رأيت ابن حجر قال ومناسبة التسبيح
بمشاهدة التضييق على هذا العبد الصالح ظاهرة اولتشهو ذلك يستحضر الانسان مقام
جلال الله وعظمته وانه يفعل ما يشاء ولمن يشاء وهذا المقام مناسبة التنزيه لانه مقام العزة
الكبرى المقتضية لذلك التنزه فتامله فسبحنا اي سبحنا طويلا قيد للفعلين اي زمانا او
تسبيحا طويلا يعني كثيرا ثم كبر وكل التكبيران بعد التفريج فكبرنا اي عقب تكبيره اقتداء به
ابن حجر ولم يقل هنا طويلا اما للاكتفاء بذكره اولا ولانه هنا لم يطول لانه انما كبر عند وقوع التفريج
عن سعد وهذا هو منشاء من قال ان التكبير يغلب ذكره عند مشاهدة الامر الباهر انتهى وازان قبر را
بعض شافعيه مسنون گفته بودند ابن حجر در شرح عباب برد قول ايشان پرداخته وخير
رملى در حاشيه بحر ميگويد وقد رأيت في كتب الشافعية انه قد يسن الاذان لغير الصلوة كالاذان في اذن
المولود والمهموم والمفزوع والغضبان ومن ساء خلقه من انسان او بهيمة وعند مزدحم الجيش
وعند الحريق قيل وعند انزال الميت القبر قياسا على اول خروجه من الدنيا لكن رده ابن حجر في
شرح العباب درر البحار مى نويسد من البدع التي شاعت في بلاد الهند الاذان على
القبر بعد الدفن انتهى ودر توشيح شرح تنقيح المحمود البلخي مرقوم است ما في الاثور ان الاذان
على القبور ليس بشئ انتهى وانكه معترض حديث ابي هريره از مشكوة براى نفى اختصاص
مشروعيت اذان آورده آنهم بوقت نماز است شايد معترض از لفظ مطلقا كه در عبارت
ملا على قارى واقع بود ايمعنى فهميده است وغرض ملا على قارى آن است كه اين فضل
اذان يا براى موذن است يا براى مجيب يا براى هردو **سوال** معانقه كردن
نمازيان روز عيد جائز است يا گناه كدام گناه **جواب** معانقه براى قدوم مسافر در
حديث ثابت شده چنانچه در مشكوة شريف موجود است ونهى هم آمده آن حديث هم در
مشكوة مذكور است وتخصيص روز عيد از حديث شريف ثابت نشده موافق قياس
عقيب عصر وفجر كه سابق مذكور شد مكروه خواهد بود والله اعلم بالصواب **مغالطه**

ندعار مجیب از حصر ثبوت معانقه در قدوم ست پس آن محض غلط بی قدوم از سفر هم ثابت
پس تخصیص معانقه بقدوم باطل شد وانچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف
ثابت نشده میگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد سنت و مستحب میگردید و نهی
آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعده
گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و فجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود فقط درینجا
از اصل مخترعه خود فراموش کرد که صرف ثابت نشدن را باعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج
قیاس شد و در تعیین علیه غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم
غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نگردید انتهی ملخصاً **هدایه** اولا چون از تخصیص
شیء بذکر نفی ما عداه لازم نمی آید حصر ثبوت معانقه در قدوم چگونه از کلام مجیب پیدا
شود در توضیح نوشته تخصیص الشئ باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه انتهی و لو فرضنا که
تخصیص شیء مفید نفی ما عدا است از کلام شیخ هم حصر معانقه بقدوم مسافر پیدا است
در مشکوة مذکور ست عن عائشة قالت قدم زید بن حارثة المدینة ورسول الله صلی الله
علیه وسلم فی بیتی فاتاه فقرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه والله ما رأیته
عریانا قبله ولا بعده فاعتنقه وقبله رواه الترمذی شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در تحت
همین حدیث میفرماید مختار مذهب همین ست که معانقه وتقبیل در قدوم از سفر جائز ست
بی کراهت انتهی ثانیا میگویم که معانقه در غیر قدوم مکروه ست چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی
در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه ویقبله قال لا قال
فیأخذه ویصافحه قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته والمعانقة وتقبیل الوجه
لغیر القادم من سفر ونحوه مکروهان ودر اذکار نوشته اما المعانقة وتقبیل الوجه لغیر الطفل و
لغیر القادم من سفر ونحوه فمکروهان نص علی کراهتهما ابو محمد البغوی وغیره من اصحابنا ویدل علی

الکراهیة مارویناه فی کتاب الترمذی وابن ماجة عن انس رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله
صلعم الرجل منا یلقی اخاه وصدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه ویقبله قال صلعم لا قال فیاخذ بیده
ویصافحه قال نعم قال الترمذی حدیث حسن انتهی ودر طیبی شرح مشکوة می نویسد والمعانقة و
تقبیل الوجه لغیر القادم من سفر ونحوه مکروهان صرح به البغوی وغیره ملا علی قاری در شرح مشکوة
تحت همین حدیث می نویسد المعانقة وتقبیل الوجه لغیر القادم مکروهان صرح به البغوی وغیره
ودر فتاوی قاضیخان نوشته یکره المعانقة وهمچنین ست در بعض شروح دیگر وانچه در حال غیر قدوم
ثابت شده یا وقوعش قبل از نهی ست یا مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بود کما صرح به بعض
الشراح ومکروه بودن مصافحه بتخصیص عید در کتب حنفیه مصرح ست چنانچه در محیط می نویسد
یکره ان یصافح الرجل بعد اداء صلوة العید فی کل حال لان الصحابة ما صافحوا وهو سنة الروافض
انتهی ودر خلاصة الفقه می نویسد مصافحه کردن بعد از نماز گذاردن عید مکروه ست بدرستیکه
یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نکرده اند پس بدعتست ونیز سنت رافضیان ست کذا فی
الملتقط والناصری والکافی وحاشیه مصابیح انتهی وثابت نشدن نیز دلیل کراهت فعل ست
واکثر فقها باینطور استدلال کرده اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواهد آمد **عبارت**
اربعین اما تلقین میت بعد از موت پس دران اقاویل علما ست در ظاهر روایه
انست که تلقین نکند ودر بعضی روایات آمده است که نزدیک نزع ونزدیک دفن هر دو
تلقین کند چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم ست واما بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر
الروایة کذا فی العینی شرح الهدایة ومعراج الدرایة ونحن نعمل بهما عند الموت وعند الدفن کذا
فی المضمرات انتهی **مغالطه** اکتفا بر نقل اختلاف شان مفتی نیست ونه ازان سائل
را منفعتی ورنه همین یک جواب برای جمله مسائل فروعیه کفایت میکند بلکه تفتیش وتحقیق
کند که متنازع ومعمول علیه وراجح چیست بعد ازان جواب بنویسد وکتابیکه ازان نقل میکند
وحواله او میدهد مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب

نه

نقل نموده‌اند و آن که ذکر کرده باشد و آنرا اختیار نموده باشد و آن هم تصرف حال انیست که عجیب عبارت عالمگیری را بزیادت کردن لفظ فی در فقره و فی معراج الدرایة بمطلب خود راست نمود گویا مطلب عالمگیری این ست که تلقین کرده شود نزد ما در ظاهر روایت همچنان ست در عینی پس قول اول ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر الروایت از عینی و معراج الدرایه نقل کرده و آن را قابل عمل ندانسته بطریق تعریض میگویند ما عمل میکنیم بهر دو تلقین نزد موت و نزد دفن همچنان ست در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل بهر دو تلقین پس سبکه استناد کند بعالمگیری او را می باید نوشت عمل بهر دو تلقین در جواب و الطف این ست که این فقره را خود عینی هم خود نقل نکرده است بلکه از شرح ذخیره نقل کرده بشرح و بسط رد نموده الخ **هدایه** از اکتفا بر صرف نقل اختلاف غرض مجیب الکنست که هرگاه مستفتی را معلوم شود که حکمی در ظاهر الروایة ست و خلافش در غیر آن پس حاجت بیان ترجیح نخواهد ماند زیرا که عمل بظاهر الروایة اقوی ست به نسبت بغیر ظاهر الروایة و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشده و احادیثیکه درین باب آمده همه مجروح اند کما صرح به شراح کتب الاحادیث و اعتراض بزیادت لفظ فی مبنی بر وهم فاسد معترض ست در چند نسخ اربعین که از انجمله نسخه مطبوعه کلکته و لکهنو و دو نسخه قلمی نزد فقیر موجود لفظ فی مکتوب نیست در کفایه شرح هدایه مرقوم ست قوله والمراد الذی قرب من الموت هو تسمیة الشئ باسم ما یؤول الیه کقوله تعالی انی ارانی اعصر خمرا ای عنبا و قوله صلی الله علیه وسلم عش ما شئت فانک میت و من قتل قتیلا فله سلبه و قیل هو یجری علی حقیقته و هو قول الشافعی رح لانه تعالی یحییه انتهی و در سبیل النجاح ناقلا عن شرح المصابیح للسید الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم للندب والاستحباب والتلقین العرض و هو ان یقال عند المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم والمراد بموتاکم المحتضرون مجاز من باب ما یؤول و فیه تنبیه علی ان یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت

وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تحمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وبه قال الشافعی واصحابه انتهی و در ظهیریه و ذخیرة الفقهای نویسد جوز بعض المشائخ التلقین بعد الدفن ولا اراه یفعل انتهی و در سراجیه می نویسد تلقین المیت عند اکثر مشائخنا لیس بشئ و عند الشافعی سنة انتهی و در سراج وهاج شرح قدوری ناقلا عن المعراج می نویسد واما التلقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة انتهی و در ذخیرة العقبی می نویسد وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة وقیل ان کان موته علی الایمان فهو مستغن عن التلقین والا فلا ینتفع به انتهی و در برجندی می نویسد ولا یلقن بعد الدفن عندنا و عند الشافعی یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذهب اهل السنة والاول مذهب المعتزلة لکنا نقول ان کان مومنا فلا حاجة الیه وان کان کافرا لا ینفعه التلقین انتهی و در فتاوی جامع الروایات نوشته در عقائد الاسلام آورده است که تلقین میت بعد دفن میکنند نزدیک امام شافعی نفع نیست زیرا که اگر با ایمان رفته است خود فرشتگان را جواب تلقین وانچه کلمه حق ست خواهد گفت وگرنه تلقین چه فائده کند انتهی و همچنین در کافی نیز نوشته و در جامع الرموز ناقلا عن الجواهر گفته وانما خص التلقین بالمحتضر لان تلقین المیت لم یخبر عند الائمة الثلثة وغیرهم من اصحابنا وعلیه فتوی ائمة بلخ و بخاری انتهی و در مجمع البحرین نوشته وتلقینه الانسان ای حال کونه محتضرا لا بعد التلحید یعنی قال الشافعی رح یلقن بعد الدفن لقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله ولنا ان الاحتضار فی وقت تعرض فیه الشیطان نعوذ بالله لفساد اعتقاده فیحتاج الی تذکره والمراد من قوله لقنوا موتاکم من یقرب الی الموت مجازا انتهی و سید احمد طحطاوی در حاشیه در مختار می نویسد قال فی النهر واختلفوا فی تلقینه بعد الموت فقیل یلقن لظاهر قوله علیه الصلوة والسلام لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله وقیل

لا یلقن وہو ظاہر الروایۃ اذا المراد بہ تا لکم فی الحدیث من قرب من الموت انتہی و ہمچنین در زیلعی نیز
مرقوم ست و در تنویر الابصار متن در مختار نوشتہ لا یلقن بعد تلحیدہ انتہی پس آنچہ مذکور شد
خلاصہ اش آنکہ در ظاہر الروایۃ و نزد امام ابیحنیفہ و امام مالک و امام احمد بن حنبل و دیگر ائمہ
حنفیہ تلقین بعد موت غیر جائز ست و فتوی ائمہ بلخ و بخاری برہمین ست و بعضی علمای شافعیہ
عدم جواز تلقین را مذہب معتزلہ زعم کردہ اند و آن محض غلط ست و کلام صاحب کفایہ و شارح
مصابیح و مؤلف ظہیریہ و صاحب جیرۃ الفقہا و جامع سراجیہ و مصنف معراج الدرایہ و شارح
قدوری و مصنف ذخیرۃ العقبی و ملا علی برجندی و ابو البرکات نسفی و صاحب جواہر و مؤلف
جامع الروایات و صاحب عقائد الاسلام و مصنف و شارح مجمع البحرین و صاحب نہر الفائق
و سید احمد طحطاوی و فخر الدین زیلعی مشعر بہ ترجیح ہمین قول ست پس در این مسئلہ کہ از ائمہ ثلثہ و
دیگر اصحاب ابیحنیفہ منقول باشد و ائمہ بلخ و بخاری فتوی ہم بران دادہ باشند و در ظاہر الروایۃ نیز ہمان
حکم باشد و ہمہ اصح متون نیز ہمان را اختیار کردہ باشند بچہ طور بمقام کلام باشد و بر قول کسی دیگر
چگونہ اعتماد کردہ آید و این اکابر را کہ از تلقین بعد دفن منع کردہ اند نسبت اعتزال کردن و
کوہستانی گفتن جز ابلہان بدآئین کار دیگری نیست **سوال** زیارت قبور زنان را جائز
ہمچنانچہ مردان را جائز شدہ ست یا نہ **جواب** زیارت قبور مردان را جائز ست بشرطیکہ
موافق سنت باشد نہ زنان را و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروہ تحریمی ست چنانچہ
در مستملی مرقوم ست ویستحب زیارۃ القبور للرجال وتکرہ للنساء و در کتاب مجالس واعظیہ
می نویسید واما النساء فلا یحل لہن ان یخرجن الی المقابر لما روی عن ابی ہریرۃ انہ علیہ السلام
قال لعن اللہ زوارات القبور وعن ابن عباس قال لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
زائرات القبور والمتخذین علیہا المساجد والسرج کذا فی المشکوۃ و در نصاب الاحتساب
آمدہ کہ سئل القاضی عن جواز خروج النساء الی المقابر فقال لا تسأل عن الجواز والفساد فی مثل ہذا وانما تسأل
عن مقدار ما یلحقہا من اللعن واعلم انہا کلما نوت الخروج کانت فی لعنۃ اللہ وملائکتہ علیہم

سوال

السلام و اذا خرجت تحفها الشياطين من كل جانب و اذا اتت القبر تلعنها روح الميت و
اذا رجعت كانت في لعنة الله كذلك حتى تعود و في حديث ايما امراة خرجت الى مقبرة تلعنها
ملائكة السموات السبع و ملائكة الارضين السبع فتمشي في لعنة الله و ايما امراة دعت للميت
بخير في بيتها يعطيها الله تعالى ثواب حجة و عمرة و روى عن سلمان و ابي هريرة انه عليه السلام
ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فاتت ابنته فاطمة رضي الله عنها فقال
لها من اين جئت فقال خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال بل ذهبت قبرها فقال
معاذ الله ان افعل يا رسول الله سمعت منك ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تريحي رائحة الجنة انتهى و قاضي
ثناء الله پانی پتی در رساله ما لابد آورده که زیارت قبور مردان را جائز ست نه زنان را **مسئله**
طرفه ما جرا ست که مجیب در تجویز کراهت تحریمی زیارت قبور زنان را بقول اصح نموده و در دلیل
یک روایت هم تصریح صحت قول کراهت تحریمی نا ورده که از عبارتش ظاهر ست لفظ چنانچه
فی محل محض افتاده حالا میگوییم که زیارت قبور زنان را مباح ست بقول اصح چنانچه در
بحر الرائق مرقوم ست و الاصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عالمگیری می نویسد ظاهر قول
محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخص الرجال و فی الاشرتیه (?) اختلف المشائخ في
زیارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسي الاصح انه لا باس بها و در جامع الرموز
می نویسد و زیارة القبور مستحبة للرجال کذا للنساء على الاصح و در مختار الفتاوی
می نویسد و لا باس بزیارة القبور و هو قول ابي حنیفة و ظاهر قوله یقتضی الجواز للنساء
ایضا لانه لم یخص الرجال الخ **هدایه** طرفه در طرفه درینمقام آنست که قول اصحیت کراهت
را معترض دور از دیانت فهمیده و کلام اکابر فن را تنقیص تمام نمود حقیقت آنست که
این مسئله مختلف فیه ما بین العلما ست بعضی گویند زیارت قبور مر زنان را مباح ست و
بعضی گویند مکروه تحریمی مذهب حضرت مجیب به اصحیت قول آخر ست و آن موافق ست
مر بسیاری را از محدثین و فقها چنانچه در عینی شرح بخاری نوشته قال ابن عبد البر و لقد کره اکثر

العلماء خروجهن الى الصلوٰة فكيف الى المقابر و نيز بعد بسط كلام در آخر نوشته حاصل
الكلام من هذا كله ان زيارة القبور مكروهة للنساء بل حرام في هذا الزمان ولا سيما نساء
مصر انتهى و امام ابو زكريا محي الدين يحيى نووي در شرح صحيح مسلم تحت حديث عن عائشة
قالت كيف اقول يا رسول الله تعني في زيارة القبور قال قولي السلام على اهل الديار من
المؤمنين والمسلمين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم للاحقون مى
نويسد فيه دليل لمن جوز للنساء زيارة القبور وفيها خلاف للعلماء وهي ثلثة اوجه
لاصحابنا احدها تحريمها عليهن بحديث لعن الله زوارات القبور والثاني يكره والثالث
يباح ويستدل له بهذا الحديث وبحديث كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها و
يجاب عنها هذا بان نهيتكم ضمير مذكور فلا يدخل النساء على المذهب الصحيح المختار في الاصول انتهى
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن الله زوارات القبور شيخ عبد الرحيم
طاهري در شرح ترمذي تحت همين حديث بعد بسط كلام مى نويسد لما ثبت ان حديث
الرخصة قبل حديث اللعن فالاصح عدم الرخصة للنساء في الزيارة كما هو مذهب الجمهور
ويويد ذلك تذكير صيغة الرخصة ايضا انتهى و در شرح برزخ در باب الرخصة في زيارة
القبور مى نويسد ثم اعلم ان زيارة القبور ماذون فيها الرجال وعليه عامة اهل العلم و
اما النساء فقد روي عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لعن زوارات القبور وعن ابن عباس رض انه صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور فلا يجوز
لهن الرخصة في زيارة القبور و قال بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص في زيارة
القبور فلما رخص عمت الرخصة للرجال والنساء واليه ذهب صاحب كشف البزدوي
حيث قال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء وقال جمهور العلماء من اثبت
الرخصة للنساء في الزيارة فانما استدل بحديث نهيتكم الخ وهو استدلال بلا قياس
لان خطاب الرجال لا يشتمل النساء ولم يرد حديث في حق النساء فلا يعم الرخصة

فالصحیح انه لایباح للنساء زیارة القبور انتهی ودر حجة العلماء می نویسد اختلف فی الزیارة
فذهب بعضهم الی عموم الرخصة للرجال والنساء جمیعا اما الجمهور فیخصصونها بالرجال وهو
الاصح لما روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن زوارات القبور
انتهی ودر در البحار می نویسد زیارة القبور مستحبة للرجال لا للنساء علی الاصح انتهی ودر
حق الصراح شرح نور الایضاح می نویسد ندب زیارتها للرجال والنساء وقیل حرم علی
النساء اما الاصح فهو الحرمة لهن انتهی ودر در البحور وفتاوی رحمانی وتحفة الفقهاء
کنز العباد می نویسد زیارة القبور حسن للرجال وحرام للنساء انتهی ودر حجة الاسلام
می نویسد زنانرا در زیارت نشاید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر زنی راکه بزیارت میرسد مرده او را لعنت میکند ودیوان گرد بر گرد میروند انتهی
ودر مسائل الاموات می نویسد زنان را از زیارت قبور نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه وسلم
انتهی ودر کفایه شعبی وتاتارخانی وابراهیم شاهی ومجالس الابرار ونصاب الاحتساب
وما لابد منه نیز هم چنین است وچون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبور را حرام ومکروه
نوشته ظاهر شد که همان اصح نزد ویست پس لفظ چنانچه بی محل نیست الحاصل از
قول عبد البر واز کلام عینی شارح بخاری وامام نووی شارح صحیح مسلم وعبد الرحیم
طاهر شارح ترمذی وصاحب شرح برزخ ومصنف حجة العلماء وصاحب در البحار وشارح
نور الایضاح وصاحب در البحور وفتاوی رحمانی وتحفة الفقهاء وکنز العباد وحجة الاسلام و
خلاصة الفقه ومسائل الاموات وکفایه شعبی وتاتارخانی وابراهیم شاهی ومجالس الابرار
ونصاب الاحتساب وما لابد منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبور زنانرا حرام ومکروه است
بقول اصح فقط **سوال** مقرر کردن روز عرس جائز ست یانه **جواب** مقرر
کردن روز عرس ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفاء راشدین وائمه اربعه
نرسیده پس امریکه ثبوت آن از شارع ومجتهدین متحقق نباشد آن امر را براصل خود باید داشت

سوال

مادامیکه خلاف آن از دلیلی ثابت نشود و اصل شئ یا حرمت است نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی
تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی یا توقف است
کما یظهر من الدر والاشباه من الدر فی کتاب الوضوء المنصور علم ان الاصل فی الاشیاء التوقف
ولا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة وفی الدر ایضا من کتاب الجهاد من باب
استیلاء الکفار الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة
رائی المعتزلة انتهی قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف قال اصحابنا الاصل فی
الاشیاء التوقف انتهی یا اباحت است کما هو مذهب طائفة و رای معتزله هم همین است کما هو مکتوب
فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است یا اباحت یا توقف
اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید ساخت
که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست **مغالطه**
بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت
کتب همه ناشی است از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف
و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علاوه بر آن اما تصرف در نقل پس اول در نقل اشباه
چه تمام عبارت اشباه این است هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو
مذهب الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابی حنیفة رح وفی البدائع المختار ان لا حکم
للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم تعلقه بالعقل قبل الشرع
فانتفی المتعلق لعدم فائدته انتهی وفی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض
الحنفیة ومنهم الکرخی وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر قال بعض اصحابنا الاصل
فیه التوقف یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة من فصل الحد
او ان الاباحة اصل انتهی این است عبارت اشباه پس ازان صرف بر یک فقره اکتفا

نمودن وازان هم بلفظ بعض را سرقه نمودن و در نظر جهال بودن توقف مذهب حنفیه بقول
واحد جلوه دادن مباح د عرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله وعبارت رد المحتار این ست والتو
علیه فی الحجر المباح بناء علی ما هو المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا
یلهجون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف لجزای جمله المنصور ان الاصل
فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش بدر المختار باظهار اینکه مذهب ومختار صاحب کتابهاست
برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید ست وظاهر که مدعای مجیب ورد المحتار در بیان مناط اعتراض
واقع ست که لفظ او بر این منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد مباح وقول الا
الا ان الفقهاء الخ جواب اوست و در روایت ثانیه در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر
می گردد که آوردنش درین محل محض بی محل تمام عبارت را نقل می کنم وحالتش بعد ازین بیان
نموده خواهد شد به تحقیق مسئله تا که فهمش آسان شود در باب استیلاء الکفار وان غلبوا
علی اموالنا ولو عبدا مؤمنا واحرزوها بدارهم ملکوها لان الاستیلاء علی مباح لان الاصح من مذهب
اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة
الاحکام المشروعة ولم یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حالا اصل مسئله اباحت اصلیه
واباحت شرعیه واینکه اصل در اشیا چیست باید شنید وچونکه بنای این مسئله بر بودن حسن
قبیح ذاتی یعنی عقلی وشرعی ست لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا مطلب ذهن نشین
گردد حسن بمعنی استحقاق مدح وثواب بخدا تعالی وقبیح بمعنی استحقاق ذم وعقاب نزد اشاعره
شرعی ست فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن ست واز هرچه نهی کرد قبیح ست واگر امر منقلب
گردد قبیح حسن ونزد ماتریدیه ومعتزله عقلی ست یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق ست
در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن وقبیح مستلزم حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا
حکم نکند هیچ حکم درینجا نیست پس بترک احکام در زمان فترت عقاب نیست وازینجاست
که بلوغ دعوت در تکلیف شرط ست پس کافر که دعوت باو نرسیده مکلف بایمان نیست

و در آخرت نولشند که کفر خواه بود شد بخلاف معتزله که واجب میکنند آن حسن و قبح حکم پس اگر شرع
نبودی و رسولی مرسل نشدی و افعال موجود بودندی هر آئینه احکام حسب تفصیلی
که الآن در شریعت حقه است واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت مباح می بود البته
و مراد از حکم در اینجا اشتغال ذمه عبد است بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی و فخر الاسلام و
صدر الشریعت و غیره گفته عقل گاه مستقل می شود در ادراک بعض احکام چنانچه واجب کرد آن
کس ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لائق نیست بجناب او حاصل آنکه سه مذهب قرار یافتند
اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعی است و حکم هم دوم مذهب ماتریدیه که حسن و
قبح عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بذمه عبد و اختیار کرد آن را
صاحب تحریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفت که مشائخ خود را که ملاقات کردم موافق اشعریه
یافتم مذهب سیوم حسن و قبح عقلی است و مدار حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره است
فاما نزد معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل
واجب نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه در هر فعل قدیم است
لیکن جائز است که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگرچه حکم ذاتی است موقوف
بر شرع نیست لیکن بعض چنان است که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نمیگردد و نزد اهل
سنت از اشاعره و ماتریدیه پس موجب حکم اگرچه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن بتعلق است
و آن حادث است بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض
از ما اگرچه موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست
ظهور حکم مگر بشرع و آن به بعثت است پس معلوم می شود قبل بعثت خلافیکه منقول است
در اهل سنت که اصل اباحت است و آن مختار اکثر حنفیه و شافعیه یا حظر که مذهب غیر ایشان است
و صدر الاسلام گفته که اصل اباحت است در اموال و حظر در انفس و گویا که این تفسیر قول
حنفیه و شافعیه است در بلوی الرأی مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت

موافق میگردد بمعتزله قائله باباحت اصلیه چه البته اینکه کدام زمانی بر انسان از بعثت نبی
مع الدین خالی نگذشته از آدم تا اینَدم پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه از ازمنه
ونه حکم باباحت مطلقا و نه بتحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس
گردید بتقصیر سابقین حاصل اینکه کسانیکه پیدا شدند بعد از اندراس شریعت وجهل احکام
پس این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده می شود با جمیع افعال معامله
مباح یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را باباحت اصلی نام نهاده اند
پس قول باباحت اصلیه مبنی ست بر زمان فترت قبل شریعت حقه یعنی اباحت حقیقت نیست
بل بمعنی نفی حرج ست در فعل و ترک بسبب عدم مانع و موجب و بر همین اباحت اصلیه مبنی ست
مسئله نسخ حاظر مبیح را اگرچه دران کلامی ست دقیق در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة
الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا یکون الحرمة بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان
نموده ست و معتزله تقسیم کرده اند افعال اختیاریه را بآنکه جهت محسنه و مقبحه معلوم گردد
پس منقسم ست باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب و اباحت و تحریم و کراهت و آنکه جهت محسنه
و مقبحه معلوم نگردد و درین قسم معتزله را قبل شرع سه مذهب ست اول اباحت و آن مذهب
معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد ست سیوم توقف و مشهور آنست
که مذهب شیخ ابو الحسن اشعری و ابوبکر صیرفی هم توقف ست و مراد توقف بر طریق معتزله
عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم ست این همه که گفته شد بحث اباحت اصلیه بود قبل
بعثت محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت ست ازانکه قبل بعثت باشد و اباحت اصلیه مختار
اکثر حنفیه و شافعیه ست امری دیگر در تلویح نوشته هذه المسئلة تورد فی اصول الشافعیة
والاشاعرة على التنزل الى مذهب المعتزلة فى ان للعقل حكما بالحسن والقبح والا فالفعل قبل
البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه باد
اباحت اصلیه فترت ست چه اباحت اصلیه غیر شرعی خطا نیست و لهذا میگویند که قایل نیست

برای نسخ و اباحت شرعیه عبارت ست از خطاب شارع بالتخییر و آن عبارت ست از خطاب
شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعیست از خطاب بالتخییر چه جائیکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک
معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک
شرعی ست برای حکم شرع به تخییر پس آن حکم شرعی ست بخلاف معتزله اباحیه میگویند که
اباحت در عرف شرع عبارت ست از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت ست ممانو
حکم شارع بآن پس بتخییر یکه خطاب متعلق نشده و مشتمل بر مصلحت و مفسده نیست مبلغ بالفاظ
معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از ان جهت که اباحت در عرف شرع بمعنی عدم حرج در فعل
و ترک ست و آن همچنان ست و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در
فعل و ترک معدوم ست پس معدوم شدن او مدرک شرعی ست بحکم شارع بتخییر الخ
هدایه بر مجیب اعتراض کردن به بنای جواب بر اصل اشیا و نسبت همزه بلفظ محفوظ نمودن
و در عبارت تفسیر احمدی و در مختار تکلفات نامرضیه پیش ساختن و اباحت اصلیه حقیقیه
اباحت اصلیه فترت و اباحت شرعیه هر سه را یکجا آوردن و بران احکام موهومه خود مرتب نمودن
دادن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشیین از حواشی مخدوش نوشتن همه ناشی شدن
از عدم علم بحال سائلین و جرئت بر ارتکاب محذورات که تغلیط عامه مؤمنین مقصود از ان ست
و نفهمیدن اصل مسئله و محل نزاع و مطالب عبارات شرح مسلم و غیرها و معانی لفظ توقف
و اباحت و ندیدن حواشی در مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه علاوه بران اما
تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه پس از دیدن تمام عبارت کتاب اشباه ظاهر میشود
چنانچه تمام عبارتش این ست **قاعده** هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل
الدليل على عدم الاباحة وهو مذهب الشافعی رح او التحريم حتى يدل الدليل على الاباحة
ونسبه الشافعية الى ابيحنيفة رح وفى البدائع المختار ان لا حكم للافعال قبل الشرع والحكم
عندنا وان كان ازليا فالمراد به ههنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع فانتفى التعلق لعدم

فائدته انتهی و فی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة منهم الکرخی وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیها الحظر وقال اصحابنا الاصل فیها التوقف بمعنی انه لابد لها من حکم لکنا لم نقف علیه بالفعل انتهی و فی الهدایة من فصل الحداد ان الاباحة اصل انتهی ولیظهر اثر هذا الاختلاف فی المسکوت عنه ویخرج علیهما ما اشکل حاله انتهی پس لفظ

علی عدم الاباحة و علی الاباحة را از عبارت اشباه حذف نمودن ولفظ بعض زیاده کردن و مجیب که اصل عبارت آن نقل نموده بود بران تفوه بتبرئه نمودن جز معترض کار دیگری نیست مقصود ازان ثبوت اباحت مذهب جمهور حنفیه و توقف مذهب بعض حنفیه بقول صاحب اشباه جلوه دادن ست لاحول ولا قوة الا بالله فقیر داعی بعد معاینه اعتراض معترض در چهار نسخه اشباه که ازان جمله اشباه معه حموی مطبوعه کلکته ست نظر کردم لفظ بعض را ندیدم بر تغلیط معترض وثوق یافتم سبحان الله انیان چه کسانند که خود سارقین و تحریف پیشگان باشند و بمضمون المرء یقیس علی نفسه بر دیگران نسبت این پیشه کنند چون بعض از مخلصان معترض این تحریفات را دیدند فرمودند درین باب استنان بسنن یهود و نصاری ست که یحرفون الکلم عن مواضعه طریق ایشان ست معاذ الله عن ذلک اکنون باید دانست که بنای جواب مجیب بر اصل در اشیا بنا بر مذهب سائلین ست که بعضی از ایشان بلا تعمق نظر در اباحت هر شیء تمسک باین اصل میکردند لهذا حضرت مجیب بر قول ظاهر ایشان بنای جواب نموده فرمود پس امریکه ثبوت آن از شارع و مجتهدین متحقق نباشد الخ و غرض مجیب از ایراد عبارت در مختار آنست که توقف در اصل اشیا از کلام صاحب در مختار مذهب منصور معلوم می شود نه اظهار آنکه مختار صاحب در مختار توقف ست چنانکه معترض می فهمد پس بلا فهم مقصود بنزاع پیش آمدن و بسخنان جدل آمیز اغوا نمودن خلاف دیانت و بعید از فراست ست معترض در بیان اصل اشیا ترجمه عبارت و شرح آن کرده و عبارت بعض کتب نیز نقل نموده مگر فهم مطلب نصیب اعدا چنانچه درین

مسئله مغالطه بخورده وسخن فقها بکار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه
وشافعیه بنسبت بزمان فترت واباحت حقیقیه نیست ونه حکم نزد ایشان وچیزی ست مغایر
اباحت اصلیه معتزله واباحت اصلیه بعد شرع علاوه برد واباحت اصلیه مذکورست که درین حکم ست
انتهی ونیز نوشته ومبحث این مسئله علم اصول ست ما از انجا حقیقت مسئله را بیان نمودیم
ازان بخوبی ثابت که اباحت حقیقت مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر واباحت اصلیه فترت
مختار اکثر حنفیه وشافعیه ودر اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست
انتهی راقم ازیشان می پرسد که محل نزاع وخلاف معتزله در مسئله اصل اشیا کدام مقام
ست اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فخر الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از آدم
تا این دم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام ایحسب
الانسان ان یترک سدی دلیل بران ست وآیه کریمه وان من امة الا خلا فیها نذیر شاهد آن
پس قبلیت بعثت چگونه متحقق گردد وقول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد واگر تخصیص محل خلاف
معتزله بزمان فترت واندراس شریعت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت ست در زیر
عنوان کلام معترض که صریح در مغایرت اباحت اصلیه معتزله را باحت اصلیه اهل سنت ست
درست نمی افتد اصل حقیقت آنست که قصه خوانی وداستان گوئی چیزی دیگرست وفقاهت
ووقوف حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب وبدون تحقیق از واقفان
فن مسئله ثابت نمی شود اکنون میگویم انچه از عبارات کتب نام نهاده معترض ونیز دیگر کتب
اصول وغیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع وخلاف معتزله واهل سنت اشاعره
وماتریدیه زمان فترت ست واز لفظ قبل بعثت وقبل شرع وقبل بعثت نبینا وقبل شرعنا مراد ست
بحر العلوم ملا عبد العلی در شرح تحریر ابن همام بعد بیان مقصودش می نویسد فلیس ما لم
یکون قبل البعثة حتی لا یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان الفترة وهو زمان اندرس
فیه شرع رسول سابق ولم یأتی رسول اخر انتهی درین مسئله اقوال اصولیین وفقها بسیار

متنزل وبا ہم متخالف اند چه بعد تحقیق و تنقیح معلوم می شود آنست که مذہب منصور و قول صحیح
توقف ست ومذہب معظم حنفیه حرمت اما تصریح این کلام و توضیح این مقام آنست که در تفسیر
احمدی نوشته فیمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کما ہو مذہب
طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل ہو الحرمة وعند الشافعی الاصل ہو الحرمة فی کل
حال انتهی وامام فخر الاسلام بزدوی در بحث معارضه گفته ان الاباحة اصل فی الاشیاء
عند الکرخی وابی بکر الرازی وطائفة من الفقهاء الحنفیة والشافعیة وجمهور المعتزلة انتهی
ودر توضیح می نویسد واعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم ولا مبیح فان کان الانتفاع به
ضروریا کالتنفس ونحوه فغیر ممنوع شرعا وان لم یکن ضروریا کاکل الفواکه فعند بعض الفقهاء
علی الاباحة انتهی ودر تلویح حاشیه توضیح می نویسد قوله واعلم ان الشیء الذی لا یوجد
له محرم ولا مبیح اشارة الی مسئلة حکم الافعال قبل الشرع فان قلت ما لا یوجد له محرم ولا مبیح قد
یکون واجبا او مندوبا او مکروها قلت المراد بالمبیح المقابل للمحرم فان الاباحة قد یطلق علی عدم
المنع عن الفعل سواء کان بطریق الوجوب او الندب او الکراهة فانه قال الشیء الذی لم یوجد
له دلیل المنع ولا دلیل عدمه ای لم یعلم تعلق حکم شرعی به بناء علی عدم ورود الشرع لان هذه
المسئلة انما ہی لبیان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطراریا کالتنفس ونحوه فهو لیس
بممنوع الا عند من جوز تکلیف المحال وان کان اختیاریا کاکل الفواکه فحکمه حکم الاباحة عند
بعض المعتزلة وبعض الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والحرمة عند المعتزلة البغدادیة و
بعض الشیعة والتوقف عند الاشعری والصیرفی انتهی ودر منهاج الاصول می نویسد
الفرع الثانی الافعال الاختیاریة قبل البعثة مباحة عند المعتزلة البصریة وبعض الفقهاء
ومحرم عند المعتزلة البغدادیة وبعض الامامیة وابن ابی هریرة من الشافعیة وتوقف الشیخ
ابو الحسن الاشعری وابو بکر الصیرفی الشافعی انتهی ودر مسلم نوشته واما الخلاف
المنقول عن اهل السنة ان اصل الافعال الاباحة کما ہو مختار اکثر الحنفیة والشافعیة

او الحظر كما ذهب اليه غيرهم ومال صدر الاسلام الى الاباحة في الاموال والحظر في الانفس
انتهى ومصنف در حاشيه نوشته قوله اكثر الحنفية الخ منهم العراقيون انتهى ونيز دران
نوشته قوله غيرهم منهم ابو منصور الماتريدي وصاحب الهداية وعامة اهل الحديث انتهى ودر
شرح منار مصنف واشباه مى نويسد الاشياء في الاصل على الاباحة عند بعض الحنفية
ومنهم الكرخي وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيه الحظر قال اصحابنا الاصل فيه التوقف
بمعنى انه لابد لها من حكم لكن لم نقف عليه بالعقل انتهى ودر تعليقات شرح منار مصنف
مى نويسد قوله قال اصحابنا الاصل فيها التوقف الخ هذا اصح شئ عندي في هذا الباب لان
الاصل التقوى في الامر المسكوت عنه وهو مذهب ابي بكر وعمر وعثمان واشباههم من الصحابة رضي
الله عنهم والصحيح ان الاصل في الافعال التحريم وهو مذهب علي والائمة من اهل البيت ومذهب
الكوفيين منهم ابو حنيفة وهو المروي عن علي في خلافته كما سيجئ والمتروك ان الاصل في الاشياء
الاباحة وهو مذهب معاوية ومن معه مكروان وابنه يزيد وغيرهما والقول بانه مذهب الشافعي
رح ليس عندي بشئ لانه لم ينقل عنه في صحيح الاما توافق التوقف قال صاحب مجمع البحرين في
شرحه ان رجلا يوم العيد اراد ان يصلي قبل صلوة العيد فنهاه علي فقال الرجل يا امير المؤمنين
اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال علي واني اعلم ان الله تعالى لا يثيب
على فعل حتى يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم او يحث عليه فيكون صلوتك عبثا والعبث
حرام فلعله تعالى يعذبك بمخالفتك لرسوله صلى الله عليه وسلم انتهى ودر در مختار نوشته
وعرفها الشمني بما ثبت بقوله صلى الله عليه وسلم ولفعله وليس بواجب ولا مستحب واورده
عليه في البحر المباح بناء على ما هو المنصور من ان الاصل في الاشياء التوقف الا ان الفقهاء
كثيرا ما يلهجون بان الاصل الاباحة والتعريف بناء عليه انتهى سيد احمد طحطاوى در
حاشيه در مختار مى نويسد قوله واورده عليه اى على تعريف الشمني قوله بناء على ما هو
المنصور اى حال كون صاحب البحر بانيا اشكاله على القول المنصور اى المؤيد من اقوال

ثلثة الحظر والاباحة والتوقف قوله التوقف اى فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله صلى الله عليه
وسلم فقد ساوى التعريف المذكور للسنة وكذا يرد المباح على القول بان الاصل الحظر قوله الا ان
الفقها جواب عن الايراد كثيرا ما يلهجون اى يولعون قال فى الصحاح اللهج بالشئ الولوع به وقد لهج
بالكسر يلهج لهجا اذا اغرى به انتهى والمعنى انهم ينطقون به كثيرا قوله فالتعريف بناء عليه
هو محط الجواب يعنى ان تعريف الشمنى مبنى على هذا القول فيعلم اباحة المباح من الاصل لا من حيث
الشارع انتهى وملا عابد سندى در طوالع الانوار حاشيه در مختار مى نويسد وا ورد عليه اى
على تعريف الشمنى خروج المباح وذلك لانه ثابت بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وليس
بواجب ولا مستحب كما قدمنا من عدم حلقه صلى الله عليه وسلم راسه الشريف الا فى نسك فلم
يكن التعريف مانعا وهذا الايراد بناء على ما هو المنصور اى المؤيد بالادلة القوية من ان الاصل
فى الاشياء التوقف فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وكذا يرد
المباح على القول الثانى بان الاصل فى الاشياء الحظر الا ان الفقها كثيرا ما اى فى كثير
من الاوقات يلهجون اى يولعون قال فى الصحاح اللهج بالشئ الولوع به وقد لهج به بالكسر
لهجا اذا اغرى به انتهى والمعنى انهم ينطقون كثيرا بان الاصل فى الاشياء الاباحة وهو القول
الثالث فى المسئلة فالتعريف اى تعريف الشمنى للسنة بما ثبت بقوله وفعله صلى الله عليه وسلم
بناء عليه يعنى فالمباح ثابت بالاصل لا بقوله الشريف وفعله عليه الصلوة والسلام فلم يكن التعريف
جامعا بل مانعا انتهى حسين بن عبد الله طيبى در شرح مشكوة تحت حديث كان اهل الكتاب
يقرؤن التورية بالعبرانية ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم مى نويسد هذا اصل فى وجوب التوقف عما
يشكل من الامور والعلوم فلا يقضى فيه بجواز ولا بطلان وعلى هذا كان السلف انتهى ونيز
حسين بن عبد الله طيبى در شرح مشكوة بذيل حديث ابن عباس قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الامر ثلثة امر بين رشده فاتبعه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه

فکلہ الی اللہ ای فوضہ یعنی ما علمت کونہ حقا بالنص فاعمل بہ وما علمت بطلانہ بالنص
فاجتنبہ وما لم یثبت حکمہ بالشرع فلا تقل فیہ شیئا وفوض امرہ الی اللہ مثل متشابہات القرآن
وامر الصناعۃ انتہی وشیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوٰۃ فارسی تحت لفظ فکلہ الی اللہ می نویسد
پس بسپار او را بخدا و توقف کن در ان و طلب کن رشد و ہدایت را در ان انتہی پس
انچہ مذکور شد خلاصہ اش آنکہ از اکثر کتب چنان معلوم می شود کہ اباحت مذہب معتزلہ
و بعض فقہای حنفیہ و شافعیہ است و حرمت مذہب ائمہ اہل بیت و علی رضی اللہ عنہ
و عامہ اہل حدیث و ابو منصور ماتریدی و صاحب ہدایہ و اکثر فقہای حنفیہ و شافعیہ و معتزلہ
بغدادیہ و بعض شیعہ است و توقف مذہب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و اکثر
صحابہ و ابو الحسن اشعری و ابوبکر صیرفی ست و ہمین مذہب منصور و مؤید بدلائل قویہ است
زیرا کہ قول اباحت و حرمت متناقض بقاعدہ مقررہ مسلمہ الشیان لا حکم قبل الشرع
ست انچنانچہ است کہ در تلویح نوشتہ و ہذہ المسئلۃ تورد فی اصول الشافعیۃ والاشاعرۃ
علی التنزل الی مذہب المعتزلۃ فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثۃ لا یوصف
عندہم بشیٔ من الاحکام انتہی و در بعض حواشی تلویح نوشتہ ہذا طعن علی الشافعیۃ والاشاعرۃ
من حیث انہا تنزلا الی مذہب المعتزلۃ انتہی و اقوال کہ از اصولیین در باب اباحت و حرمت منقول است
نیز باہم متخالف و احادیث درین باب نیز متعارض پس بموجب قاعدہ اصول اذا تعارضا
فتساقطا باقی نخواہد ماند مگر توقف و آن مفسر ست بسہ تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم
بالحکم بمعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست کہ درین حکم ست یا نہ و ثالث عدم العلم
بالحکم بمعنی نفی تصور حکم علی التعیین با تصدیق ثبوت حکم فی الجملہ یعنی معلوم نیست کہ دریجا
حکم حظر ست یا اباحت و ہمین ست مختار صدر الشریعہ و مجیب ہم بنای جواب بر ہمین کردہ
و تفسیرین اولین باطلند و معترض تفسیر اول اختیار کردہ و بر مجیب جرم نمودہ و گفتہ کہ مجیب معنی
توقف نفہمیدہ این ہمان مثل زنگی ست کہ بر سواد روی خود نظر نکردہ آئینہ را زبون گفت در

تلویح حاشیه توضیح کی نو لسید اما التوقف فقد فسر تارة بعدم الحکم وتارة بعدم العلم بالحکم اما بمعنى
نفى التصديق بثبوت الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما بمعنى نفى تصور الحكم على التعيين
مع التصديق بثبوت الحكم فى الجملة اى لا يدرك ان الحكم حظر او اباحة وهذا هو المختار عند المصنف
اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فباطل من وجوه احدها انه جزم بعدم الحكم لا توقف و
القول بانه سمى توقفا باعتبار العمل بمعنى انه يقتضى عدم العمل بالفعل لكلف وثانيها ان الحكم
قديم عند الاشعرى فلا يتصور عدمه والتكليف بالمحال جائز عنده فلا يتوقف تعلق الحكم بالعقل
على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحرز عن تكليف المحال ورد بان تجويز تكليف المحال
لا يستلزم القول بوقوعه ولو سلم فلا يلزم منه ثبوت تعليق الحكم بالفعل قبل البعثة لجواز ان
يمنع لسبب آخر وتجويز التكليف قبل البعثة ليس مذهبا للاشعرى بل هو بناء فى مذهبه فى الحسن و
القبح فلا يصلح الزاما له وثالثها ان الفعل اما ممنوع فى حكم الله تعالى فيحرم او غير ممنوع فيباح
واجاب الامام بانا لا نسلم ان عدم المنع فى حكم الله تعالى يستلزم الاباحة فان المباح ما اذن
الشارع فى فعله وتركه من غير رجحان وهذا معنى اعلام الشارع نصا او دلالة بانه لا حرج على
فاعله فى الفعل والترك وعدم المنع اعم من ذلك كما فى افعال البهائم واعتراض المص عليه ظاهر
وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التنزل الى ان للعقل حكما فى الافعال قبل البعثة
فحينئذ لا يجوز ان يراد بالاباحة اذن الشارع فى الفعل والترك بل معناها جواز الانتفاع
خاليا عن امارة المفسدة واما عدم الحكم الشرعى قبل البعثة فمما لا يتصور فيه خلاف ومنشأ
هذا الاعتراض مع انه كلام على السند عدم تحرير محل النزاع وتحقيق مراد الامام فان محل
النزاع هو ان الفعل الذى لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقل جهة
حسن او قبح كاكل الفاكهة مثلا فهل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه فى حكم الشارع ماذون فيه
او ممنوع عنه ومراد الامام ان ما لم يمنع عنه اى ما لم يدرك العقل بانه ممنوع عنه فى حكم الشارع
لا يلزم ان يكون مباحا اى ماذونا فيه من الشارع اعلاما بان يرد دليل منه على انه

لاحرج في فعله وتركه او دلالة بان يرشد الشارع العبد لعقله الى ان يدرك ذلك فلا يكون
معنى كلامه ان الشيء الذي لم يعلم الشارع بالحرج في فعله وتركه وعدم الحرج لم يعلم الشارع
بعدم الحرج فيه ليكون حشوا على ما ذكره المص بل يكون معناه ان ذلك الفعل ما لم يلزم
ان يدل الشارع فاعله على انه لاحرج عليه في الفعل والترك بان يدرك ذلك بعقله
وهذا الكلام لاغبار عليه واما الثاني وهو التوقف بمعنى عدم العلم بان في ذلك الفعل حكما
لله تعالى ام لا فباطل لانا نعلم قطعا ان لله تعالى في كل فعل حكما اما بالمنع عنه او بعدم
المنع وتحصر ان يمتنع ذلك ولا يناقض بين الحكم بالمنع والحكم بعدم المنع حتى يمتنع ايقاعهما
واما التناقض بين الحكم وعدم الحكم وهو لا يوجب الاباحة واما الثالث وهو التوقف بمعنى عدم
العلم بان حكمه الاباحة فحق اذ التقدير انه لا دليل من الشارع ولا مجال من العقل وهذا يساوي
القول بالاباحة من جهة اتفاقهما على انه بلا عقاب على الفعل ولا على الترك فلا خلاف
بينهما في المعنى وفيه نظر لان مذهب المتوقف هو انه لا علم بالعقاب وعدم القول بالعقاب
اعم من القول بعدم العقاب فكيف يتساويان فظهر ان قوله ومع ذلك فلا عقاب ليس
بمستقيم فلان القول بعدم العقاب قول الاباحة لانه معناها على ما فسرنا فلا توقف انتهى
در شرح شيخ كمال الدين امام المدرسة الكاملة بر منهاج الاصول بيضاوي مرقوم ست وفسره
الامام فخر الدين الرازي اي فسر التوقف بعدم الحكم والاولى ان يفسر بعدم العلم لان الحكم
قديم عنده انتهى اكنون بايد ديد كه اختيار كردن قول مرجوح ومجروح وترك كردن قول راجح
ومعمول شعار كيست اين بزرگ را چنان هواى نفس غالب ست كه بلا تحقيق وتدقيق وبغير
مراجعت بكتب فن هرچه مى خواهد مى نويسد چون حال اين كتاب كه خون جگر خورده وسالها
سال مشقت كشيده نوشته بود چنين ست حال سخنان ديگر اين شخص چه باشد وآنكه
نوشته بود برانچه محشين بر صاحب درمختار درين خصوص كلام نموده اند در حواشى مذكور اند
هر كتابى هر مقاميكه مخدوش باشد حجت ابو طائفه ست انتهى حقيقت اين كلام از عبارت

طحاوی و طوالع الانوار که در ما قبل نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سبحان الله در آن کتابیکه
امید مطلب باشد از آن کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین کس ست برعکس
نهند نام زنگی کافور معترض بیچاره بتصور اینکه گر از هره چنین که بحواشی نظر نماید من هرچه خواهم
نگاشت عامه مومنین بر آن اعتماد خواهند ساخت بهمین خیال هرچه در شکم میداشت از دهان بر آورد
افسوس که ما مردمان رعایت این بیچاره که شبها درین باب محنت کشیده نکرده تغلیط وی
ظاهر کردیم پس این معامله طشت از بام شد معترض در جواز نها سند از صاحب در مختار آورد
در باب استعانت تجهیل صاحب فتاوی خیریه باین طور کرده که او استاد صاحب در مختار ست در آنجا
می نویسد که صاحب در مختار در جنب آن اعیان چه رتبه دارد در غلط وشک نیست شعار
این طائفه آنکه هرچه موافق رای خود یابند آنرا اصح و معمول علیه گویند و آنچه مخالف طبائع
یابند آنرا غلط قرار دهند مخاطب افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض همین طائفه است
چون بما سبق ثابت کرده شد که خلاف معتزله و اهل سنت در یک زبان ست و تفسیر
توقف بعدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی التعیین مع التصدیق بثبوت الحکم فی الجملة
حق ست و دیگر تفاسیر باطل پس ثابت شد که قائلین بتوقف اهل سنت ست نه معتزله
کما زعم المعترض و صارف بودن لفظ اصحابنا ازین حمل علاوه برین ست و گردن حرمت در
اصل شی را مذهب صاحب هدایه از قول صاحب مسلم الثبوت ثابت پس مرا حاجت جواب معارضات
معترض نیست و احادیث هم موید مدعا ست چنانچه حدیث ابن عباس و نیز حدیث ابی ثعلبه
خشنی دلیل توقف ست زیرا که فکله الی الله ولا تبحثوا عنها اشاره بتوقف ست و اثر ابن عباس
هم بر توقف دلالت دارد نه بر اباحت و بیان کردن حکم ما سکت علاحده از حکم ما اصل دلیلی روشن
بر آنست و عفو برای آن فرمود که در اشیاء متوقفه احتمال معفو بودن ست چه شاید جهل عذر گردد
انتهی کلامه معلوم باید کرد که نزد جمهور حنفیه اباحت بعد بعثت ثابت نمی شود مگر باذن شارع بتخییر
بین فعله و ترکه در مسلم الثبوت مرقوم ست الاباحة حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخییر انتهی

و در البحر الرائق نوشته اما فی التقرب من انها ما ثبت بقوله و فعله صلی الله علیه وسلم ولیس بواجب
ولا مستحب ففیه نظر لشموله المباح انتهی و در طحطاوی حاشیه درمختار نوشته لا نعرف اباحة المباح
الا بقوله او فعله علم انتهی مولوی مبین در شرح مسلم نوشته انت تعلم ان الاباحة علی ثلثة انحاء
الاول الاباحة الاصلیة الثابتة قبل ورود البعث ولا شک انها لیست بحکم لانها لم تتعلق بها خطاب
الشرع وان تعین الخطاب بها بعد البعث والثانی الاباحة الثابتة بعد البعث بالدلیل بدون
حظر بان العذر کالصید لقوله تعالی فاصطادوا والنکاح لقوله تعالی فانکحوا والثالث ما ثبت
مع العذر کاباحة المیتة مع المخمصة ولا شک ان الاخیرین من الاحکام الشرعیة وهذا علی طور
اهل الحق انتهی کلامه ملخصا و در تعریف مباح نوشته المباح ما اذن الشارع بالتخییر بین فعله
وترکه انتهی ملا نظام الدین در شرح مسلم نوشته ان الاباحة الاصلیة التی یقولون بها ههنا
لیست من الاباحة الشرعیة فانها خطاب الشارع بالتخییر والاباحة الاصلیة لیست بخطاب
ولذلک قالوا انها لیست بقابلة للنسخ فالافعال قبل ورود البعث مباحة باباحة اصلیة بمعنی
انها لا حرج فی فعلها وترکها فان ارید بها اذن فیه فهذا حکم آخر انتهی ازین مذکور بخوبی ثابت
شد که اباحت شرعیه ثابت نمی شود مگر بحکم شارع وآنکه بعضی نوشته که عدم مدرک شرعی
بحرج در فعل و ترک آن مدرک شرعی بر تخییر ست در محل نزاع و خلاف ست یعنی قبل بعثت
و زمان فترت نه بعد بعثت رسول چنانچه معترض فهمیده پس امریکه اباحت و حرمت آن از
شارع ثابت نشده حرام و مکروه هست مگر در مقامات متعدده چون فقهای معتمدین و علمای
معتبرین از ارباب اجتهاد و اصحاب استنباط ضرورت شدید دران دیدند بحکم الضرورات
تبیح المحذورات بخلاف سلف در بعضی چیزها که مکروه میدانستند آن را مباح کردند چنانچه
مسئله تلفظ بالنیة و تثویب ازانجمله هست دیگرانرا از عامه این مرتبه نیست که هرچه خواهند
بهوای نفس خود آنرا مباح کنند در قنیه نوشته التلفظ بالنیة بدعة الا ان لا یمکن اقامتها
فی القلب الا باجرائها علی اللسان فحینئذ یباح انتهی و در میزان شعرانی مرقوم ست قول

الامنه ان النطق بالنية كمال في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها انتهى وابن همام وابن
قيم وملا علي قاري وديگر اكابر بر بدعت بودن اين فعل تصريح كرده اند معترض درين مقام
تلطفي كرده كه بحذف وتصرف عبارت ملا علي قاري نقل نموده ومذهب ملا علي قاري را باستحباب
تلفظ بالنية جلوه داده حالانكه مذهب ملا علي قاري برعكس آنست در مواهب لطيفه شرح
مسند امام ابي حنيفه مرقوم است واما التلفظ بالنية فهو خلاف السنة اذ لم ينقل ذلك من النبي
صلى الله عليه وسلم والصحابة ومن تبعهم وقد ثبت في الصحيح انه صلى الله عليه وسلم كان اذا
قام الى الصلوة قال الله اكبر ولو كان يقول شيئا قبل التكبير لروي ذلك وقد صح ايضا انه صلى الله
عليه وسلم قال للمسيئ صلوته اذا قمت الى الصلوة فكبر والفاء تدل على تعقيب التكبير بالقيام من
غير تراخ من غير ان يتخلل بينهما شيئ آخر قال ابو داود سالت محمد بن اسماعيل انك تقول قبل
التكبير شيئا قال لا والاتباع كما يكون في الفعل يكون في الترك فمن واظب على فعل لم يفعله الشارع
صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع لشمول قوله صلى الله عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد
ولا يقال انها بدعة مستحسنة استحبها المشائخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها
وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
المذكور لانا نقول لثبات هذه المقدمات دليل على ان هذا الامر مستحسن كلما كان مستحسنا كان افضل
ومعلوم انه صلى الله عليه وسلم لا ياتي الا بالافضل لقوله صلى الله عليه وسلم اني اخشاكم واعلمكم بالله
انا فاندفع حينئذ ما قيل ان التلفظ بها عبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال
المنوية عبادة الجوارح لانه لو كان كذلك لما عدل الشارع صلى الله عليه وسلم عنها واخذ
استحباب التلفظ بها من قوله صلى الله عليه وسلم لبيك حجة وعمرة وقياسهم في ذلك عليه
اخذ بعيد غير متوجه لانه انما قال ذلك في ابتداء احرامه تعليما للصحابة ما يحلون به ويقصدونه
من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر من ثلثين الف صلوة فلم ينقل انه قال نويت
ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم سنة كما ان فعله سنة والفرق بين الحج

والصلوٰة اظهر من ان يفتقر احدهما على الآخر والى هذا مال ابن القيم فى الهدى النبوى وتبعه
من علمائنا الشيخ على القارى فى شرح المشكوٰة انتهى ملا على قارى در شرح مشكوٰة نوشته
واختلفوا فى التلفظ بما يدل على النية بعد اتفاقهم ان الجهر بالنية غير مشروع سواء يكون اماما
او ماموما او منفردا فالاكثرون على ان الجمع بينهما مستحب ليطابق عقل معنى النية واستحضارها
قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلى الله عليه وسلم يقول عند
الافتتاح اصلى كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المنقول انه كان صلى الله عليه وسلم
اذا قام الى الصلوٰة كبر وهذه بدعة انتهى وقد يفهم من قول المص لاجتماع عزيمته انه لا يحسن لغير
هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغلب عليه تفرق خاطره فاذا ذكر بلسانه كان عونا على
جمعه ثم رأيته فى التجنيس قال والنية بالقلب لانه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره
لتجتمع عزيمته انتهى كلامه وقيل لا يجوز التلفظ بالنية فانه بدعة والمتابعة كما تكون فى الفعل
تكون فى الترك ايضا فمن واظب على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع وقد يقال نسلم انها
بدعة لكنها مستحسنة استحبها المشائخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليه وهو صلى
الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا فى مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
المذكور وقيل التلفظ شرط لصحة الصلوٰة ونسبوه الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع
لكن له محل عندنا مختص بمن ابتلى بالوسوسة فى تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل فى حقه
اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط دفعا للحرج واغرب ابن حجر قال انه صلى الله عليه وسلم
نطق بالنية فى الحج فقسنا عليه سائر العبادات فقلنا له ثبت العرش ثم انقش من جملة
الواردات فانه لم يرد نويت الحج وانما ورد اللهم انى اريد الحج وهو دعاء واخبار لا يقوم مقام
النية لا بجملة انشاء وهو يتوقف على القصد والقصد الانشاء غير معلوم مع الاحتمال
لا يصح الاستدلال مع عدم صحة حمله مقيسا بمحال ثم قال وعدم وروده لا يدل على عدم

وقوعه قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل وروده وقد ثبت انه صلى الله
عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشئ آخر لنقلوه عنه وورد في حديث المسيئ صلوته
انه قال له اذا قمت الى الصلوة فكبر فحول على عدم وجود التلفظ وذكر ابو داؤد انه قال قلت
للبخاري بل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى ولما ذكرنا تبين فساد بقية كلام ابن حجر من
قوله وايضا فهو صلى الله عليه وسلم لا يأتي الا بالاكمل وهو افضل من تركه اجماعا والنقل الفرع
حاصل بانه لم يواظب على ترك الافضل بحول عجزه فثبت انه اتى في نحو الوضوء والصلوة
بالنية مع ان دعوى الاجماع غير صحيح قال المالكية قالوا بكراهته والحنبلية نصوا على انه بدعة
غير مستحب وان اراد به الاتفاق بين الشافعية والحنفية فليس على الاطلاق بل محله
اذا احتاج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الحفاظ المحدثين بلا ريب فقوله والشك
لا يعارض اليقين مجازفة عظيمة من اعجب العجائب والذي تحير فيه اولو الالباب حيث جعل الوهم
يقينا وثبوت الحفاظ ريبا لا يقال المثبت مقدم على النافي لانا نقول محله اذا تعارض دليلان
احدهما على النفي والآخر على الاثبات والخصم ما سواه جعلناه مثبتا او نافيا فليس معه دليل
ودليلنا على النفي ثابت بنقل المحدثين المؤيد بالاصل الذي هو عدم الوقوع فتامل فانه موضع
زلل ومحل خطل ثم رأيت ابن القيم ذكر في زاد المعاد في هدي خير العباد وهذا لفظه كان صلى
الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال الله اكبر ولم يقل شيئا قبلها ولا تلفظ بالنية
ولا قال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اماما او ماموما و
لا قال اداء ولا قضاء ولا فرض الوقت وهذه عشر بدع لم ينقل عنه صلى الله عليه وسلم احد
قط باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند ولا مرسل لفظا واحدا منها البتة بل ولا عن
احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا استحبه احد من التابعين ولا الائمة الاربعة وانما غر بعض
المتاخرين قول الشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بذكر
فظن ان الذكر تلفظ المصلي بالنية وانما اراد الشافعي بالذكر تكبير الاحرام ليس الا وكيف

يستحب

يستحب الشافعي امر لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة واحدة ولا احد
من خلفائه واصحابه وهذا هديهم وسيرهم فان وجدنا احدا حرفا واحدا عنهم في ذلك قبلنا
وقابلناه بالقبول والتسليم ولا هدي اكمل من هديهم ولا سنة الا ما تلقوه عن صاحب
الشرع صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحدث بنفي رواية التلفظ
بالنية عن المحدثين وكذا ذكره الفيروزابادي صاحب القاموس في كتابه المسمى بالصراط المستقيم
وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم ينقل احد انه صلى الله عليه وسلم تلفظ بالنية
ولا اعلم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقره على ذلك بل المنقول عنه في السنن انه قال
مفتاح الصلوة الطهور وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم نعم اختلف العلماء في التلفظ بها
فقال قائلون هو بدعة لانه لم ينقل فعله وقال اخرون هو مستحب لانه عون على احضار النية
القلبية وعبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال المنسوبة عبادة الجوارح وبنحو
ذلك اجاب الشيخ تقي الدين السبكي والحافظ عماد الدين ابن كثير واطنب ابن القيم في الهدي في
رد الاستحباب واكثر من الاستدلال لما في ذكره طول تحرجنا عن القصد لاسيما والذي استقر
عليه اصحابنا استحباب النطق بها وقال بعضهم على ما في الصحيحين من حديث انس رضي الله عنه
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يلبي بالحج والعمرة جميعا يقول لبيك عمرة وحجة وهذا تصريح باللفظ والحكم
كما يثبت بالنص يثبت بالقياس فلكنه يعقب هذا بانه صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء
احرامه تعليما للصحابة ما يهلون به ويقصدونه من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر
من ثلاثين الف صلوة فلم ينقل عنه انه قال نويت ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم
سنة كما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوي بين ما فعله وتركه فيأتي من القول في الموضع الذي ترك
تركه بنظير ما اتى به في الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة اظهر من ان يقاس احدهما
بالاخر انتهى ودر بحر الرائق در بيان تثويب نوشته وهو اختيار المتأخرين لزيادة غفلة الناس
وقلما يقومون لسماع الاذان وعند المتقدمين هو مكروه في غير الفجر وهو قول الجمهور كما حكاه

النووی فی شرح المهذب لما روی ان علیا رضی الله عنه رأی موذنا یثوب فی العشاء فقال
اخرجوا هذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله ولحدیث الصحیحین من احدث فی امرنا هذا لیس
منه فهو رد انتهی و در میزان نوشته قول الائمة الثلثة بان التثویب للاذان الصبح بعد الحیعلتین
سنة مع قول ابی حنیفة انه یکون بعد الفراغ من الاذان ولا یشرع فی غیر الصبح وقال
الحسن بن صالح یستحب فی العشاء وقال النخعی یستحب فی جمیع الصلوة انتهی و در برهان شرح
مواهب الرحمان نوشته ولیطرده ای ابو یوسف التثویب فی الکل ای کل الصلوات
انتهی و در بیان عمامه در عالمگیری نوشته ولیس فی الکفن عمامة فی ظاهر الروایة انتهی و در
طوالع الانوار حاشیه در مختار نوشته وفی السراج ولیس فی الکفن عمامة فی ظاهر الروایة و
استحسنها المتاخرون لما روی عن ابن عمر انه کان یعم المیت ویجعل العذبة علی وجهه کما فی الفتح
ولم یستحسنوا الا للعلماء والاشراف انتهی **عبارت مأته** فاتحه مرسوم و مشهور ده
اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم طوریکه معمول فیما بین الناس
ست منقول نیست پس هر که منقول از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته منها فی کتاب
الصلوة فی فصل الاوقات التی یکره فیه الصلوات قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل
فی المصلی قبل العید لانه علم لم یفعل مع حرصه علی الصلوة **مغالطه** آوردن این هر دو
روایت برای تایید دعوی بی اصل بجهت بی فهمی ست که عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم
چیزی دیگر و فائده قید مع حرصه نفهمیدن نصیب اعدا **هدایه** سابقا این اشتباه بخاطر
خاطر مولوی خلیل الرحمان رامپوری شده بود که در رساله مسمی برسم الخیرات مذکور نموده
کرده و جواب آن بخیر تحریر در آمده الحال این بزرگ هم اتباعا له درین چاه افتاده زبدهٔ
تحقیق درین باب آنست که عدم نقل مفید نقل عدم ست و نقل عدم مفید عدم نقل که حکما

دو هر دو تغائر نیست پس ایراد هر دو روایات هدایه را در ینمقام مخالف مرام فهمیدن خرافی فهم
معترض ست اما نمی بیند که درهمین جا عدم نقل هم حجت ست تقریرش آنکه بعد طلوع فجر اکثر
از دو رکعت فجر خواندن مکروه ست زیرا که زیاده برین دو رکعت ازان حضرت منقول
نشده و تنفل در مصلی قبل صلوة عید هم نشاید زیرا که این فعل از آنحضرت صلعم منقول
نشده و قید مع حرصه برای تقویت دلیل ست نه تتمه تعلیل صاحب هدایه در مقامات
دیگر بدون ضم این قید هم بعدم نقل حجت گرفته چنانچه در صلوة الکسوف گفته ولیس فی الکسوف
خطبة لانه لم ینقل انتهی و در صلوة الاستسقا نوشته لا تقلب القوم اردیتهم لانه لم ینقل
انه صلعم امرهم بذلک انتهی و در باب النوافل نوشته وفی الجامع الصغیر لم یذکر الثمانی
فی صلوة اللیل فدلیل الکراهة انه عم لم یزد علی ذلک ولولا الکراهة لزاد تعلیما للجواز
انتهی **عبارت** ومنها ما قال فی کتاب الحج من احرم وفی بیته او فی قفص معه صید فلیس علیه
ان یرسله وقال الشافعی علیه ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه فی ملکه فصار کما
اذا کان فی یده ولنا ان الصحابة رضوان الله تعالی علیهم کانوا یحرمون وفی بیوتهم
صیود و دواجن ولم ینقل عنهم ارسالها وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی
الحجج **خالفه** آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خالی از جنون نیست چه صورت دعوی
اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع ست وحال مسئله اینکه اگر کسی احرام کند و در خانه اش
یا در قفسی که همراه او ست جانوری باشد رها کردن آن بر محرم واجب نیست چرا که در
خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام رها نمی کردند و عادت مستمره بران جاری گردید
که بعد احرام جانوران را رها نمی کنند و عادت مستمرهٔ مسلمین حجت ست از حجج شرعیه پس
بهمین ثابت که رها کردن جانوران واجب نیست تامل باید کرد که از دعوی چه مناسبت
هدایه. دعوی مجیب آنست که صاحب هدایه چند جا بعدم نقل حجت گرفته بهست نه
آنکه معترض فهمیده پس این مسئله دلیل صریح بر دعوی مجیب ست که صاحب هدایه درین

مقام بعدم نقل حجت آورده چنانچه گفته ولم ینقل عنهم ارسالها و عادت عامه صحابه هم در
شرعیات حجت است و شاید حجت بودن عدم نقل برای غیر مشروعیة هم از ایجاب مخالفت
عادت عامه صحابه باشد که عمل باعمال غیر منقوله از صحابه تشریعاً مستلزم مخالفت عادت عامه صحابه
در شرائع است و بعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه وغیره جائز
نوشته قطع نظر از آنکه برای جواز آنهم فقهای اهل استنباط نظیری و اصلی پیدا کرده اند بجهت شدت
ضرورت است که گفته ان الضرورات تبیح المحظورات و این ضرورت هم مفوض برای اصحاب
استنباط و ارباب اجتهاد است نه بتخیل عامیان ورنه آنچه اهل بدع و اهوا ایجاد کرده اند همه حسنه
و درست باشد و خیلی از تحقیق اینمقام در باب سوم مذکور شد در انجا باید دید لیکن حجت
بودن عدم نقل بعدم فعل آنحضرت و صحابه و تابعین از چند روایات در ینجا بطور نمونه
نگارش میرود محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود بروایت حضرت عکرمه مولی ابن عباس
روایت میکند که قال ابن عباس وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه فانی عهدت رسول الله صلعم و
اصحابه لا یفعلون ذلک و ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشاپوری در صحیح خود از عماره بن رویبه
روایت میکند که انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه فقال قبح الله هاتین الیدین لقد
رایت رسول الله صلعم ما یزید علی ان یقول بیده بهذا و اشار باصبعه المسبحة و ابو عیسی ترمذی
از نافع روایت میکند که ان رجلا عطس الی جنب ابن عمر فقال الحمد لله والسلام علی رسول
الله صلعم قال ابن عمر و انا اقول الحمد لله والسلام علی رسول الله ولیس هکذا علمنا رسول الله
صلعم ان یقول الحمد لله علی کل حال و امام احمد در مسند خود از عبد الله بن عمر روایت می کند
که یقول ان رفعکم ایدیکم بدعة ما زاد رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الصدر و در طحطاوی
حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما اجتمعوا فی مسجد یهللون و یصلون
علی النبی جهرا فراح الیهم فقال ما عهدنا ذلک علی عهده صلعم وما اراکم الا مبتدعین فما زال
یذکر ذلک حتی اخرجهم من المسجد انتهی و امام نووی در شرح مهذب نوشته روی ان

علیا رض رائی موذنا یثوب فی العشاء فقال اخرج ہذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله
انتہی ودر مجمع البحرین نوشتہ ان رجلا یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ العید فنہاہ
علی رض فقال الرجل یا امیر المومنین انی اعلم ان اللہ تعالی لا یعذب علی الصلوٰۃ فقال
علی رض وانی اعلم ان اللہ تعالی لا یثیب علی فعل حتی یفعله رسول اللہ صلعم او یحث علیه
فیکون صلوتک عبثا والعبث حرام فلعله تعالی یعذبک به لمخالفتک لرسوله صلعم انتہی ابن
طاہر در تذکرہ موضوعات نوشتہ کان عبداللہ الانصاری لا یصوم رجبا وینہی عنه ویقول
لم یصح عن النبی صلعم فی ذلک شئ انتہی شیخ عبدالحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ تحت حدیث
انما الاعمال بالنیات می نویسد اتباع ہچنانکہ در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکہ
مواظبت نماید بر فعل آنچہ شارع نکردہ باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون انتہی وملا علی قاری
در مرقات تحت ہمین حدیث می نویسد المتابعة کما یکون فی الفعل یکون فی الترک ایضا
فمن واظب علی فعل لم یفعله الشارع فهو مبتدع انتہی ودر مواہب لطیفہ شرح مسند امام ابی حنیفہ
نوشتہ فالاتباع کما یکون فی الفعل یکون فی الترک انتہی ودر طوالع الانوار حاشیہ در
مختار نوشتہ رفع الصوت بالذکر بدعة یعنی یوم عید الفطر فیقتصر ای علی مورد الشرع
فانه مکروہ عند العامة تحرجا علی الظاہر بتعلیلهم بان النبی صلعم لم یفعله انتہی ودر منیة المصلی
نوشتہ الزیادة علی الثمان مکروہة بالاجماع ای باجماع ابی حنیفة وصاحبیه وہذا القید لها
تحریمیة کذا فی النہر الفائق وقال صاحب البدائع انه یکرہ لانه لم یرو عن النبی صلعم
انتہی ودر بحر رائق نوشتہ یکرہ ان یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانه لم یثبت عن النبی
صلعم وسید شریف جرجانی در باب محرمات شرح خلاصہ کیدانی نوشتہ والزیادة
فی التکبیر بان یقال اللہ اکبر الاعلی لانه غیر منقول عن النبی صلعم ولا من الصحابة انتہی
ودر باب الصوم کفایہ شعبی نوشتہ الامام اذا اتم التراویح لعشر تسلیمات وقام و
شرع فی الحادی عشر علی ظن انها عاشر ثم علم انه زیادة فالواجب علیه وعلی القوم ان یقعدوا

ثم تقضون وحدانا لان الصحابة اجمعوا على هذا المقدار فالزيادة عليه محدث وكل محدث
بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار الا ترى انه لا يجوز ان يصلي التراويح اربعا
اربعا وان كان المذهب عند ابي حنيفة رح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعا لما ان الصحابة
اجمعوا على الركعتين وعمر رض هكذا فعل وكذلك علي بن ابي طالب رض وغيرهما هكذا صلوا التراويح
فلا يجوز لنا ان نخالفهم من العدد والموضوع ومن يصلي وحده في بيته او في المسجد فانه يجوز
له ان يصلي اربعا اربعا فاما في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لاجل المخالفة انتهى
ودر كافي همچنين مرقوم ست ودر كنز العباد شرح اوراد نوشته يكره الدعاء عند ختم القران
في شهر رمضان وعند ختم القران بجماعة لان هذا لم ينقل عن النبي صلعم ولا من الصحابة
رضوان الله تعالى عليهم اجمعين انتهى ودر فتاوى كبرى ومختار و عجيب وابراهيم شاهي
نيز همچنين نوشته ودر محيط نوشته كه قراءة الكافرون الى الآخر مع الجمع مكروهة لانها
بدعة لم ينقل عن الصحابة والتابعين انتهى ودر نصاب الاحتساب وعالمگيري همچنين
نوشته ودر كتاب ملتقط نوشته يكره المصافحة بعد الصلوة بكل حال لان الصحابة ما صافحوا
انتهى ودر ترشيح وايضاح المطالب ومحك الطالبين ووظائف النبي وخلاصة الفقه از
ناصري وكافي وحاشية مصابيح نيز همچنين نوشته اند ودر باب الجنائز در مختار مي نويسد
ولا قراءة ولا تشهد فيها وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعندنا يجوز بنية الدعاء ويكره
بنية القراءة لعدم ثبوتها فيها عنه صلعم انتهى ودر تحفة الفقهاء مي نويسد لا يزيد المجيب على
قوله رحمه الله وبركاته لانه لم يرد فيه الاثر انتهى ودر باب الجنائز جامع الروايات مي نويسد
در واقعات آورده كه فاتحه بعد مكتوبه براى مهمات وغيره مكروه است زيرا كه منقول از
صحابه وتابعين نيست بدعت ست انتهى ودر خزانة الروايه نوشته در ودهي شادي بر
كل گيوڑه وچنبه نيامده پس نشايد انتهى الغرض آنچه مذكور شد خلاصه اش آنكه از كلام
حضرت علي وعبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وعماره بن رويبه

و عبد السلام انصاری و احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و مسند امام احمد و
روایات شرح مهذب امام نووی و تذکره ابن طاهر فتنی و مرقات ملا علی قاری و مواہب
لطیفه شرح مسند امام ابی حنیفه و ترجمه مشکوٰة شیخ عبد الحق دهلوی و مجمع البحرین و در مختار
و طوالع الانوار حاشیه در مختار و منیة المصلی و بحر الرائق و شرح خلاصه کیدانی سید شریف
جرجانی و کفایه شعبی و امالی و محیط و نصاب الاحتساب و ترشیح و ایضاح المطالب و لطائف
النبی و خلاصة الفتاوی [illegible] و کافی و حاشیه مصابیح و تحفة الفقها و واقعات و کنز العباد
و محک الطالبین و خزانة الروایه و جامع الروایه و فتاوی کبری و مختار الفتاوی و فتاوی
تجنیس و فتاوی ابراهیم شاهی و فتاوی عالمگیری بخوبی ثابت که عدم نقل و عدم فعل آنحضرت
و صحابه و تابعین حجت است **عبارت مائه** در جواب سوال پنجاه و دویم مفهوم بدعت
چند نوشته اند فی البحر الرائق البدعة ما احدث علی خلاف الحق المتلقی من رسول الله
صلعم من علم او عمل او حال بنوع شبهة او استحسان و جعل دینا قویما و صراطا مستقیما از جواب
سوال پنجاه و سیوم آنست که مفهوم بدعت را بیان کرده اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقی
عن رسول الله صلعم پس نزد ایشان حاجت تقسیم نیست بر بدعت که هست ضلالت است
مغالطه این حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرد از بحر الرائق و صاحب بحر الرائق
در همان کتاب در مسئله تلفظ به نیت گفته که بدعت حسنه هست و دیگر چند جا در آن
کتاب موجود **هدایه** مبنای این تغلیط کمال جهالت است ایا نمی داند که در بدعت
و سنت بمعنی الطریقة المسلوکة فی الدین مقابله هست و در تقابل تخالف ضروری است
پس مقابل سنت که مخالف آنست چگونه حسن باشد زیرا که آنچه مخالف سنت است ضلالت
است خطیب از جابر رض روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم بعثت بالحنیفیة السمحة و من
خالف سنتی فلیس منی و سید در حاشیه مشکوٰة نوشته کل مخالفة للسنة ضلالة انتهی
و نیز ابن ملک در شرح مصابیح نوشته کل مخالف للسنة ضلال انتهی و ابن حجر رح

در نهایه نوشته فما کان فی خلاف ما امر الله ورسوله فهو فی حیز الذم والانکار انتهی و در تکمله صاحب
بحر الرائق بعضی جا بدعت را حسنه نوشته باعتبار معنی لغوی نگاشته نه باعتبار معنی شرعی
که مقابل سنت است چه این معنی محمود نمی باشند و آنچه منقسم بحسنه و سیئه است همان معنی
لغوی اند یا شرعی قریب بمعنی لغوی و در قاموس نوشته والبدعة بالکسر الحدث فی
الدین بعد الاکمال او ما استحدث بعد النبی صلعم من الاهواء والاعمال انتهی قاضی عیاض در
شرح صحیح مسلم نوشته قال ما احدث بعد النبی صلعم فهو بدعة والبدعة فعل ما لم یسبق الیه فما وافق
اصلا من السنة او یقاس علیها فهو محمود وما خالف اصول السنن فهو ضلالة انتهی و شیخ عبد الحق
دهلوی در ترجمه مشکوٰة نوشته هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلعم بدعت است پس آنچه موافق
اصول و قواعد سنت او ست صلعم و قیاس کرده شده است بران آنرا بدعت حسنه گویند
و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالة خوانند انتهی و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری
تحت شر الامور محدثاتها نوشته بفتح الدال جمع محدثة والمراد بها ما احدث ولیس له اصل
فی الشرع یسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان له اصل یدل علیه الشرع فلیس ببدعة فالبدعة
فی عرف الشرع مذمومة بخلاف اللغة فان کل شیء احدث علی غیر مثال یسمی بدعة سواء کان
محمودا او مذموما وکذا القول فی المحدثة وفی الامر المحدث قال الشافعی البدعة بدعتان
محمودة ومذمومة فما وافق السنة فهو محمود وما خالفها فهو مذموم انتهی و در شرح اربعین نووی
لمعین بن صفی مرقوم است والمراد بالبدعة ما احدث مما لا اصل له فی الشریعة یدل علیه واما
ما کان له اصل فلیس ببدعة شرعا وان کان بدعة لغة انتهی و در کتاب بذیل شرح حدیث خامس
نوشته ثم اذا دریت ما تلوت علیک فاعلم ان الحدیث علی عمومه ولا تخصیص فی قوله علیه الصلوٰة
والسلام کل بدعة ضلالة فانه صلعم بین جمیع ما فیه اصلاح الدین والدنیا وما اهمل و عین ما هو
فیه فساد الدین والدنیا وضرر وکیف لا وقد قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وقال رسول الله صلعم ما ترکت من شیء یقربکم

الی الجنة الا وقد حدثتکم وما ترکت من شیء یبعدکم من النار الا وقد حدثتکم به ترکتکم علی البیضاء
لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک انتهی و نیز در همین مقام این کتاب مرقوم است
فان قلت قد اشتهر البدعة نوعان حسنة وسیئة فکیف کل بدعة ضلالة بلا تخصیص قلت
المراد من البدعة فی الحدیث البدعة الشرعیة وهی عمل لیس له دلیل شرعی وکل ما فعله او امره
الشارع صلوة الله علیه فعله او لم یفعله وسواء قد فعل علی عهده او لم یکن علی عهده لانتفاء
شرط الفعل او وجود المانع امر ایجاب او استحباب فهو لیس ببدعة شرعیة واشتهار ان البدعة
نوعان بدعة لغویة وهی ما ابدع واخترع اعم من البدعة الشرعیة وقول عمر رض فی التراویح
نعمت البدعة مراده بدعة لغویة الخ مولوی قادری بجامع الروایات نوشته در نصاب الفقهی
آورده هر آنچه که بدعت حسنه مجتهدان قرار داده اند همان صحیح است و اگر کسی درین زمانه چیزی که بدعت
حسنه قرار دهد خلاف است زیراکه در مصفی میگوید که کل بدعة ضلالة فی زماننا انتهی شاه خوب الله
اله آبادی در کلمات مؤلفه فی المقاصد المختلفه می نویسد و در مکتوب صد و هشتاد و ششم از جلد
اول مکتوبات شیخ احمد سرهندی قدس سره که بخواجه عبد الرحمان مفتی کابلی صدور یافته
واقع شده که از حضرت حق سبحانه وتعالی تضرع وزاری والتجا وافتقار وذل وانکسار در
سر و جهار مسئلت می نماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان
خیر البشر و خلفای راشدین او نبوده اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود آن ضعیف را
با جمعی که باو هستند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمة
السید المختار و آله الابرار علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه
و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفای راشدین علیه و
علیهم من الصلوات اتمها والتحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع
سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت
و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت

و تضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که خسارت و ندامت نتیجه بداشت
۵ بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور ۵ سید البشر
میفرماید علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و هر چیزیکه
مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله
و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة والسلام
اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا
کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ
و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد
و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد
آنست که بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت رافع سنت
بود قال علیه الصلوة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة
خیر من احداث بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم
لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة باید دانست که بعضی از بدعتها که علما و مشائخ آنرا حسنه دانسته
اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه
را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد مسنون که
سه ثوب باشد نسخ ست و نسخ عین رفع و همچنین مشائخ ارسال فش را الجانب چپ
مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال آن بین الکتفین است ظاهرست که این بدعت
رافع سنت است و همچنین است آنچه علما در نیت نماز
مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب
کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه

میفهمیدند پس نیت بزبان بدعت باشد واین بدعت را حسنه گفته اند واین فقیر میگویم
که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا
می نمایند واز غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة
ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله
صلی الله علیه وعلی اله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فاما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شئ فانه مظهر لمعنی
النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات انتهی شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در ترجمه مشکوة تحت فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین می نویسد پس لازم
گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلیفه های مرا که اهل رشد اند وارشاد هدی و بهره بودن
خلاف غیر اهل رشد و راه راست یافتگان و مراد بخلفای راشدین خلفای اربعه
داشته اند هر که بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که
بهوای نفسانی خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رض همان
سنت پیغمبر است که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از آن در زمان ایشان رواج
یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از جهت اضافت
بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای
راشدین بآن حکم کرده اند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است
اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه زائغه کنند انتهی و تحت وایاکم ومحدثات
الامور نوشته و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین نبوده انتهی و در ترجمه حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع

مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته نو پدید نگردید هیچ قومی بدعتی را
مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت
باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک
باشد بهتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه است زیراکه باتباع سنت پیدا می شود
نور و دیگر شعاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایت آداب استنجا بر وجه سنت بهتر ست از
بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی می کند بمقام قرب و بترک آن
تنزل میکند از ان و این سودی نمیگردد و بترک او فضل از ان تا بمرتبه بدعت منجر که آنرا رین
قلب و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات
خود می نویسند و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ و روشن بدعت سیئه
احتراز ننماید بوئی ازین دولت بمشام جان او نرسد و اینمعنی امروز متعسر ست که عالم در دریای
بدعت غرق گشته ست و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال ست که دم از رفع بدعت زند
و باحیای سنت لب کشاید اکثر علمای اینوقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای
سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی
میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل
متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر ست
همان ست که از صدر اول آمده ست تا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی
الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا نأخذ باستحسان مشائخ بلخ
و انما نأخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز
و انما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر
النبی صلی الله علیه و علی اله الصلاة و السلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه و علی اله
الصلاة و السلام و اما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک

من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الاتری انهم لو تعاملوا علی
بیع الخمر وعلی الربو لا یفتی بالحل و شک نیست که علم بتعامل کافه انام و بعمل جمیع قری و
بلدان از حیطه بشر خارج بست باقی ماند تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر ست از ان
سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام و راجع ست بسنت ثانیاً علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
بدعت کجاست و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول کمالات صحبت خیر البشر کافی بوده
را نه تمامی سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته ست بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسلوک
و جذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیة و اجتناب از بدعت نا مرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة
بحرمة صاحب السنة وعلی آله الصلوٰة والسلام والتحیة انتهی انجه از حدیث خطیب و عبارت
حاشیه مشکوٰة سعید سند و شرح مصابیح ابن ملک و نهایه ابن اثیر جزری و قاموس مجد الدین
فیروز آبادی و شرح صحیح مسلم قاضی عیاض و ترجمه مشکوٰة شیخ عبد الحق دهلوی و فتح الباری
شرح صحیح البخاری ابن حجر عسقلانی و شرح اربعین نووی لمعین بن صفی و فتاوی جامع الروایات
و نصاب الفقه و مصنفی بکلمات مؤلفه فی المقاصد المختلفه و مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی
گذشت خلاصه اش آنکه بدعتیکه بمقابل سنت ست هرگز منقسم نیست بلکه کل آن ضلالت ست
و آنکه منقسم ست مقابل سنت نیست زیرا که حسنه مخالف سنت نمی باشد بلکه همان را حسنه گویند
که موافق سنت باشد و اصل و نظیر وی یافته شود و آن قیاسات مجتهدین اسامیل احاجیه اند و
این حکماً سنت ست نه بدعت پس همه مخترعات این مردمان عامی از قسم ضلالت ست هرگز
حسنه بشدن نمی تواند **عبارت بائته** جائیکه بدعت را مطلق گذارند بدعت سیئه
مراد می باشد **مغالطه** این هم دعوی بی دلیل محض ست **هدایه** این دعوی با دلیل ست
بلا نمی دانند که فرد کامل بدعت بدعت سیئه ست و بجای خود ثابت شده که المطلق اذا
اطلق یراد به الفرد الکامل پس ضرور ست که جائیکه بدعت را مجرد از قراین مطلق بگذارند سیئه مراد

باشد وانجاله از اطلاق بدعت حسنه مراد گرفته اند بدلالت قراین ست شیخ عبد الرؤف مناوی
در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعة غلبت علی مالم یشهد الشرع بحسنه انتهی وابن اثیر
جزری در جامع الاصول نوشته اکثر ما یستعمل البدعة عرفا فی الذم انتهی در ذخیره السالکین نوشته
پیدا جا لفظ بدعت مطلق می آید مراد ازین غالبا قبیح ست انتهی زجواب امر واجب النبیه اظهر ست
لهذا تعرضی بان نرفت **عبارت اربعین** خواندن نماز هول در کتب حدیث و فقه
که معتبر و مضبوط اند از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظائف و رسائل صوفیه نوشته است بر
بر قول و فعل مشائخ فتوی جاری نمی شود انتهی ملخصا **مغالطه** شیخ الاسلام آن
نماز را درز برسنت نوشته و اطلاق مشائخ در فقها شائع ست و مجیب را بر کدام فعل شیاتی نسبت
مقدم اتباع هوا ست ورنه در جواب سوال هشتاد و ششم تمسک بفوائد الفواد نمی نمود بهر تقدیر
میگویم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشائخ بر صوفیه فتوی دادن نتوانست پس تمسک
بکتاب سید آدم بنوری در مرأة الصفا چگونه درست شد و چرا بر قول شان فتوی داد لطف
اینکه جائیکه فتوی جائز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع دران جا مه نیست و اینجا که فتوی در باب
تکفیر که محل کمال احتیاط ست انتهی **هدایه** رسائی منبع شریف معلوم شد شیخ الاسلام
صلوٰة هول را الی تحت سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تصدق از شرع نقل زده و نیز
از شرع آورده که اگر تصدق میسر شود نماز خواند و خود این نماز را عادت مشائخ نوشته و در
همچنین مقام متبادر از مشائخ مشائخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر ناظر سیاق و سباق کلام
شیخ الاسلام مخفی نیست و از مرد دانشمند نهایت عجب ست که امر یکه از کتاب و سنت و قیاس
مجتهدین و اجماع امت اصلی و سندی ندارد چگونه آنرا سنت پندارد و عادت فقها قرار دهد
اگر معترض را دعوی سنیت آن بود از حدیثی ثابت میگرد و این قسم نه از فضائل اعمال که
دران توسع هر رطب و یابس مجیب در سوال هشتاد و هشتم هرگز بنای فتوی بر روایت فواید الفواد
نکرد تا گنجایش کلام معترض درینمقام باشد و در مسئله کنگنه بستن تمسک به کتاب سید آدم

بنوعی از اهلسنت که دران کتاب سند از کتاب علم الهدی می آید و کتاب مرآة الصفا در
نظر سهت و معهذا این مسئله بجای خود مدلل ست بی اصل و سند نیست پس درین مسئله
فتوی بر قول مشائخ نیست و انچه معترض از بحر رائق نوشته که لایخرج الرجل من
الایمان الا بجحود ما ادخله فیه الخ دران کلام نیست متنازع فیه امارات تکذیب اند که کنگنه
منجمله آنهاست و بالاتفاق از مجرد ارتکاب آنها حکم کفر بظاهر جاری می شود و ارتکاب
کبائر کفر لازم آمدن از مقصود مجیب فرسنگها دورست و آنکه معترض از بحر رائق نقل
نموده که والحق ان ما صح عن المجتهدین الخ درینجا صحت شی عام ست از نفسه و بنظر پس
فرض کردیم که کفر نفس بستن کنگنه از مجتهدین ثابت نیست مگر کفر بظاهر البته از مجتهدین
ثابت ست و آنکه معترض از بحر نقل نموده و قد ذکروا ان المسئلة المتعلقة بالکفر اذا کان لها
تسع و تسعون احتمال الکفر الخ این حکم در مسئله ست نه در امارات تکذیب و اگر ازین چنان
می فهمند که چون در یک کس نود و نه چیزهای کفر یافته شوند و یک چیز اسلام بر انکس
حکم اسلام کرده خواهد شد محض غلط ست زیرا که چون شخصی مثلا منکر قیامت باشد یا منکر رسالت
کدامی رسول بود دران همه چیزهای اسلام یافته شوند هرگز بران حکم اسلام نخواهند کرد با آنکه
در انکس صرف یک وجه کفر یافته می شود و باقی وجوه اسلام اکنون باید دانست که کنگنه مثل
زنار ست زیرا که چنانکه زنار علامت جماعت برهمنان از هنود ست همچنان کنگنه علامت جماعت
نوشهان از هنود ست پس هر دو را در بودن علامت تکذیب دین برابر باید تصور نمود
و کنگنه بستن از دینیات و عبادات قوم هنود ست چنانکه بهمه ناکه عبارت از شادی
کتخدائی در مذهب ایشان ست و این امر در پوتهی رام دلی ایشان که ماخذش هنرده بید
پران ست و خاص بر مراسم شادی در مذهب انقوم موضوع شده مذکور ست و
بهیر نا عبارت ازان ست که آتش نهاده گرد آن هفت بار طواف میکنند پس کنگنه
بستن از لفظ امارات تکذیب ست در بیضاوی نوشته الکفر لغة ستر النعمة و اصله

الکفر بالفتح وهو الستر ومنه قیل للزارع واللیل کافر در کلام آخره کافور و فی الشرع انکار
ما علم بالضرورة مجیء الرسول به ثم وانما عد لبس الغیار وشد الزنار ونحوهما کفرا لانها تدل علی
التکذیب فان من صدق الرسول لا یجترئ علیها ظاهرا لا انها کفر فی انفسها انتهی و در ظهیریه
می نویسد من وضع قلنسوة المجوس علی رأسه فسئل لای انکر علیه فقال ینبغی ان یکون القلب
سویا او مستقیما کفر لانه ابطل حکم ظواهر الشریعة انتهی و در عالمگیری نوشته یکفر بوضع
قلنسوة المجوس علی رأسه علی الصحیح الا لضرورة دفع الحر والبرد انتهی و در خلاصه مذکور است
من وضع قلنسوة المجوس علی رأسه قال بعضهم من المتاخرین ان کان لضرورة البرد او
البقر حتی یلبسها لا یکفر و الا کفر انتهی و فی المحیط ولکن الصحیح انه یکفر مطلقا وضرورة البرد لیس
بشیء لامکان ان یخرقها و یخرجها عن تلک الهیئة حتی یصیر قطعة اللبد فیدفع البرد فلا ضرورة الی لبسها
علی تلک الهیئة انتهی پس کفر کنندگان بستن ظاهر است و متاخرین تصریح بکفر ایشان کرده اند چنانچه
در مرآة الصفا و منافع المسلمین و مطالب المؤمنین و خلاصة المعارف سید آدم بنوری که
از اجل خلفای حضرت احمد سرهندی مجدد الف ثانی در عهد شاهجهان بادشاه بودند از
کتاب علم الهدی کفر آن مرقوم است لیکن باید دانست که آنانکه از کیفیت کنندگان آگاه شدند
و این را امارت تکذیب و رسم دینی کفار ندانستند و در جهالت مرتکب این فعل شدند
البته بسبب جهل معذور از حکم کفر خواهند ماند چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در کلمات کفر
نوشته اما اذا تکلم بکلمة ولم یدر انها کلمة کفر ففی فتاوی قاضی خان حکایة خلاف من غیر ترجیح
حیث قال قیل لا یکفر لعذره بالجهل و قیل یکفر ولا یعذر بالجهل اقول والاظهر الاول الا
اذا کان من قبیل ما یعلم من الدین بالضرورة فانه حینئذ یکفر ولا یعذر بالجهل انتهی آنکه
معترض عبارت شرح مواقف نقل کرده که ولو علم انه شد الزنار لا لتعظیم دین النصاری
الخ در این نفی کفر فیما بینه و بین الله است نه نفی کفر باعتبار احکام ظاهر شریعت که از همین
معترض تمام عبارت شرح مواقف در اینجا نقل ننموده لهذا عبارتیکه ما قبل آن عبارت

که

معترض نقل نموده واقع است بجز تحریر در می آید تا مطلب کتاب بخوبی منتقش خاطر گردد و آن
اینست المقصد الثالث فی الکفر وهو خلاف الایمان فهو عندنا عدم التصدیق للرسول
فی بعض ما علم مجیئه ضرورة فالقبیل شد الزنار ولابس الغیار بالاختیار لا یکون کافرا
اذا کان مصدقا له فی الکل وهو باطل اجماعا قلنا جعلنا الشی الصادر عنه باختیاره علامة
التکذیب فحکمنا علیه بذلک ای بکونه کافرا غیر خلاف ولو علم انه شد الزنار انتهی و در
بیان سجده شمس نوشته سجد للشمس ینبغی ان یکون مومنا والاجماع علی خلافه قلنا هو
دلیل عدم التصدیق ای سجوده یدل بظاهره علی انه لیس بمصدق ونحن نحکم بالظاهر فلذلک
حکمنا بعدم ایمانه لا لان عدم السجود لغیر الله داخل فی حقیقة الایمان حتی لو علم انه لم یسجد لها
علی سبیل التعظیم واعتقاد الالهیة بل سجد لها وقلبه مطمئن بالتصدیق لم یحکم بکفره فیما بینه
وبین الله وان اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهی وآنکه معترض نوشته که تشبه ما دامیکه قصد
تشبه نکند نباشد تحکم صریح است بلا دلیل و سند چگونه اینکلام بمعرض تسلیم در آید و آنچه
از در ره نقل کرده مرادش بظاهر آنست که تشبه در اموری معتبر است که مصالح قصد تشبه باشند
نه در هر امر و هرگز ازان مستفاد نیست که بدون قصد تشبه تشبه ممنوع نیست و بر نقل عبارت
حمادیه بر جمیع نمودن بعید از عقل است مجیب روایت حمادیه برای حرمت مزامیر وغیره نقل نموده
فتوی داده و درین مسئله مقلد کلام حنفی المذهب نیست اگر غرض آنست که در مسائل فقهیه
مداهنت را بکار بردن و بر جواز محرمات فتوی دادن تیسیر مستفتی ست و در باب افتا
رعایت مستفتی ضرور است و شریعت را تابع هوا نمودن لازم و مجیب باین رعایت فتوی نداده
البته محل جواب نیست و اعتراض معترض بجا مقام ازار تاسف ست که هنوز این بیچاره ندانسته
که عمل بالاحتیاط اولی ست و از اختلاف برآمدن و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن کمال
دیانت فتوی برا حوط دادن کار اهل حق ست نه دانم که معترض درین مقام الیسر در افتا چه
فهمیده که از عدم اخذ آن بر مجیب جرح نموده وچون در عبارات حمادیه کفر تلذذ بملاهی مرقوم گردید

بنا بر روایت خزانه حکم جنس این مسائل را بیان فرموده پس آوردن عبارت خزانه در
خبط فهمیدن از دیوانگی بیش نیست **عبارت مائة** و اگر لحاظ اباحت در اصل
اشیا کرده شود پس بظاهر معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این امر
مردود ست بدو وجه یکی آنکه حدیث صحیح در مشکوٰة المصابیح بروایت نسائی مروی ست
دلالت دارد برین که هیئت اجتماعیه نزد قبر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابی هریرة رض قال
سمعت رسول الله صلعم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا و صلوا علیّ فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوٰة یعنی روایت ست از ابی هریره گفت
که شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمودند مگردانید خانهای خود را مثل قبرها که مردمان دران افتاده
و خفته باشند و هیچ عبادتی و نمازی دران نمیکرده باشند و مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید
بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت ست چنانچه یهود و نصاری بر قبور انبیا خود میکنند
و درود فرستید بر من و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوٰة شریف موجود ست قال فی مجمع البحار فی شرح هذا
الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری عیدا او قبری مظهر عید ای
لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه و کان داب اهل الکتاب
فاورثهم القسوة او من جبر عبدة الاوثان حتی عبدوا الاموات انتهی ترجمه اش اینکه یعنی مقرر
نکنید زیارت قبر مرا عیدگاه یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر
مانند جمع شدن شما در عید زیرا که روز عید روز لهو و خوشی ست و حال زیارت قبر خلاف
آن ست یعنی محل عبرت و یاد آخرت ست و بود این قسم حال اهل کتاب پس باعث شد ایشان
را سختی دل و بود عادت بت پرستان تا آنکه پرستش کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص ست
بعرس نزد قبر بخلاف وجه دویم که عام ست که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر **مغالطه**
عجیب مستدلالیست که دلیل از دعوی بیگانه محض بیان چه دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود

و دلیلش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت
اجتماعیه مع تزئین چند ست این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع بزینت
و سرور و لهو لعب موجب غفلت ست و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور و لهو و لعب
موجب غفلت ست نه نفس مقرر کردن یوم عرس ست نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه باو
دارد سکه بجز اجتماع بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع ست و مقرر کردن یوم عرس باجتماع
بخواندن قرآن و ... ... تا روند که آخرت ... هرگز دران داخل نیست بدایه دلیل مجیب موافق
مدعا ست چه در اکثر اعراس مروجه این دیار اجتماع بزینت و لهو و سرور می باشد و همین
اجتماع را در عرف بعرس تعبیر می نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح
تقرر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقرر یوم عرس قبح بغیره ست و در همین تقرر
قبح لعینه هم ست که تقریرش عنقریب خواهد آمد پس کلام مجیب بطور اغلب ست راقم گوید که اجتماع
برای قرآن خواندن و غیره نیز از همین حدیث ممنوع ست که سوق حدیث دلالت واضحه بران
دارد و آنحضرت صلعم از نفس اجتماع بر قبر اگرچه برای قرءة قرآن و غیرها باشد منع فرموده که سبب
حصول زینت ست و قبر محل آن نیست و تتمه حدیث شاهد بر همین معنی ست که فرموده صلوا
علیّ فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم یعنی نیز حاجت تکلف کردن در معاودت بقبر برای فرستادن
درود نیست بلکه از هر جا که درود خواهید فرستاد نزدم خواهد رسید و نهی بینی که در حدیث لا تجعلوا
قبری عیداً فرموده و عید روزی ست که دران برای نماز جمع می شوند نه برای لهو و لعب اگرچه
درین روز لهو و سرور مباح باشد لیکن اجتماع دران برای صرف نماز ست و بعضی درینجا عید را
بمعنی اعتیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند در ینصورت هم این اجتماع عرس که بتاریخ و روز معین ست
بیرون از نهی نخواهد شد که همیشه بتاریخ و روز معین جمع شدن عادت گرفتن ... است
و بعضی معنی حدیث نهی از گردانیدن قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند درینحال نیز نهی
از اجتماع برای قرءة قرآن و غیرها که از عبادات ست بخوبی مستفاد خواهد شد و بعضی نهی

تخصیص وتعیین برای زیارت هم ازینجا بیش فهمیده پس تخصیص یوم عرس بعینه ممنوع خواهد شد
ابن حجر در شرح مشکوة نوشته او المعنى لا تجعلوا قبري مظهر عيد من حيث الاجتماع كاليهود و
النصارى انتهى ابن ملک در شرح مصابیح بذیل لا تجعلوا قبري عيدًا نوشته العيد هو الوقت
الذي يجتمع فيه الناس للصلوة كعيد الفطر والاضحى توربشتی در شرح مصابیح نوشته ويجوز ان يكون
العيد اسمًا من الاعتياد يقال عاده واعتاده وتعوده اي صار عادةً له يعني لا تجعلوا قبري محل
اعتياد تعتادونه لما يؤدي ذلك الى سوء الادب وارتفاع الحشم ويؤيده قوله صلعم وصلوا
علي فان صلوتكم تبلغني حيث كنتم اي لا تتكلفوا المعاودة الي فقد استغنيتم عنه بالصلوة علي
انتهى ودر مرقاة شرح مشکوة ملا علی قاری مرقوم ست وقيل العيد اسم من الاعتياد يقال
عاده واعتاده وتعوده اي صار عادة والعيد ما اعتادك من هم او غيره اي لا تجعلوا قبري
محل اعتياد فانه يؤدي الى سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا يظن ان دعاء الغائب
لا يصل اليه ولذا عقبه وصلوا علي فان صلوتكم تبلغني اي لا تتكلفوا المعاودة الى قبري فقد
استغنيتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم الخ ودر طيبی شرح مشکوة نوشته واقول ان نظم
الحديث ان يقال ان قوله لا تجعلوا بيوتكم قبورًا معناه لا تجعلوا بيوتكم كالقبور الخالية عن [illegible]
وعبادته لانها غير صالحة لها وكذلك لا تجعلوا القبور كالبيوت محلا للاعتياد [illegible]
بالعبادة والصلوة ومرجعا للسرور والزينة كالعيد انتهى وامام خطيب حافظ ابوبكر بغدادي
گفته لما كان يوم الفطر والنحر يعود كل سنة والناس يعودون اليه اجتماعًا واجتماعًا من
سمي عيدًا العود مرة بعد اخرى فنهى النبي صلعم امته عن الاجتماع على قبره الكريم كاجتماعهم لاداء
مواسم العيد كفعل اهل الكتاب ودينهم بقبور انبيائهم والمعنى ان لا تجعلوا قبري كالعيد
تزينًا وتصنعًا واجتماعًا انتهى وامام سبکی گفته ويحتمل ان يكون المراد لا تتخذوا له وقتًا
مخصوصًا لا يكون الزيارة الا فيه انتهى حاصل النتيجه از عبارات شروح مصابیح ابن ملک وتوربشتی
وشروح مشکوة طیبی وابن حجر وملا علی قاری وکلام خطیب بغدادی وامام سبکی گذشت

جنازه بانست که حدیث لاتجعلوا قبری عیدا دلالت صریحه بر عدم مشروعیت عرس دارد
وآنکه معترض بعقد مجلس وعظ بتعیین یوم جمعه وسه شنبه معارضه کرده جوابش آنکه این تعیین
در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده است وتعیین یوم عرس نه از شارع بثبوت رسیده
نه در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده پس معارضه مثل تعیین یوم وعظ وغیره
مجموع برناوافقیت معترض شدنی ست در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بوده
مروی ست کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس فقال له رجل یا ابا عبد الرحمان
لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم وانی اتخولکم بالموعظة
کما کان رسول الله صلعم یتخولنا مخافة السآمة علینا وآنکه معترض شعاری کرده که از اهتمام یوم
عرس وعدم اهتمام جمعه وجماعت لازم مقرر کردن روز عرس مفرقی نمی رسد. در جوابش گوییم که وقتیکه
مردمان اهتمام بر مباحات بمنزله فرض وواجب وسنت نمایند بیشک دران مباح کراهتی پیدا شود
اما نمی دانی که مباح را فرض وواجب وسنت دانستن موجب تبدل عقیده است وفرض وواجب و
سنت دانستن موقوف بر گفتن فرض وواجب وسنت نیست بلکه اهتمام آن مثل فرض وواجب و
سنت کردن برای ثبوت این امر کافیست در عالمگیری در بیان سجدات نوشته ما یفعل عقیب
الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یودی الیه فهو مکروه کذا فی
الزاهدی انتهی **قوله** در جای عرس بدعات شنیعه ومنکرات قبیحه اگر بعمل آوردن وبرجا در
هر وقت بد است فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مفرقی نمی رساند **اقول**
چون بدعات شنیعه ومنکرات قبیحه از لوازم عرس شده باعرس هم قبیح بغیره باشد پس مقرر نمودن روز
عرس را از جهت این لوازم بلاریب مفرقی خواهد رسید مثلا قرآن خواندن فی نفسه بدنیست
وامر بسیار خوب ست وچون کسی بمزامیر وسرود قرآن خواند بیشک قرآن خواندن هم بایسلوب
بد خواهد شد **قوله** تا حال نهی آن بیان نه نمود پس بلی ورود نهی چگونه جائز ناجائز گردد
اقول جائز بودن این فعل بدون قول وفعل آنحضرت صلعم از کجا معلوم شد در بحر الرائق

و در تهذاب نوشته فلا یعرف اباحة المباح الا بقوله و فعله صلعم انتهی و عدم فعل آنحضرت صلعم
و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین برای کراهت این فعل علمای شریعت انه
خدا تعالی ست کما لا یخفی **قوله** اهتمام شی نفس الشی می باشد یا غیر آن اگر غیر ست پس از
ناجایز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجایز نمی شود و الکلام فیه و اگر نفس آنست پس
جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعای مجیب بهر دو
شق حاصل ست اما در صورت غیریت پس از انکه اهتمام تقرر یوم عرس از لوازم آنست و اهتمام
آن خود قبیح ست درینحال تقرر یوم عرس هم قبیح لغیره باشد و قبح دلیل عدم جواز ست و اما
در صورت عینیت پس از انکه عدم جواز اهتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس ست و هو المطلوب
قوله اما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا
که غرض مجیب اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالفت باشد این صرف ایجاد فقیر ست راقم گوید
که تخصیص شی دلالت بر ترجیح شی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شارع کسی مرجح
نمی تواند شد پس بیشک تخصیص دیگری بجز شارع ممنوع و مکروه خواهد بود ابو الحسین مسلم
بن حجاج قشیری نیشاپوری در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم
لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان
یکون فی صوم یصومه احدکم و در شرح وقایه نوشته که توقیت سورة لصلوة ای تعیین سورة
لصلوة بحیث لا یقرء فیها الا تلک السورة انتهی و در تاتارخانیه و عالمگیریه نوشته یکره للانسان
ان یختص لنفسه مکانا فی المسجد یصلی فیه انتهی پس چون تخصیص در مثل صوم و صلوة که افضل
عبادات ست ممنوع شد در غیر آن که کمتر از آن ست بدرجه اولی ممنوع باشد **قوله** باید دانست
که تمسک بکلام طیبی که ملا علی قاری در مرقات آنرا نقل نموده یعنی و فیه من اصر علی امر مندوب
و جعله عزما الخ درینمحل ناشی ست از بی فهمی چه مراد از ان کلام نیست مگر اینکه غیر واجب را واجب
اعتقاد کردن و جایز را ناجایز اعتقاد نمودن از شیطان ست **اقول** درینمقام معترض

بکلامی متکلم شده که سفیهان راهم از شنیدنش خنده می آید زیراکه عبارتیکه مجیب از سید
و طیبی و ملا علی قاری نقل نموده بران تفوه نکرده گفت که استدلال بآن ناشی از بی فهمی ست
نمی بیند که شراح مذکورین همین قدر از ینحدیث استنباط کرده نوشته اند که هرکه اصرار کند بر امر
مندوب و گردانداو را عزم و عمل برخصت نکند پس بیشک نصیبی بردازان شیطان در گمراه
کردنش هو پس چگونه حال کسیست که اصرار کند بر بدعت و منکر انتهی و همانرا مجیب بحریر فرموده
دیگر چه نوشته که محمول بر بی فهمی وی جناب باشد و مداومت و ملازمت شی و اصرار بران که ترک
آنرا قبیح از ترک واجب پندارد دلیل اعتقاد وجوب ست برای ثبوت این اعتقاد بزبان وجوب
گفتن ضرور نیست چه بآن معامله واجبات کردن بجای واجب گفتن ست و آنکه در بعضی رخص
حسن مداومت منقول شده مراد از ان استعمال اکثر ست مع الترک فی بعض الاحیان نه ملازمت
و اصرار بران چنانکه معترض فهمیده **قوله** از احادیث کتب سته بسیار بحثها رفته و دفاتر مشحون
گردیده **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحاح سته عند المحققین نیست و اگر بعضی
در حدیثی کلام کرده اند پایه اعتبار ساقط و آن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** [illegible]
اگر نقاد فن حکم کرده باشند که یکدام حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد و یا کسی در خاص
این حدیث کلام میکردی و مجیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث
کتاب ابن جریر از قسم احادیث کتب طبقه رابعه اند و احادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاه عبد العزیز [illegible]
در عجاله نافعه میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم
نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند
و آنها را اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند و در ان قدحی و علتی دیدند
که باعث شده همه آنها را بر ترک روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در
اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود و بعد چند سطر می نویسند و در ین قسم احادیث

کتب بسیار مصنف شده برخی را بشماریم کتاب الضعفاء للابن حبان تصانیف حاکم کتاب الضعفاء
للعقیلی کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب تصانیف ابن شاهین تفسیر
ابن جریر فردوس دیلمی بلکه سائر تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
جورقانی تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بعد چند سطر نوشته و مایه تصانیف شیخ جلال الدین
سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب باستنباط احکام
از انها لاطائل می نماید انتهی **قوله** و اینحدیث را جلال الدین سیوطی در شرح الصدور نقل نموده
که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جابجا استناد بآن نموده **اقول**
حال احادیث کتب جلال الدین سیوطی از ما سبق دریافت شد که از قسم احادیث کتب طبقه
رابعه اند و آن احادیث قابل احتجاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال الدین سیوطی در بعضی
مقام از جهت تزئین کلامش بدیگران موجب اعتماد تمام کتاب نمی تواند شد **قوله** مجیب
درینجا هم از عادت راسخه خود باز نماند که تتمه را حذف نموده **اقول** کلامیکه درین وقت
در حدیث کرده شد در وقت ذکر تتمه هم می شد پس در ترک تتمه چه فائده بود چرا که گویند
که عادت مصنفین همین ست که چیزی از اول حدیث ذکر میکنند و اکتفا بر جمله حدیث می نمایند
و یا مستدلی از همین قدر استدلال کرده باشد مجیب استدلالش را بجنسه نقل فرموده جوابش
ارشاد نمود **قوله** حکم مرفوع بودن این حدیث محض جهالت ست یا تغلیط **اقول**
در قول مرفوعیت اینحدیث جرأت کسی جز معترض نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل مرکب
حدیث غیر مرفوع را مرفوع می فهمند و با اینهمه در رد کتب اهل تحقیق کمر همت بسته اند نام
که مرفوع بودن اینحدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبد الحق و ابن صلاح نقل نموده هم
بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قوله** و اگر در مرفوع هم اشتراط اتصال
فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متصل لغو ست **اقول** چونکه در مرفوع اتصال شرط
نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل

چه گونه لغو باشد بلکه برای اخراج غیر مرفوع ست که متصل عام ست از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**
این تفریع هم غلط ست چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست **اقول** این تفریع
بر مجموع قوله این حدیث متصل الاسناد مرفوع هم نیست انتهی هست نه بر صرف مرفوع بودن و
ظاهر ست که اتصال در تعریف صحیح معتبر ست و از عدم اتصال عدم صحت بین اللزوم ست پس
این تفریع صحیح شد نه غلط **قوله** محض غلط ست صحت حدیث در استدلال ضرور نیست
اقول درین کلام دلیلیست روشن بر عدم وقوف معترض از مصطلحات فن اصول حدیث
آیا نمی داند که چون گویند این حدیث صحیح نیست معنیش چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح
شده نه آنکه صحت مصطلحه منفی ست در جواهر الاصول گفته اذا قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح
اسناده علی الوجه المعتبر و در کتاب شیخ عراقی مذکور ست که قولهم لا یصح فی بیان الموضوعات
معناه لا یصح اطلاق اسم الحدیث علیه و قیل ما یتوقف فی ضعفه و وضعه انتهی پس وقت
انتفاء صحت بایں معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد از ان نفی صحت مصطلحه است
تاهم محذوری لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح ست و ازینجاست که بعضی حسن
را در صحیح درج کرده اند مثل حاکم و ابن حبان و ابن خزیمه ازین بعض ست در جواهر الاصول گفته الحسن
حجة کالصحیح و ان کان دونه و لهذا ادرجه بعض اهل الحدیث فیه و لم یفرده انتهی و در تقریب گفته ثم
الحسن کالصحیح فی الاحتجاج به و ان کان دونه فی القوة و لهذا ادرجته طائفة فی نوع الصحیح انتهی و ضعیف
در اثبات عمل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** و از جهت اسناد هم حصر عجیب در متصل الاسناد نیست
چه مرسل هم نزد ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رحمة الله علیه
بشرط اعتضاد بوجه دیگر مقبول **اقول** درینجا مراد از متصل الاسناد اتصال مقابل انقطاع هست
که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال بایں
معنی شامل ارسال ست کما لا یخفی **قوله** مجیب از معنی مجمل یقینا ناواقف ست ورنه نمی گفت
که بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل ست

اقول اعتراض درینمقام از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد ست چه معترض لفظ مبین را معین خوانده بنای اعتراض بران نموده حال آنکه در چند نسخ مطبوعه و مکتوبه مائة المسائل نظر بهمینقام کرده شد در همه ها لفظ مبین موجود چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده سال و یک نسخه مکتوبه یازده سال بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم مبین مرقوم ست نه معین ندانم که این بزرگ لفظ معین از کجا حاصل کرد بموجب مثل مشهور کردنی خویش آمدنی پیش و چاه کن را چاه در پیش خود درینجا غلطی فاحش کرده که مجمل را ضد مفصل قرار داده و حسامی خوان هم میداند که مجمل ضد مفسر ست نه ضد مفصل و منشاء غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جا استعمال لفظ اجمال و تفصیل و عدم مهارت باصول فقه و احتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحت کلام مجیب چه مبین و مفسر بیک معنی می آید و مجیب در مجمل و مبین تقابل قرار داده و همین ست واضح از کتب اصول فقه **قوله** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجاست **اقول** در راس کل حول تعدد معنی ظاهر ست یعنی یا از ان ابتدای هر سال که از محرم می شود مراد ست و یا ابتدای هر سال حوت **قوله** ابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول قول محمد ابراهیم ست و در زمان وی ابتدای سال از محرم متقرر بود پس حمل کلامش بر ماه محرم که ابتدای سال ست صحیح و درست خواهد شد **قوله** حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول و حدیث لاتجعلوا قبری عیدا اصلا تعارض ست چه مفاد حدیث اول نیست مگر همین که آنحضرت صلعم هر سال بر قبور شهداء تشریف می آوردند و حاصل حدیث دوم آنکه زیارت قبر مرا هیچو عید مکنید که هر سال بیائید چنانکه عید هر سال می آید پس چون زیارت قبر آنحضرت صلعم هر سال بتعیین ممنوع شد زیارت قبر دیگران بدرجه اولی ممنوع

باشد و در منتهی المقال نوشته و معنی لا تجعلوا قبری عیدا امام سبکی چنین گفته که مراد
ازان منع تخصیص و تعیین وقت بست برای زیارت چنانکه مر عید را بود بلکه تمام سال و مدت
عمر وقت زیارت است و یا مراد تشبیه با عیاد ست در لطیار زینت و تجمل و اجتماع چنانکه در عیدها
مرسوم ست بلکه باید که بزیارت و سلام و دعا اقتصار کنند انتهی قال الامام الخطیب الحافظ
ابو بکر البغدادی رح لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجماعا و
اجتماعا من الآفاق سمی عیدا العود مرة بعد اخری فنهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره
الکریم کاجتماعهم لاقامة مواسم العید کفعل اهل الکتاب وذیدنهم بقبور انبیاءهم والمعنی ان
لا تجعلوا قبری کالعید تزینا وتصنعا واجتماعا انتهی پس باید دید که این حدیث بر ممنوع بودن
عرس دلالت واضحه دارد مگر اینفرقه با اینهمه از فعل شنیع باز نمی آید **قوله** کلا ابیست
بیمعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز هویدا نیست بلکه دلالت حدیث بر
صرف زیارت ست چه حساب حول از شهور ست نه از ایام پس لفظ راس کل حول همه
ایام یکماه راکه ازان شروع هر سال می شود شامل ست درینصورت تخصیص یوم موت
از کجا فهمیده خواهد شد **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی
هر سال ست **اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز ست اما تخصیص و
تعیین ایصال بروز معین مکروه و بدعت چنانچه سابقا تحقیق آن گذشت **قوله**
معلوم نیست که این امر نزد مجیب جائز ست یا نه اگر هست پس ذکر ش بیفائده **اقول**
ذکرش برای کثرت دوائم عرس ست که ما ورای تعیین یوم دیگر بسیار محذورات شرعیه
دران موجود پس این ذکر چگونه بیفائده باشد **قوله** پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری ست
اقول هرگز جواز مولد از جهت اجتماع مستدعی جواز عرس ازینجهت نیست زیراکه
برای اجتماع مثل مولد اصلی یافته می شود و آن اجتماع برای فرحت و سرور ست و برای اجتماع
عرس اصلی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس برای حزن در شریعت ثابت نشده **قوله**

حوالہ اختلاف علما بر سیرت شامی ہمین مستفاد می شود کہ صاحب سیرت شامی بہ نقل اختلاف
اقتصار نمودہ قولی فیصل در ترجیح ننوشتہ **اقول** از عبارت مجیب ہرگز چنان مستفاد
نمی شود کہ صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نمودہ و بہ ترجیح قولی نہ پرداختہ
راقم گوید کہ انعقاد مجلس مولد بہ تعیین و تخصیص خالی از کراہت نیست و این فعل در قرون ثلثہ
مشہود لہا بالخیر یافتہ نشدہ و مدار النظر بر قوت دلیل باید نہ بر کثرت اقوال امام ابو عبد اللہ
بن الحاج کہ ملا علی قاری وغیرہ در اکثر مقامات از و سند می جویند در مدخل نوشتہ ومن
جملۃ ما احدثوہ من البدع مع اعتقادہم ان ذلک من اکبر العبادات واظہار الشعائر ما یفعلونہ
فی شہر الربیع الاول من المولد وقد احتوی ذلک علی بدع ومحرمات و بعد تفصیل بدع ومحرمات
معہ قبائح و ذمائم آن نوشتہ فان خلا منہ وعمل طعاما فقط ونوی بہ المولد ودعی الیہ
الاخوان وسلم من کل ما تقدم ذکرہ فہو بدعۃ بنفس نیتہ فقط لان ذلک زیادۃ فی الدین
ولیس من عمل السلف الماضین واتباع السلف اولی ولم ینقل عن احد منہم انہ نوی المولد و
نحن تبع فیسعنا ما وسعہم انتہی و تاج الدین فاکہانی در رسالہ خود نوشتہ لا اعلم لہذا المولد
اصلا فی کتاب ولا سنۃ ولا ینقل عملہ عن احد من علماء الائمۃ الذین ہم القدوۃ فی الدین المتمسکون
باثار المتقدمین بل ہو بدعۃ احدثہا البطالون وشہوۃ نفس اعتنی بہا الاکالون بدلیل انا
اذا ادرنا علیہا الاحکام الخمسۃ قلنا اما ان یکون واجبا او مندوبا او مباحا او مکروہا او محرما ولیس
بواجب اجماعا ولا مندوبا لان حقیقۃ المندوب ما طلبہ الشرع من غیر ذم علی ترکہ وہذا لم یاذن
فیہ الشرع ولا فعلہ الصحابۃ ولا التابعون المتدینون فیما علمت وہذا جوابی عنہ بین یدی اللہ
عز وجل ان عنہ سالت ولا جائز ان یکون مباحا لان الابتداع فی الدین لیس مباحا باجماع
المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروہا او حراما انتہی و در تحفۃ القضاۃ نوشتہ سئل القاضی
عن مجلس المولد الشریف قال لا ینعقد لانہ محدث وکل محدث ضلالۃ وکل ضلالۃ فی النار
وما یفعلون من الجہال علی راس کل حول فی شہر الربیع الاول لیس بشئ ویقومون عند ذکر

مولده صلعم ویزعمون ان روحه صلعم یجئ وحاضر فزعمهم باطل بل هذا الاعتقاد شرک وقد منع الائمة
الاربعة عن مثل هذا انتهی ودر مواهب لدنیه نوشته لیلة مولده صلعم افضل من لیلة القدر من وجوه
ثلثة الخ نورالدین علی شبراملسی شرح مواهب لدنیه نوشته قوله افضل من لیلة القدر ذکروا مثل هذا
فی المفاضلة بین لیلة الاسراء ولیلة القدر واجابوا عنه بان لیلة الاسراء بالنسبة له صلعم افضل
ولیلة القدر بالنسبة لامته افضل وذکر ابن حجر الهیتمی فی مولده بعد ما ذکره المص من الوجوه الثلثة
ما نصه هذا غایة ما وجه به هذا القول وفیه احتمال والاستدلال بها لاینتج المدعی لانه ان ارید تلک
اللیلة ومثلها من کل سنة الی القیامة افضل من لیلة القدر فهذه الافضلیة لاتنتج ذلک
کما هو جلی وان ارید عین تلک اللیلة فلیلة القدر موجودة واتی فضلها فی الاحادیث الصحیحة علی
سائر لیالی السنة بعد الولادة بل المبعث بل الهجرة فلم یکن اجتماعهما حتی یتاتی التفضیل بینهما و
انما تلک انقضت وهذه باقیة الی القیامة وقد نص الشارع علی افضلیتها ولم یتعرض للیلة
مولده ولا لاشباهها بالتفضیل دلیلا فوجب علینا ان نقتصر علی ما جاء عنه ولا نبتدع شیئا من
عند نفوسنا القاصرة عن ادراکه الا بتوقیف منه صلعم علی انا لو سلمنا افضلیة مولده صلعم
لم یکن له فائدة اذ لا فائدة بتفضیل الازمنة الا بفضل العمل فیها واما تفضیل ذات الزمن الذی
لایکون العمل فیه بتلبیس له فائدة انتهی ودر ذخیرة السالکین نوشته چیزیکه نام آن مولد می نامند
از بدعتست چه رسول صلعم چنین مجلس را بدین نهج نبوده است ونه خلفای او ونه ائمه ونه خود این
فعل کرده اند انتهی وحضرت مجدد الف ثانی در مکتوب خود می نویسند الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها ومن
التحیات اکملها صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج و
مسرور گردیده جزاکم الله سبحانه خیرا آنچه اندراج یافته بود که اگرچه آنچه مبالغه در منع سماع متضمن
منع مولود که عبارت از قصائد نعت واشعار غیر نعت خواندن است نیز بود اخوی اعزی میر
محمد نعمان وبعضی یاران اینجا که در واقعه آنحضرت صلعم دیده اند که ازین معرکه مولود بسیار راضی

اند بر تنها ترک شنودن مولود بسی مشکل ست مخدوما اگر واقعه را اعتبار بود در منامات اعتبار
باشد مریدان را به پیران هیچ احتیاج نباشد و التزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر مرید
موافق وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقائع و منامات
موافق طرق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلهٔ پیری و مریدی
برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع خود مستقل میگردد مرید صادق هزار وقائع را با دهد پیر بر
نیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را لاضغاث احلام می شمرد و هیچ التفات بآنها
نمی نماید شیطان لعین دشمنی ست قوی منتهیان از کید او ایمن نیستند و از مکر او لرزان و ترسان
اند از مبتدیان و متوسطان چه گوید غایة ما فی الباب منتهیان محفوظ اند و از تسلط شیطان
مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد نباشند و از مکر
دشمن محفوظ نبوند الخ و نیز درهمین مکتوب نوشته بنظر انصاف به بینید که اگر فرضا حضرت
ایشان درین زمان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا باین امر راضی
میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست هرگز این معنی را تجویز نمیفرمودند
بلکه انکار مینمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضائقه نیست و گنجایش
مشاجره نه و گر مخدوم زاده ها و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند ما فقیران را صحبت
ایشان بغیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولا و آخرا انتهی و
حسن بن علی هندی در رساله طریقة السنة فی رد اهل البدعة نوشته و ما احدثته الصوفیة
الجملة من مجلس المولد فی شهر الربیع الاول لا اصل له فی الشرع بل هو بدعة مذمومة و فیها
مناکر کثیرة منها التخصیص بیوم من الایام بفعل غیر معین و هو منصب الشارع فالتخصیص من عند
نفسه ادعاء منصبه و القیاس علی تخصیص الشارع بدون علة مشترکة لا یصح علی انه اشترط
فیه الاجتهاد و منها انه طعن و مذمة و ملامة علی السلف حیث لم یفعلوا اخلوا خیر کثیر و بدل
علی غایة المحبة برسول الله صلعم مع انهاکهم فی محبة رسول الله صلعم بل علی النبی صلعم حیث

لم يبين لامته امرا فيه غاية محبته صلعم ومحبته صلعم عين الايمان لقوله عم لا يؤمن احدكم حتى اكون
احب اليه من والده وولده والناس اجمعين فهو خبيث نسبة البخل به عم عما هو غاية الايمان
والاسلام بل على الله حيث لم يكمل شريعته صلعم وقد قال الله تعالى في تكميل شريعته صلعم اليوم
اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي وايضا قال الله تعالى وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا ومنها
التشبه بالنصارى من اهل الكتاب فانهم يعظمون يوم ولادة عيسى عم ويسمونه باسم سغاه يوم
عظيم ومنها التشبه بكفرة الهند حيث يعظمون يوما من ايام السنة ويقولون هذا يوم ولادة
كنهيا ويعرفونه بالهندية بجنم دن الخ انتهى ومولانا شاه عبد العزيز دهلوى در تحفه مى نويسند
نوع پانزدهم امثال متجدده را يك چيز بعينه دانستن واين وهم خيلى بر ضعيف العقلان غلبه
دارد حتى كه آب دريا وشعله چراغ وآب فواره را اكثر اشخاص يك آب ويك شعله خيال كنند
واكثر شيعه در عادات خود منهمك اين خيال اند مثلا روز عاشورا در هر سال كه باشد آنرا روز
شهادت حضرت امام حسين گمان برند واحكام ماتم ونوحه وشيون وگريه وزارى وفغان
وبيقرارى آغاز نهند مثل زنان كه هر سال برميت خود اين عمل نمايند حالانكه عقلا بالبداهه
ميدانند كه زمان امر سيال غير قار است هرگز جزء او ثبات وقرار ندارد واعاده معدوم محال
وشهادت حضرت امام در روزى شده بود كه اين روز از آن روز فاصله هزار ودو صد سال دارد پس
روز را با آن روز چه اتحاد وكدام مناسبت وروز عيد الفطر وعيد النحر را برين قياس نبايد كرد
كه در آنجا مايه سرور وشادى سال بسال متجدد است يعنى اداى روزه رمضان واداى حج
خانه كعبه كه شكر اللنعمة المتجدده سال بسال فرحت وسرور نو پيدا مى شود ولهذا اعياد شرائع
برين توهم فاسد نيامده بلكه اكثر عقلا نيز نوروز ومهرجان وامثال اين تجددات وتغيرات
آسمانى را عيد گرفته اند كه هر سال چيزى نو پيدا مى شود وموجب تجدد احكام مى باشد
وعلى هذا القياس تعيد بعيد بابا شجاع الدين وتعيد بعيد غدير وامثال ذلك مبنى بر همين
وهم فاسد است ازينجا معلوم شد كه روز نزول آيه اليوم اكملت لكم دينكم وروز نزول حج

وشب معراج راچرا در شرع عید قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر را قرار داده اند و روز تولد
و وفات هیچ نبی را عید نگردانیده اند و چرا صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت
صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد درین همه همین سر است که وهم را دخلی نباشد بدون تجدد
نعمت حقیقیه سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص از شوائب وهم است انتهی
قوله و از اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته است نه نفس مقرر ساختن روز عرس را که مجیب
دعوی عدم جوازش نمود **اقول** معترض شاید بلفظ بعینه عرس نادیده که بگوید از نفس
مقرر ساختن عرس منع نساخته اما نمی داند که عرس همین ست که مردمان مجتمع می شوند بعد
سال چنانکه در اعیاد بعد سال جمع شوند قاضی ثناء الله پانی پتی در کتاب ارشاد الطالبین
نوشته قبور اولیا را بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن
همه بدعت ست بعضی ازان حرام ست و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر چراغ افروزان نزد
قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید در مسجد سجده میکنند
و روز عید برای مجمع روز که در سال مقرر کرده شود رسول کریم صلعم علی رضا را فرستاد که قبور
مشرفه را برابر کند و هر جا که تصویر بیند او را محو کند انتهی **قوله** میگویم که کسی از معتمدین
با تعیین یوم هم دم نزده **اقول** راقم گوید که بعدم کراهت این تعیین و تخصیص کسی
از معتمدین دم نزده اما به کراهت آن بسیاری از علما تصریح کرده اند در بزازیه می نویسد
یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر فی المواسم
واتخاذ الدعوة لقرءة القران وجمع الصلحاء والفقراء للختم او لقرءة سورة الانعام او
الاخلاص انتهی و در فتاوی جامع الروایات می نویسد فی شرح المنهاج للنووی الاجتماع
علی المقبرة فی الیوم الثالث وتقسیم الورد والعود واطعام الطعام فی الایام المخصوص
کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرین والاربعین والشهر السادس والسنة
بدعة ممنوعة انتهی و شیخ کبیر علی متقی استاد شیخ عبد الوهاب متقی او استاد شیخ عبد الحق

دہلوی در رسالہ خود کہ در رد بدعات تعزیت ست میفرماید الاول الاجتماع للفرحة بالقرآن علی
بالتخصیص فی المقبرة او المسجد او البیت بدعة مذمومة لانہ لم ینقل من الصحابة رضی اللہ عنہم شیئا
وفیہ ترک الآداب بالانواع وفی تخلیص السنن قال مؤلفہ علیہ الرحمة ان ہذا الاجتماع فی الیوم الثالث
خصوصا المشہور فرضیتہ لا فیہ وجوب ولا فیہ سنة ولا فیہ استحباب ولا فیہ منفعة ولا فیہ مصلحة فی
الدین اجتماع فیہ طعن وندامة وملامة علی السلف حیث لم یتنبہوا الیہ بل علی النبی صلعم حیث ترک
حقوق المیت بل علی اللہ سبحانہ وتعالی حیث لم یکمل الشریعة وقد قال اللہ تعالی فی تکمیل
الشریعة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وقد قال اللہ تعالی
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماتہ وہو السمیع العلیم فیکون حراما لتضمنہ ہذہ القبائح وغیرہا
کما سیاتی انتہی وشیخ عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادت نوشتہ وعادت نبود کہ برای
میت در غیر وقت نماز جمع شوند وقرآن خوانند وختمات خوانند نہ بر سر گور ونہ غیر آن واین
مجموع بدعت ست ومکروہ نعم تعزیت اہل میت وتسلیہ وصبر فرمودن سنت ومستحب ست
اما این اجتماع مخصوص روز سیوم وارتکاب تکلفات دیگر وصرف اموال بی وصیت از حق یتامی
بدعت ست وحرام انتہی وشاہ ولی اللہ محدث دہلوی در مقالة الوضیة فرمودہ دیگر
از عادات شنیعہ ما مردم اسراف ست در ماتمہا وسیوم وچہلم وششماہی وفاتحہ سالینہ و
این ہمہ را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست کہ غیر تعزیت وارثان میت تا سہ روز وطعام
ایشان یک شبانروز رسمی نباشد **قولہ** وآنچہ از شیخ عبد الحق نقل کردہ کہ داخل الاعتبار نیست
بہتر آنست کہ نخورند آن از جہت تعیین یوم نیست بلکہ از انجہت کہ بہ نیت ثواب نیست
وطعام عرس میت **اقول** تعیین جہت بعدم نیت ثواب ونبودن طعام عرس نفی
جہت از تعیین یوم اعتراضا علی المجیب خبط بیش نیست طعام عرس را در اعتبار چہ دخل کہ از
نبودن طعام عرس داخل الاعتبار نماند ومجیب کجا تعیین را جہت عدم اعتبار قرار دادہ ومی
بینی کہ مجیب خود نوشتہ اما طعامیکہ بعد میت تیاری کنند وانرا بخشش کردہ خانہ بخانہ می

و آنرا بهاجی می نامند اعتباری ندارد برای آنکه توقع ثواب دران طعام نیست الخ و با
اینهمه وضوح معترض ندانسته که مجیب کدام شئ را جهت بی اعتباری نوشته **قوله** مجیب
درحواله جامع البرکات وکشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه مجیب از جامع البرکات
نقل کرده وحواله منقول بودنش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود
و درامریکه بان عبارت سند جسته مخالف آن در ماقبل و مابعد یافته نمی شود و دربیان مسئله
عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار مجیب جرح نمودن و درچنین
مقام گفتن که درحواله کتاب کاری نموده کمال ابلهی ست **قوله** درینجا جواز تقسیم طعام به
نیت ثواب مشروط نمود بعدم تعین یوم و در مائة مسائل در جواب پنجاه ویکم با تعیین یوم ا
هم جائز **اقول** هرگز مجیب در مائة مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته
البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده و نوشته اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان
میخوراند پس فقرا را باید خوراند لیکن در خوراندن فقرای صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد
واگر بطریق ضیافت بخورند اغنیا وفقرا هر دو را روا باشد الخ پس جواز تقسیم طعام بتعیین
یوم ازکجا لازم آمد و در رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فقرا را خوراند کلام نیست حق
تحقیق آنست که التزام یوم برای ایصال ثواب و ایصال مطلق را مقید بیوم ساختن فعل
شنیع و مکروه و بدعت ست اما چون کسی کرد اثم کراهت ذمه وی خواهد شد و ثواب اطعام
طعام بموتی خواهد رسید **قوله** روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست و نه صحاح سته منحصر در
صحیح **اقول** مجیب هرگز دعوی حصر نه فرموده بلکه مطلب آنست که این روایت ازان
کتب نیست که غالب دران صحت ست واحتمال وضع دران شائع پس ما دامیکه صحت واتصال
اسناد آن بمعنی عدم ضعف و عدم تعلیق و انقطاع بیان نه کنند از درجه اعتبار ساقط ست
قوله حصر اعتبار در صحیحه مرفوعه متصله الاسناد الحادی بیش نیست **اقول** صدور
اینچنین کلام از معترض دلیل عدم وقوف وی بفن اصول حدیث ست ایا نمی داند که جائیکه نفی

صح

صحت گفته مراد از ان نفی ثبوت اسناد علی الوجه المعتبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و
قطع نظر ازین گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن است و حدیث
ضعیف در اثبات عملی از اعمال حجت نیست و مراد از اتصال درینجا عدم تعلیق و انقطاع است
یعنی از اول یا اوسط مقطوع السند نباشد پس اتصال شامل ارسال است سید در مختصر
خلاصه طیبی نوشته فالحذف اما ان یکون فی اول الاسناد و هو المعلق او فی وسطه و هو المنقطع
او فی آخره و هو المرسل انتهی **قوله** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده و نه اشاره
به تضعیف نموده بعد ازان میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین اوقات
آورده اگرچه اکثر خالی از ضعف نیستند انتهی ببینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام
این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسید که اکثری خالی از ضعف نیستند
و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام درین مقام این هم که اکثر
خالی از ضعف نیستند دلیلی صریح بر تضعیف این روایت است والا این کلام درین مقام
مفادی نباشد و آنچه نوشته که غرابت منافی صحت نیست گوییم که جائیکه مطلقا غرابت
بیان کنند متبادر از ان باعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر معترض را دعوی صحت
بود ثابت می کرد سید در مختصر خلاصه طیبی نوشته والغریب اما صحیح کالافراد المخرجة فی الصحیح
او غیر صحیح و هو الاغلب انتهی و در شرح حنفی نوشته یعنی اکثر الغرائب غیر صحیح و لذا قال
الامام احمد غیر مرة لا تکتبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عامتها رواتها الضعفاء
انتهی **قوله** در تغلیط جواب چهلم اربعین مجیب در نقل کلام کشف الغطا بر جزوی اکتفا
نموده ما بقی را که ظاهرا مخالف مزاج بود ترک کرده **اقول** نه معلوم که بقیه عبارت کشف الغطا
را چه مخالفت بمزاج مجیب بود آیا اختلاف امام ابیحنیفه و امام ابویوسف و امام محمد و امام
زفر را مخالف مزاج قرار داده یا جواز بعض صور ندور را یا هر دو شق دعوی مخالف مزاج
باطل است اما بر شق اول پس از انکه فتوی بر قول امام ابیحنیفه و ابویوسف است نه بر قول

امام محمد و زفر پس بیان اختلاف بدعای مجیب چه مضرت می رسانید تا عبارتی را که در آن اختلاف مبین بود نقل نساخت و امابر شق ثانی پس از انکه خود مجیب بجواز آن بعض صور نذر در رسالهٔ تصریح فرموده درینحال مخالفت آن بمزاج مجیب چگونه متصور گردد و چون ثابت شد که بقیه عبارت کشف الغطا مخالف مزاج مجیب نبود پس ضرورت اکتفا بر جزوی عبارت کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست

قوله به تغلیط عبارت اربعین که فی الحدیث لا وفاء للنذر فی معصیة الله است نقل کردن جزو کلام و حذف نمودن صدر منافی شان دیانت ست **اقول** بر یک جملهٔ حدیث که مستقلا مفید مدعای و مسئلتی باشد اکتفا نمودن عین دیانت ست چه خلط مباحث غیر مسئول مخل مدعا و شوش ذهن سائل می شود و معهذا خود مجیب بر نمودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ الحدیث اشعاری هم فرموده است و حدیثیکه بعد اینحدیث ست مبطل جواب بودنش بخیال فقیر نمی آید اگر هست اثباتش بذمهٔ معترض ست و نیز معلوم نمی شود که عبارت مرقات و جامع البرکات در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از بس اهتمام منظور نظر معترض گردیده **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مانند عالمگیری از ینمقام اینوقت موجود نیست که حالش دریافت نموده آید و به کثرت ظهور خفایای مجیب در نقل اعتماد اساً مرتفع مگر انچه از جامع البرکات و شرح مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هرجاکه معترض را به اعتراضی صورتی نمی بندد بهمین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بآن آورده نزد من موجود نیست و اعتماد از نقل مجیب مرتفع ورنه این چه معامله که خود معترض از همین جا بکتاب عالمگیری چند جا عبارتها در همین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس نذور موجود است و در بحر الرائق نیز همچنان ست و در شرح وقایه وغیره هم اشارتی به اکثر این شروط رفته پس اگر نظر احدی

باین کتب نرسد قصور ناظر این کتب نباشد در شرح وقایه نوشته ثم قیل فی البحر الرائق ان

قوله تعم ولیو فوا نذورهم عام خص منه البعض وهو النذر بالمعصیة والطهارة وعیادة المریض و

صلوٰۃ الجنازۃ فلا یکون قطعیا فیکون واجبا انتہی و در چلپی حاشیہ شرح وقایہ نوشتہ قد خص من الآیۃ بالاتفاق المنذور الذی لیس من جنسہ واجب شرعا کعیادۃ المریض ولبس مقصود فی العبادۃ کالنذر بالوضوء لکل صلوٰۃ والنذر بالمعصیۃ انتہی وانچہ نوشتہ عبارت شرح ملا علی قاری وجامع البرکات ملاحظہ باید کرد عبارت ہر دو کتب مخالف عبارت عالمگیری معلوم نمی شود شاید کہ معترض از اختلاف صحت نذر در طاعت وغیر آن کہ نزد شافعی ومالک وجمعی از صحابہ نذر صرف در طاعت صحیح ست نہ در غیر آن ونزد حنفیہ خاص بطاعت نیست تغلیط خوردہ باشد وندانستہ کہ طاعت بودن منذور امری دیگر ست وبودن منذور از جنس طاعات واجبہ امری دیگر پس منشاء عدم تفرقہ در میان ہر دو جز نافہمی ہیچ تصور دیدہ آید **قولہ** در تغلیط جواب سوال چہل ونہم مائتہ در مطلق نذر خلافی کہ ہست از کشف الغطا گذشت **اقول** چون یک جانب شیخین باشند ویک جانب امام محمد پس غالبا فتوی بر قول شیخین می باشد و در این حال اختلاف چہ فائدہ بخشد علاوہ برین در طحطاوی حاشیہ در مختار در سبب عدم اختصاص بمکان نوشتہ وذلک لان المقصود التقرب الی اللہ بدفع حاجۃ الفقیر فلا مدخل لخصوص المکان فال الفقیہ وہو قول علمائنا الثلثۃ خلافا لزفر انتہی ازین عبارت واضح شد کہ عدم اختصاص بمکان قول علمای ثلثہ ہست خلاف دران صرف زفر ہست **قولہ** در تغلیط جواب سوال چہل ونہم مائتہ علاوہ برین این نذر معلق ست مطلق نیست وعدم تخصیص بمکان نذر نہ در معلق **اقول** عدم اعتبار تعیین مکان را بہ نذر مطلق خاص بودن وجہی ندارد بلکہ درین تعیین حال مطلق ومعلق ہر دو یکی ست لیکن باقی ماند دریجا سوالی جواب طلب وآن اینست کہ صاحب در مختار نوشتہ کہ لو نذر لفقراء مکۃ جاز صرفہ الی فقراء غیرہا لما تقرر فی کتاب الصوم ان النذر الغیر المعلق لا یختص بشیئ درینصورت اگر عدم اعتبار تعیین مختص بہ نذر مطلق نیست پس صاحب در مختار چرا نذر مقید بغیر معلق را محکوم علیہ بہ لا یختص بشیئ کردہ وجواب این آنکہ نذر معلق در بعضی امور بخصوص مسمی مختص ست چنانچہ در بیان وغیرہ بخلاف نذر مطلق

که آن بامری ازین امور مختص نمی شود پس غیر مختص بودن بچیزی از فقیر و متصدق و زمان و مکان خاصه نذر غیر معلق ست درینحال اعتراض مندفع شد چه ازین حکم لازم نمی آید که در نذر معلق اعتبار عدم اختصاص بیکی هم از امور اربعه نباشد بلکه اختصاص معلق بیک چیز هم از اشیاء اربعه که آن زمان وجود شرط ست برای صحت کلام کافی ست **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مائة

وهم درینجا می نویسد لو نذر التصدق یوما بمکة بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق

اقول انتهی ازین عبارت در کتاب ایمان در مختار که معترض حواله اش کرده یافته نشد البته

در کتاب الصوم در مختار این عبارت بدین طور دیده شد والنذر من اعتکاف او حج او صلوة او

صیام او غیرها غیر المعلق لا یختص بزمان و مکان و درهم و فقیر فلو نذر التصدق یوم الجمعة بمکة

بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز و کذا لو عجل قبله فلو عین شهرا للاعتکاف او للصوم فعجل قبله

صح و کذا لو نذر ان یحج سنة کذا فحج سنة قبلها صح او صلوة یوم کذا فصلاها قبله لانه تعجیل بعد وجود

السبب وهو النذر فیلغو التعیین شرنبلالیه فلیحفظ بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل وجود الشرط

کما سیجئ فی الایمان انتهی پس باید دید که در نقل این عبارت چه قدر تصرف و تحریف بکار رفته که حاجت

بیان ندارد و اختصاص نذر معلق بجز زمان وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و ما را دران

کلام نیست و کلام ما در اختصاص مکان ست **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مائة

که چه تماشا مود که دعوی بود اگر اینطور گوید که اگر حاجت من براید برای فلان ولی یا بنام ولی

اینقدر طعام یا نقد ست پس اینقسم نذر کردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام ست چنانکه

از کتب معتبره مرقوم میگردد انتهی و انچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کدام روایت صورت دعوی

مصرح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت مریضی وان قضیت حاجتی وان رددت غائبی

واقع ست که آن نذر لغیر الله ست و در صورت مدعا بهاهیچ لفظ دال بر نذر ولی نیست همینکه

اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر خدا هم دارد و از برای فلان ولی رسانیدن ثواب یابت

اقول معترض درینمقام تغلیط را از دو وجه بکار برده اول آنکه در نقل عبارت مائة که از

بجز منقول است بجای آن ردّ غائبی او شفی مریضی کان رندت غائبی او شفیت مریضی گوشته

بگفت که در کدام روایت صورت دعوی مصرح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت

مریضی وان قضیت حاجتی وان رددت غائبی واقع ست انتهی وا این صریح اثبات مطلب

به تحریف عبارت ست دوم آنکه مدار نذر بر شرط نهیده گفت در صورت مدعا بهیچک

لفظ دال بر نذر ولی نیست انتهی حالانکه مدار بر یا سیدی فلان لکعنی من الذهب مثلا

کذا او اللهم انی نذرت لک ست نه بر شرط کما لا یخفی **خاتمه** چونکه جناب امیر الامرا رئیس الشرفا

ملجأ اکبرا قدر شناس علما مجمع محامد واوصاف منبع مکارم والطاف شرف السلطنت

والامارت حضرت فخر الدین والدولت مرزا فتح الملک بهادر ولیعهد حضرت سلطان دهلی

زاد امه الله تعالی حامی الشریعة المصطفویه وادامه الدولة السرمدیه زیاده تر باعث تحصیل

این ثواب وتکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس آنست که کسیکه ازین اوراق فائده برارد

وانتفاعی حاصل سازد او را دعای خیر برای آشنا یاد داد و الا تبا رنماید وا زمحرر سطور نیز

در دعا غافل نباشد الحمد لله علی تمامه والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

جوابات مغالطات شیخ فضل رسول صاحب که متعلق تفتیوهای مولانا عبد الحی صاحب علیه الرحمه اند

خلاصه استفتاست اول حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب

سوال اگر مسلمانی ثواب اعمال خود بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب میرسد

یا نه **جواب** اول مدار ثواب وعقاب بر خلوص نیت وبعدم خلوص نیت ست

دوم دنیا دار العمل ست دار الثواب والعقاب نیست پس مالک ثواب وعقاب بوجدانشد

روز جزا هر بدا خواهد شد سوم بخشیدن کسی یک چیز را بدیگری عبارت از هبه یعنی تملیک

موهبه از عقود شرعیه ست وآن عبارت ست لذ مملوک کسی گردانیدن عین را فی الحال

ورکن هبه است ایجاب وقبول وشرط هبه است مقبوض بودن شی موهوب ومقسوم
گردیدن آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس ثواب بتیقن
حاصل بودن غیر معلوم که مدار آن بر خلوص نیت ست وبر تقدیر علم پس حصول ثواب در دنیا
کجا ست بلکه در آخرت ست واگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس رکن وشرط هبه مفقود پس بخشیدن
ثواب در دنیا مر کسی را هیچ معنی ندارد واگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت ست
یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه نشد بلکه وعده هبه شد
پس درین وعده مختار ست خواه کند یا نه کند تفتیش حال این وعده را چه حاجت واگر مراد از بخشیدن
ثواب دیگر ست آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب مرده
رسیدن خیلی دشوار وهیچ معنی ندارد آری صورت ایصال نفع وثواب بمردگان چنانکه در
کتب معتبره فقه مرقوم ست دیگر ست وبهمان طور ایصال نفع وثواب باموات می باید کرد
زیرا که این امور از نقل ثابت اند پس آنچه منقول ست اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت
و وکالت آن عمل خیر را برای استرضای وتقرب حضرت حق جل وعلا بکند ثوابش بمرده خواهد
رسید فاما درین مقام تفصیل ست که بعض آن عملها چنانست که محض از بدن تعلق دارد و
یا محض از مال تعلق دارد وبعض مرکب از هر دو پس در هر دو اخیر نیابت جاریست وثواب آن
بمرده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال برانند واتفاق جمیع علمای اهل سنت برانست واما
اول مختلف فیه ست نزد اهل سنت اکثر قدمای اهل سنت برانند که نیابت دران جاری نیست
وثواب هم نمیرسد وقول امام اعظم وامام مالک همچنین ست چنانچه در ایضاح وغیره کتب نقل
کرده واکثر متاخرین برانند که نیابت دران هم جاریست وثوابش نیز میرسد پس ایصال النفع
وثواب بمرده بطریق نیابت در عبادت مالی ومرکب مجمع علیه اهل سنت ست وهمین طور
از قرون ثلثه صحابه وتابعین وتبع تابعین ماثور آمده وایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی
اختلافی ست صورت مجمع علیه را گذاشته در اختلافات افتادن تقاضای تقوی نباشد

چنین اگر کسی که مدعی انکار بطور شرعی چنانچه بحث توام کسی مهلکه متوجه است بر مرتکب آن نیست و اگر کسی کند توجه عیب
شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکنند و معتزله که فرقه مردوده است انکار ایصال ثواب برده در هر صورت می باید اهل سنت را
با شیعان درین مسئله خلاف نیست چنانکه واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقائد است در فروع هم
اگر شده شد و اگر نشد نشد و الا در امر خلاف بودن اهل سنت با فرقه دیگر و اتفاق نمودن در کدام مسئله و کدام امر
متحد بوده در مسئله متفق بودن با ایشان در بعض مسئله اهل سنت در زمره معتزله معدود نخواهند گردید **خلاصه تقریر**
مغالطه عجیب است که با وجود این تحریر خود را در زمره معتزله معدود می دانند و نخواهی نخواهی در زمرهٔ اهل
سنت ظاهر میکنید چه در صورت مسئول عنه در کتب معتبره حکم صحت نزد اهل سنت و بعض محققان معتزله موجود چون از کتب معتبره
چنان ثابت شد و موافق حدیث هم صحت و ثبوت آن مذهب اهل سنت قرار یافته پس استبعاد مجیب در ترتب ثواب
و نمودن در دنیا در الثواب العقاد نه بلکه ثواب روز جزا بخشیدن که عبادات را از هبه فصحیح بودن هبه ارکان و شروط
و دیگر خرافات همه از قبیل الحاد است این اعتراضات مجیب متوجه بر حدیث رسول الله و کتب فقه است و آن حجت تمام است
پس هرگاه که حدیث و فقه نزد مجیب در جنب خیالات مالیخولیای خویش اعتبار ندارد چه توان گفت و مسئله دادن ثواب
عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادات و نه جاری شدن در بعضی مبحثی دیگر است
از نهایت یکی را با دیگری تعلق نیست ورنه صریح تعارض و تناقض لازم می آید چه نیابت در عبادات بدنی جاری نیست
نزد احد و کسانیکه می نویسند که نیابت جاری نیست همان کسان در همان کتاب بهمان مقام می نویسند که
ثواب عبادات بدنی می رسد و از نقل عبارت مذهب احاصلی چه در این ذکر نیابت نیست و این تفصیل که نزد قدما
جاری نیست و نزد متاخرین جاریست البته اختلاف وصول ثواب قرآن در آن هست آنهم نه بدین تفصیل
تراشیده مجیب که نزد قدما نمیرسد و نزد متاخرین میرسد و امریکه در آن خلاف اهل سنت و جماعت معتزله است
اگر در آن مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و بمخالفت اهل سنت خواهد رفت البته در آن مسئله در زمره معتزله
معدود خواهد شد **هدایه بجواب تقریر مغالطه** حکم اعتزال بر مجیب از
دو حال بیرون نیست یا بطرز نقل مشهور لا تقربوا الصلوة است و یا بغرض محقق است که
معتزله هم قائل ایصال ثواب بطور نیابت شده اند و طریق همه را انکار میکنند در این صورت

این حکم اگر از وجه اول است پس صدور آن از معترض شاید مستند باشنة الیهود بوده باشد و اگر از وجه ثانی ست
پس اثبات آن بذمه معترض لازم ست و در کدامی کتاب معتبر صورت هبه مصرح نیست بلکه ایصال ثواب یا جعل ثواب عمل
خود برای دیگر مذکور ست و آن منحصر در هبه نیست محتمل نیابت و وکالت هم ست و اگر جائی لفظ هبه هم یافته شود
صرف عن الظاهر و ماول به نیابت و وکالت خواهد بود نه بر معنی حقیقی شرعی و چگونه نبود که در ینمقام معنی هبه
رکن و شرط آن اصلا یافته نمی شود و این استبعاد عجیب اختراعی محض نیست که هم محمول بر فساد درایت باشد بلکه مبنی بر جهل شرعی ست
پیش از اینکه معترض بموجب اصول شرع رفع استبعاد نکند به کدام وجه کلامش بمعرض تسلیم در آید و مذکور بودن مسئله
ایصال ثواب متصل مسئله نیابت قرینه قوی بر تعلق داشتن آنست به نیابت و تعارض و تناقض از کلام الشاهد بنظر مرفوع
ست که نزد متاخرین مسئله عدم جریان نیابت در عبادت بدنی مختص بطور خروج عن العهده ست در عبادت بدنیه بطور ایصال
ثواب مسئله اباحت در اینهم نیابت نزد ایشان جایز نیست چون فتوی درین مسئله بر مذهب متاخرین قرار یافته لهذا در اکثر کتب جواز
ایصال ثواب همه عبادات و تفریق در نیابت بدنی و مالی مرقوم گردیده اما بعضی متقدمین که از انجمله امام مالک
و امام شافعی در مذهب مشهور و امام ابوحنیفه بقولی و جماعت حنفیه اند چون مسئله نیابت عام میدانند لهذا در ایصال
ثواب عبادت بدنی کلام میکنند و هر گاهیکه نزد اصحاب کتب مشهوره متداوله مرجوحیت قول قدما ثابت شد ازین
جهت درین کتب مذهب بطور متاخران قرار یافت پس واضح گردید که این تطبیق دافع تعارض و
تناقض ست و موید آنست آنچه صاحب بحر در مسئله ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احد و لا یصلی
احد عن احد که در عدم جریان نیابت در عبادت حجت ست جواب داده عبارتش حسب نقل
معترض اینست واما قوله علیه السلام لا یصوم احدکم عن احد و لا یصلی احد عن احد فهو فی حق الخروج عن العهدة
لا فی حق الثواب فانه من صام او صلی او تصدق او جعل ثوابه لغیره من الاموات او الاحیاء جاز و یصل
ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة کذا فی البدائع و ما انکه نوشته که نیابت در عبادت بدنی نزد احدی
جایز نیست محض غلط چه در قولی از شافعی آمده که نیابت برای ولی در صوم درست ست در
کفایه شرح هدایه می نویسد و فی احد قولی الشافعی یجوز للولی ان یصوم عنه لما روی عن عائشة
عن النبی صلعم انه قال من مات و علیه الصیام صام عنه ولیه و هذا النص فی اللباب و لنا حدیث

انہ عن ابن عمر موقوفاً علیہ ومرفوعاً الی النبی صلعم لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد و چون ثابت شد کہ مسئلہ
ایصال ثواب مبنی بر مسئلہ نیابت ست واز عبارت مواہب وافصاح عن معانی الایضاح ہویدا ست کہ امام شافعی وامام
مالک در مذہب مشہور و جماعہ حنفیہ وامام ابو حنیفہ بعدم وصول ثواب عبادت بدنی رفتہ اند و بعد از این مجتہدان از قدماے
اہل سنت ومتاخرین بود واکثر شافعیہ وحنفیہ شکی و شتباہی نیست پس تفصیلیکہ مجیب ذکر نمودہ ہمان تفصیل از عبارت مواہب
وافصاح ہویدا ست کہ درینحال نقل آن بحاصل نباشد عبارت مواہب اینست وقد اختلف العلماء فی ثواب قراءۃ
القرآن ہل یصل الی المیت ام لا فذہب الاکثرون الی المنع وہو المشہور من مذہب الامام الشافعی والامام مالک ونقل
عن جماعۃ من الحنفیۃ وقال کثیر من الشافعیۃ والحنفیۃ یصل بہ قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءۃ علی القبر
بدعۃ و عبارت افصاح عن معانی الایضاح اینست اتفقوا علی ان الاستغفار للمیت یصل الیہ ثوابہ وان ثواب الصدقۃ
والعتق والحج اذا جعل للمیت یصل الیہ ثم اختلفوا فی الصلوۃ وقراءۃ القرآن والصیام واہداء ذلک للمیت فقال
احمد یصل ثواب ذلک الیہ ویحصل بہ نفعہ وقال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابہ الذی دل علیہ
الخبر بالاستنباط ان بعض القرآن اذا قصد نفع المیت نفعہ وقال ابو حنیفۃ ومالک ثوابہ لفاعلہ در مسئلہ کہ جمیع اہل سنت
بران اجماع داشتہ باشند وفرقہ معتزلہ خلاف ان داشتہ باشد اگر کسی درین خلاف اہل سنت اتباع معتزلہ کند بیشک انکس را
درین خلاف موافق معتزلہ توان گفت چرا کہ اہل الحق اما لفظ معتزلی بر وے ولعلہ در شی نزد معتزلہ اما در امیکہ در ہمان مسائل کہ
... نیست مختار این موضوع گردید اتباع نکند ہرگز نخواہند گردید غایت اصطلاح مباحث در حیث ... نیست
وانکہ نسبت کلام عبد الکریم سیالکوٹی نوشتہ کہ ہیچنین مہملات بی تصریح اینکہ نویسندہ کیست و کجا نوشتہ ...
انتہی عقلاء ظاہر معلوم می شود کہ کلام شیخ عبد الحق در مدارج النبوۃ نقل نمودہ البتہ این ست ... شیخ
مولانا شاہ عبد القادر صاحب رحمہ در موضح القرآن بفائدہ آیہ کریمہ وجعلوا للہ مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیۃ
لکھتے ہیں منکر کافر اپنی کھیتی میں اور مواشی کی بچون میں سے اللہ کے نیاز نکالتے اور بتونکی بھی نیاز نکالتے پھر بعض جانور
اللہ کے نام کا بہتر دیکھا تو بتونکی طرف بدل دیا اور بتونکی طرف کا اللہ کے طرف نہ کرتے اونسے زیادہ دل سے
جانا چاہتے کہ اب اللہ کے نیاز دینی یہہ کہ اوسکی راہ میں جنکو چاہا اونکو دینا اسکا فائدہ جو اوسکو غنی ...
یہہ سمجھنا اونسے حکم برداری ہی اور چیز ہی فائدہ قصد کرو اور ثواب سی فائدہ دینے والی کو پہنچتی ہو کسی کی

واسطی کچھ دی تا اگر اسے ضعیف بردی تو شرک ہی جیسے الکبریٰ الزام یا مگر اوس کو اپنی جگہ ٹھہراوی کہ او علیٰ طرف سبی ادھر کی

ہین کو کہا نکو دی تو حکم بردار ہی ہی الکبریٰ اور چیز فقیر کو اوتر اب اس شخص نے بدلی اوس کی گویا اوسکو فقیر

کی جگہ ٹھہراوی کہ چیز اوسکی کردی پھر اوسکی چیز لوگونکی کام آئی تو اوسکو ثواب ہوا یہ صورت مشکوک ہی پہلی صورت

بیشک ہی انتہی **ملخص جواب استفتای ثانی حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب**

استعانت از اہل قبور اگر در اموریست کہ آن از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و محض باختیار و قدرت خالق بیچون

جل و علی تعلق دارد چنانکہ شفا دادن از مرض و غیرہ روا نیست بلکہ شرک ست و اگر در امور یست کہ از مقدور مخلوق و مستطاع

خارج نیست و حق تعالی در ان امر چیزی اختیار و قدرت مخلوق ہم عطا فرمودہ است چنانکہ استمداد از طبیب و داکتر اندر ان وغیرہ

پس درینصورت استمداد از انکس کہ مطلع بر طلب طالب بحسب عادت الہیہ میبود باشد ہیچ مضایقہ ندارد بلکہ چنین استمداد

شرعا جائز ست و جاری انتہی **خلاصہ تقریر مغالطہ** ابتدا و بنا مسئلہ بر طریق معتزلہ نمود یعنی قسم اول انکہ

محض بقدرت و اختیار خالق بیچون تعلق دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون ست برخلاف آن یعنی محض بقدرت و اختیار

خالق بیچون نیست و از مقدور مخلوق و از استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیاریہ عباد محض باختیار و قدرت خالق جل و علا

نیست و این امر خلاف اشاعرہ و موافق مذہب معتزلہ بجا را یا حکما ہدایۃ **جواب تقریر مغالطہ** حاصل تقسیم مجیب انکہ امور دو قسم

ست بعض انکہ محض قدرت و اختیار خدا اند دیگری را اصلا در ان اختیار و قدرت نیست و بعضی انکہ عبد را ہم در ان بہم قدرت

و اختیار نہ بمعنی تاثیر حاصل لیکن این تقسیم خلاف اشاعرہ اہل السنت بارز جہالت و عدم مہارت کتب کلام

بمسلک اہل جبر در شرح عقائد نسفیہ للتفتازانی مرقوم ست و للعباد افعال اختیاریۃ یثابون بہا ان کانت

طاعۃ و یعاقبون علیہا ان کانت معصیۃ لا کما زعمت الجبریۃ انہ لا فعل للعبد اصلا و ان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات

لا قدرۃ علیہا و لا قصد و لا اختیار و ہذا باطل و نیز در ہمین کتاب ست کہ بالضرورۃ ان لقدرۃ العبد و ارادتہ مدخلا فی

بعض الافعال کحرکۃ البطش دون البعض کحرکۃ الارتعاش و محقق دوانی در رسالہ تحقیق مسئلہ اختیار بعد نقل تشنیع معتزلہ

بر اشاعرہ گفتہ و انت تعلم ان ہذہ الشناعۃ انما یلزم علی من لا یثبت للعبد قدرۃ و ارادۃ اصلا کما نقل عن بعض الجبریۃ

و الذین قالوا نقول بنفی المعنی و ان لم یقولوہ بحسب اللفظ و اما الذی یثبت القدرۃ و الارادۃ للعبد مع عدم تاثیرہا

فی الفعل کالاشعری فلا یرد علیہ ذلک انتہی و در المعتقد عبارتہ لہ در ان اختیار نیست استعانت از غیر خدا ...

نبی کند که این متعین بشک آن نیز را قادر و مختار در این امور دانسته عون می طلبد و مفروض آن است که درین امور جز خدا احدی
را اختیار نیست پس لازم آمد که هیچ غیر را هم خدا اثبات کرده مختار و قادر پنداشت و این صریح شرک است بخلاف امور غیر اختیاریه در آن
غیر خدا را هم هیچ اختیار حاصل است پس در اینجا این استلزام نباشد در تصور تفرقه بجنب امور اختیاریه و غیر اختیاریه لغو نیست بلکه بسیار
مفید و موافق مقتضای حضرت شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه معترض اثر در صفحه ۷۵ و ۷۶ تصحیح المسائل نقل کرده بهمین
تفصیل جواز و حرمت و کفر بودن استعانت از غیر خدا مرقوم است چرا بعضی مواقع که متعلق این است جواب استفتا در تفهیم المسائل وغیره مرقوم
و نیز حال فهم معترض از همین قدر واضح گشته لهذا در اینجا از بعضی کتاب تعرض نرفته

خاتمة الطبعة

هزاران شکر و سپاس خدا را که ما را بشریعت مصطفویه الغراء ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه مزین فرموده و نقد محبت خود را در
اتباع رسول مقبول مصداق قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی گردانیده و فراوان تحیات و صلوات پیشکش لشکر انبیا را که کاخ
ایمان بدون کمال اتباعش قیام نه پذیرد لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به درین باب فرمانی است ساطع و نقش
محدث در نگارخانه دین متینش بقلم در اندرین من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد بر وی نبسته و رضوان و رحمت بر خدا پرستان
که از کتب سنت و اتباع رسول مقبول افعال و اقوال شان در رنگ افعال و اقوال شارع حسب الاتباع گردیده علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
حکایت میکند و چنین زبان رکت شان را اخذ تعیین فرموده خط خیریت باشیه کشیده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم بر آن شهادت
تا ادا الفظ مبارک اوست صحابه و تابعین و اتباعهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد درین زمان شیوع بدعت بمرتبه اقصی رسیده و سنت دریده اختفا
کشیده اکثر مردم طریق سنت و تعلیم را از دست داده و در تنگنای بدعت و ضلالت افتاده اند بدین است از جا که بعضی ملاحده بلباس تصوف رسیده بجز ارادت
از جاده مستقیم می باید و چندی رفضه بپرده تقیه در آمده و بنا و آن نقاب الحاد و شبهات می کشند سیما الکتاهل بلا دستی که بجهالت پیش و تدلیس
کار زنند و تسبب نزطیفه انوار ملت همت گماشته اگر کسی را توفیق الهی نگذاشته و به بدعت بر روی شان راه نمایند مشاجرات عوام
و شبهات دامن دلش خلا سندی با همش بالغ تا انواع شکوک و منعات کرده اخرجها از دو ضیا بر شان چالاکی حق تا بچه یاران
هند ازین با شیوع و چنین محققان متوسی با تا سعید ادا از قعاد و قول شان التعاس انوار رشد و هدایت کرده بنا و شوره شغب
مشیاران غالطین تا بعینه انگوتیوع نیوجا از نقلها نکرده سنت را از صفحه خلاصه ابن سنت بکر که صدیق ان حکما
با نجات مونه ... علیه معقول منقول کافو فرد در مل عمد تحقیق شاند مایه ان تمسکت بلباس عن ارشد حانه عارف ربانی سما

سوید مسکین ... مولانا مولوی محمد بشیر الدین ادام فیضه علی رؤس الطالبین رساله متعدد در رد جواز بعضی عبادات و فقرات چند از مغالطات تالیف سوده ازانجمله تفهیم المسائل که در تحقیق ابطال امرات حق نمائیش آن گفت و برانشنا بق بیغ غیبت بر ممالشیوع الواخواه اد بسعی اهتمام غاصت خاص و عام رساله مذکوره در بلده شاهجهان آباد مطبع مطبع الرحمن ماه صفر سنه ۶۹ هجری مطبوع گردید والحمد لله اولاً و آخراً والصلوٰة علی رسوله باطناً و ظاهراً

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۹	ابن مالک	ابن ملک
ایضاً	۱۷	ابن مالک	ابن ملک
۹	۷	مثل جبر	مثل قبه
۱۴	۷	ست	ستة [illegible]
۱۶	۱	بنا و قبور	ابنیه قبور
۳۵	۱۹	الی الخاطه	الی آخر المحاطه
۲۷	۱۸	از ذات مقرره	ذوات مقرره
۲۸	۲۱	ثانیا در باب اهل مشرکی ... آن حکمهم هم	ثانیا آن حکمهم هم
۳۷	۱۴	عینی شرح بخاری	عینی در شرح بخاری
۴۴	۷	ارجح	راجح
ایضاً	۱۱	قلیل	قبیل
۴۷	۱۷	المشروع	المشروعه
[illegible]	۵	استقلالیت	استقلالیه
۶۹	۲۱	فتح	قبیح
[illegible]	۹	مقیر	مقرره
		شیخ عبدالحق	در شیخ عبدالحق
		زبدالکه	دریکه
		مخصوص	مخصوص [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۶	و در فتاوی قاضیخان نوشته یکره المعانقه و همچنین است در بعض شروح دیگر	و همچنین است در بعض شروح دیگر و در فتاوی ... نوشته ... [illegible]
۱۲۹	۱۰	[illegible]	[illegible]
۱۳۰	۲۰	عبارت	عبارت مسلم
ایضاً	۲۱	بعض کتب	بعض کتب دیگر
۱۴۸	۱	الائمه	الائمه الثلثه
۱۵۰	۱۷	و در کتاب	و در همین کتاب
۱۵۶	۱۴	از شرح	[illegible]
ایضاً	۱۵	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۵۷	۱۹	برا	[illegible]
۱۵۸	۱۳	شد نه	شد ند
۱۷۸	۱۸	در عالمگیری	عبارتیکه مجیب در نقل فرموده عالمگیر